

نورعلم

۴۸

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دوره چهارم شماره دوازدهم

- سرمقاله
- پیام تشکر جامعه مدرسین
- اسوه‌های بشریت: حضرت امام مهدی علیه‌السلام
- نجوم امت: آیت الله آخوند ملا محمد کاشی
- قدریه در تاریخ کلام اسلامی
- نامه‌هایی از محدث نوری به میرحامد حسین
- کلمة فی التشریح
- ترجمه سست «ارشادالقلوب»
- نقد واژه‌ها
- تازه‌های کتاب
- نامه‌ها
- فهرست دوره چهارم مجله نورعلم

قال امير المؤمنين (ع):
زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعَفَاةُ

زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعَفَاةُ

مجلد دوم از مجموعه
تفسیر قرآن کریم

۱۳۹۱ هـ

عفت و پاکدامنی زکات زیبایی است.
غدر الحکم، شرح خوانساری، ج ۴، ص ۱۰۵.

عن أبي سعيد الزُّهري، عن أحدهما عليهما السلام
إنه قال: وَبَلِّ لِقَوْمٍ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ
النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَقَالَ: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَنْ
يَلْجَأَ مَلَكَوتَ السَّمَاءِ حَتَّى يُتِمَّ قَوْلَهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ.

ابو سعید زهری از امام باقر یا امام صادق (ع) روایت کند
که فرمود: وای بر آن گروه که با امر به معروف و نهی از
منکر برای خدا دینداری نکنند. و فرمود: هر کس
لااله الا الله بگوید، این گفتار به ملکوت آسمان وارد نشود
تا اینکه گوینده آن، سخن خود را با کردار شایسته‌ای
تمام و کامل سازد.

امالی شیخ مفید، ترجمه حسین استاد ولی، ص ۲۰۳

حضرت امام خمینی قدس سره:

يك مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت يك جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوی و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشد.

۶۷/۱۲/۳

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای:

تشکیل نظام اسلامی که داعیه‌دار تحقق مقررات اسلامی در همه صحنه‌های زندگی است، وظیفه‌ای استثنائی و بی‌سابقه بر دوش حوزه علمیه نهاده است، و آن تحقیق و تنقیح همه مباحث فقهی است که تدوین مقررات اسلامی برای اداره هر يك از بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است.

پیام به جامعه مدرسین

نور علم

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

دوره چهارم - شماره دوازدهم - شماره مسلسل ۴۸ - آذر و دی ۱۳۷۱

- سرمقاله ۴
- پیام تشکر جامعه مدرسین ۷
- اسوه‌های بشریت: حضرت امام مهدی علیه السلام .. رسول جعفریان ۱۶
- نجوم امت: آیت الله آخوند ملا محمد کاشی مهدی قرقانی ۵۲
- قدریه در تاریخ کلام اسلامی علی ربانی گلپایگانی ۶۵
- نامه‌هایی از محدث نوری به
میرحامد حسین (قده) ابوحسن رضوانشهری و حسن فخرالشریعه ۸۶
- کلمة فی التشریح (۲) سید محسن خرازی ۱۰۹
- ترجمه سست «ارشاد القلوب» حسن فخرالشریعه ۱۲۸
- نقد واژه‌ها (۳) حسن عرفان ۱۴۲
- تازه‌های کتاب ۱۵۵
- نامه‌ها ۱۶۶
- فهرست دوره چهارم مجله نورعلم ۱۶۷

صاحب امتیاز: محمد یزدی	مدیر مسئول: سید باقر خسروشاهی
درج مقالات: تحت نظر هیئت تحریریه	
نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب کد پستی ۳۷۱۵۶	
صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵	تلفن: ۳۳۰۹۵
حساب جاری: شماره ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قم	بها ۳۰۰ ریال

نفل و ترجمه مقالات با ذکر ماخذ آزاد است.
مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده بوده و دفتر مجله در حکم و اصلاح مقالات آزاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سدی در راه وحدت

تباین و دوگانگی بین حوزه و دانشگاه از آلام رنجوری بوده که متفکران راستین و عالمان واقع بین را ملول می ساخته و توافق و تلائم این دو مرکز بزرگ آموزشی از آمالی بوده است که دانشمندان حوزه و دانشگاه حسرت آن را در دل داشته اند. از اقدامات بزرگ فرهنگی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فرمان رهبر فقید انقلاب انجام شد، همگونی و تفاهم حوزه و دانشگاه بود که می توانست در صحنه تعامل و بازسازی نظام اسلامی نقشی بنیادین داشته باشد. حضرت امام خمینی قدس سره تا آخر عمر بر این مهم اصرار

می‌ورزیدند چنانچه در وصیت‌نامه سیاسی‌الهی خویش فرموده‌اند:
«توصیه اینجانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت
نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هرچه بیشتر با
روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را
محکم‌تر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن
غدار غافل نباشند و به مجرد آنکه فرد یا افرادی را دیدند که
با گفتار و رفتار خود در صدد است بذر نفاق بین آنان افکند
او را ارشاد و نصیحت نمایند و اگر تأثیر نکرد از او رو گردان
شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ریشه دواند که
سرچشمه را به آسانی می‌توان گرفت و مخصوصاً اگر در
اساتید کسی پیدا شد که می‌خواهد انحراف ایجاد کند او را
ارشاد و اگر نشد از خود و کلاس خود طرد کنند. و این توصیه
بیشتر متوجه روحانیون و محصلین علوم دینی است و توطئه‌ها
در دانشگاه‌ها از عمق ویژه‌ای برخوردار است و هر [دو] قشر
محترم که مغز متفکر جامعه هستند باید مواظب توطئه‌ها
باشند.»

سخنرانی اخیر آقای دکتر سروش در دانشگاه اصفهان
بسیار تأسفبار و اسف‌انگیز بود. بحث در باره مطالبی که در
این سخنرانی به مناسبت روز وحدت حوزه و دانشگاه تحت
عنوان «انتظارات دانشگاه از حوزه» مطرح گردید، مجال
دیگر و فرصتی برون از حوصله این مقال می‌طلبد؛ منظور
سخن در این یادداشت این است که حتی اگر تمام مطالب
مطروحه در این مراسم به حق باشد آیا مطرح نمودن این

سخنان با آن جو خاص - که هرگز از مطالب پیاده شده از نوار مفهوم نیست - به سود اسلام است. آیا کف‌زدنهای ممتد بیرون از حد متعارف و سوت کشیدنهای غیر عادی، واقعه روز چهاردهم اسفند سال ۵۹ را تداعی نمی‌کند؟ دشمنان فرهنگی اسلام و انقلاب در جبهه‌ای فراخ‌تر از جنگ تحمیلی و بدون مرز، سعی دارند تا در مقابل انقلاب قرارگیرند و آن را از داخل تهی کرده و قلبهای معتقدین به آن را از حرارت انقلابی خالی گردانند و دین را از صحنه سیاست و زندگی خارج کنند. آیا به تمسخر کشیدن مفاهیم عالی اسلام و علوم اسلامی در این گرد هم‌آئی علامت این نبود که سخنان محترم می‌بایست بیشتر از این دقت می‌کرد؟

آیا برای تحریک کردن يك قشر تحصیل کرده و بد بین کردن آنان به اسلام و علوم اسلامی، بهتر از این می‌شود گفت که شما به مدارج قدرت دسترسی ندارید ولی فارغ التحصیلان حوزه‌های علمیه به آسانی به مقامات عالی مملکت می‌رسند؟

ما یقین نداریم که نظر ایشان این بوده که یکی از ثمرات اساسی انقلاب اسلامی یعنی وحدت و اقتران حوزه و دانشگاه را زیر سؤال برده و این چنین همکاری مبارک را محال و غیر ممکن بشمارد و لیکن هر فرد بی‌طرفی که نوارهای این سخنرانی را گوش کند اطمینان پیدا خواهد کرد که حصول این نتیجه از این سخنرانی بدیهی و آشکار است. تأسف ما زمانی بیشتر می‌شود که مطالب مطرح شده در این بقیه در ص ۱۸۳



پیام تشکر جامعه مدرسین

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام تشکر جامعه مدرسین از مراجع عظام
حضرات آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله
العظمی اراکی مدظلهمما و رهبر معظم
انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای دامت برکاته
در رابطه با تشکیل شورا و مدیریت جدید حوزه
علمیه قم.

اینک که در ظلّ عنایات حضرت ولی الله الاعظم ارواحنا فداه حوزه علمیه قم در
آستانه تحولی عظیم و سرنوشت ساز قرار دارد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مفتخر
است به پیروی از منویات گهربار رهبر فقید انقلاب، حضرت امام خمینی رضوان الله

پیام تشکر جامعه مدرسین

تعالی علیه و برای به‌ثمر رسیدن اهداف عالیّه آن راحل همیشه جاوید و تحقق آرمانهای بلند رهبری معظم انقلاب حضرت آیت الله آقای خامنه‌ای دامت برکاته و جامه عمل پوشاندن به نظرات والا و ارزشمند مراجع عظیم الشان و بزرگوار تقلید دامت برکاتهم، گامی مؤثر برداشته است.

جامعه مدرسین ضمن تشکر از بذل عنایت خاصه رهبری معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای دامت برکاته که در مرقومه شریفشان این جامعه را مورد لطف قرار داده‌اند، و توجه معظم‌له به وضعیت موجود و آینده نظام حوزه و تبیین نقش و جایگاه حوزه‌های علمیه در نظام اسلامی و در ابعاد وسیع آن حکومت جهانی اسلام، و با تشکر و سپاس از مراجع عظیم الشان حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی و حضرت آیت الله العظمی اراکی مدّ ظلّهما که در مرقومه‌های مبارکشان با طرح نکاتی ارزنده و راهگشا در ارتباط با تحول در نظام حوزه، متصدیان امور حوزه را مورد حمایت جدی قرار داده‌اند و قدردانی از زحمات طاقت‌فرسای حضرات آقایان محترم شورای مدیریت سابق که از پایه‌گذاران نظم در حوزه‌ها بودند و در شرایط بسیار سخت و مقطعی حساس، متجاوز از ۱۰ سال با نبود امکانات کافی، منطق «نظم در بی‌نظمی» را متحول کرده و دشواریهای زیادی را متحمل شدند، سرآغاز دوره جدید را به اعضای محترم شورای عالی و مدیریت حوزه تبریک گفته و از خداوند تبارک و تعالی برای این بزرگان که با قبول مسئولیتی بس خطیر در این برهه حساس از تاریخ انقلاب اسلامی طلایه‌دار عصری نو در نظام ساختاری جدید حوزه‌های علمیه هستند آرزوی سربلندی و توفیق می‌نماید.

امید است فضلا و طلاب پرشور و گرامی با حمایت‌های عملی خود و پایداری در مشکلات تا رسیدن به وضعیتی مطلوب همواره حامی و پشتیبان شورای عالی و مدیریت حوزه علمیه باشند و در این ارتباط و با توجه به فرصت پیش آمده لازم است نکاتی را یادآور شویم:

* (۱) حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه با طرح جامعیت اسلام و ضرورت تأسیس حکومت اسلامی برای جریان دادن اسلام در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسانها عملاً در برابر تز استعماری جدائی دین از سیاست به مبارزه علمی

و عملی وسیعی پرداختند و با رشد قدرت روز افزون اسلام در پرتو جمهوری اسلامی، نشان دادند که اگر بخواهیم ریشه ظلم و ستم خشکانیده شود و زمینه تحقق احکام اسلامی در همه جهان فراهم آید، راهی جز مبارزه مستمر با استکبار جهانی و تحقق حکومت بزرگ جهانی اسلام نداریم.

امام (ره) در برابر همه آن کسانی که اسلام را چیزی جز دستوراتی در امور فردی و عبادی نمی‌پندارند جامعیت اسلام را اینگونه تبیین می‌نمایند:

«خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) قوانینی را فرستاده که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید؛ برای همه امور قانون و آداب آورده است، برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود قانون وضع کرده است. همانطور که برای وظایف عبادی قانون دارد برای امور اجتماعی و حکومتی راه و رسم دارد. حقوق اسلام يك حقوق مترقی و متكامل جامع است، هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد».

و در این رابطه ایشان حوزه را مورد خطاب قرار داده و می‌فرمایند:

«حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلو تر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشند چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند».

و در همین رابطه رهبری معظم انقلاب حضرت آیت الله آقای خامنه‌ای دامت

برکاته در مرقومه‌شان خطاب به جامعه مدرسین می‌فرمایند:

«تشکیل نظام اسلامی که داعیه‌دار تحقق مقررات اسلامی در همه صحنه‌های زندگی است، وظیفه‌ای استثنائی و بی‌سابقه بر دوش حوزه علمیه نهاده است و آن تحقیق و تنقیح همه مباحث فقهی است که تدوین مقررات اسلامی برای اداره هر يك از بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است. فقه اسلامی آنگاه که اداره زندگی فرد و جامعه - با آن گستردگی و پیچیدگی و تنوع - را مطمح نظر می‌سازد، مباحثی تازه و کیفیتی ویژه می‌یابد، و این همانطور که نظام اسلامی را از نظر

مقررات و جهت گیریهای مورد نیازش، غنی می‌سازد، حوزه فقاقت را نیز جامعیت و غنا می‌بخشد، روی آوردن به «فقه حکومتی» و استخراج احکام الهی در همه شئون يك حکومت، و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی- یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی- امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است که نظم علمی حوزه، امید برآمدن آن را زنده می‌دارد.»

حضرت آیت الله العظمی آقای اراکی دامت برکاته همین نکته را مورد توجه قرار داده و می‌فرمایند:

«حوزه باید همواره ناظر به مسائل کشور و نظام اسلامی باشد و آنچه در مورد تحکیم نظام اسلامی و پیاده کردن احکام الهی است ارائه نماید. همانطوریکه اساس نظام اسلامی با حمایت و معاضدت حوزه به وجود آمده... و امروز حوزه‌های علمیه وظیفه دارند نیازهای نظام اسلامی را از نظر فقهی و فرهنگی و سیاسی تأمین نمایند و با نظام در ارتباط باشند.»

بنابراین حوزه علمیه قم به عنوان مهمترین پایگاه اسلام نساب وظیفه دارد با برنامه‌ریزی فراگیر و جامع، خود را برای تدوین و تنقیح قوانین اسلامی در همه زمینه‌های مورد نیاز عالم بشریت آماده نماید و اولین گام در این راستا سازماندهی و اصلاح امور ساختاری موجود، متناسب با این هدف مقدس است.

* (۲) از گذشته دور و در دوران انقلاب اسلامی ایران همواره همه مراجع عظام توجه خاصی به حفظ استقلال حوزه‌های علمیه مبذول داشته‌اند و در این ارتباط رهبر فقید انقلاب، عنایت ویژه‌ای به این امر داشته و در مقاطع مختلف و در فرمایشات علنی و خصوصی‌شان به این مسئله توجه داده‌اند و رهبری معظم انقلاب نیز در سفرشان به شهر مقدس قم در فرازی از سخنانشان در این رابطه می‌فرمایند:

«حوزه علمیه يك دستگاه علمی-روحانی است، سازمانی از سازمانهای دولتی نباید بشود و نمی‌تواند بشود، حتی آن دولت اگر دولت جمهوری اسلامی باشد. این اعتقاد من است. دولت جمهوری اسلامی دولت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. اما حوزه علمیه اگر بخواهد بماند و رشد کند و بالندگی داشته باشد

و توقعاتی که از او هست، برآورده کند، نمی‌تواند عضوی از همین دولت حتی باشد. این يك شکل است که ما این شکل را رد می‌کنیم، اعتقاد بنده این است و بر این اعتقاد با فشاری هم دارم.»

و در همین باره حضرت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی مد ظلّه العالی در پیامشان به جامعه مدرسین می‌فرمایند:

«صلاح اسلام و انقلاب و دولت و ملت همه این است که حوزه در وظایف خود مستقل عمل کند.»

حضرت آیت الله العظمی اراکی دامت برکاته در این باره می‌فرمایند:
«استقلال حوزه‌های علمیه که در طول تاریخ شیعه از امتیازات حوزه‌های شیعه بوده است همواره باید حفظ شود. حضرت امام قدس سره بر آن تأکید زیادی داشتند همچنین مقام معظم رهبری بر آن اصرار دارند.»

جامعه مدرسین حفظ و بقای اسلام عزیز را که به مانند گوهری در صدف حوزه، امانتی است از ناحیه حضرت ولی عصر ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، در گرو دو امر مهم می‌داند: اول، حفظ حوزه‌های علمیه از نفوذ افکار انحرافی دوم، تلاش در جهت نیرومند شدن حوزه در راستای تحقق حکومت جهانی اسلام، و این امر میسر نخواهد شد مگر از راه تهذیب نفوس و بهره‌گیری از قوای متراکم و نهفته در قلوب و استعداد های سرشار حوزه که دلی لبریز از عشق به عزت اسلام و مسلمین و اعتلای کلمه توحید دارند.

* (۳) یکی دیگر از اموری که لازم است بدان توجه داشت مسئله نظم و ارتقاء و کارآیی توان حوزه‌های علمیه در مسیر ایجاد يك سازماندهی منظم برای پیشبرد اهداف عالیه کارگزاران حوزه است و این مسئله از اصولی است که رهبری معظم انقلاب به آن توجه داشته و می‌فرمایند:

«شرط اساسی برای تحول سالم و تکامل بخش در حوزه، نظم و انضباط و برخورداری از مرکزی اندیشمند و با نفوذ و مطاع است. هرج و مرج و پیروی از سلیقه‌های مختلف و گاه متضاد، تنها زیانش محروم ماندن از حرکتی سالم و منطقی و پیشرونده نیست، بلکه زمینه پیدایش تحولات ناسالم و حرکت‌های غیر منطقی و

خسارت‌بار نیز هست... طلاب و فضیلاب جوان و نیز همه عناصر مؤثر در مجموعه حوزه لازم است مدیریت جدید را پشتیبانی و یاری کنند و کار کنونی آن را که برداشتن نخستین قدم‌های جدی و عملی است شتاب بخشند.»

همچنین حضرت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی دام ظلّه العالی در قسمتی از پیامشان می‌فرمایند:

«همواره ضوابط شرعی، نظام بخش حوزه‌ها بوده و عمده التزامات دینی و تقوی علما و مدرسین و طلاب موجب بوده که بیشتر امور در جریان سالم قرار بگیرد و گزینشها خود به خود در همه مناصب روحانیت صحیح واقع شود و اگر این التزام ضعیف شود حوزه‌ها بی محتوا و فاقد هویت می‌شود و هیچ نظام ظاهری و تشکیلاتی نمی‌تواند آن قداستی را که حوزه‌ها دارند تأمین نماید البته وجود نظم و مراقبت خصوصاً بر اوضاع مدارس و اخلاق طلاب ضروری است و حوزه‌ای که می‌خواهد به همه جا و همه نهادها برنامه نظم اسلامی بدهد خود اولی به داشتن برنامه و حفظ نظم و رعایت ضوابط شرعی است.»

مسئله نظم از اموری است که اسلام به آن توجه خاص دارد و نهاد مقدس حوزه علمیه زمانی می‌تواند در برنامه‌ها و اهداف خود با اقتدار عمل نماید که در جوهره برنامه‌ریزی خود، عنصر نظم را قویاً جریان دهد و عدم رعایت نظم در امور باعث خواهد شد که به هماهنگی عناصر سیستم حوزه لطمه جدی وارد شود. بنابراین همه فضلا و طلاب عزیز وظیفه دارند ضمن حمایت عملی از برنامه‌های آتی شورای عالی حوزه در برقراری يك نظم خداپسند کوشا باشند.

* (۴) نوآوری و ارتقاء رشد تخصصی حوزه از جمله مسائلی است که ارتباط تنگاتنگی با ارائه برنامه‌های کارشناسی اسلامی به متصدیان نظام اسلامی و دیگر ملت‌های مسلمان در اقصی نقاط جهان دارد و برای تحقق این کلام امام(ره) می‌فرمایند:

«اسلام برای ایران نیامده است، اسلام برای عالم آمده است. بعثت، بعثت برای همه است و همه باید تابع باشند باید حوزه‌ها با برنامه‌ریزیهای دقیق و به منظور شناخت هر چه بیشتر موضوعات به دروس تخصصی توجه بیشتری نمایند»

و رهبری معظم انقلاب در این رابطه می‌فرمایند:

«حوزه باید راه را برای نوآوری علمی و فنی فرزندان خود باز کنند و تازه‌های بازار رایج علم دین را به چشم تقدیر بنگرند و صاحبان آن را تشویق کنند و در عین حال، تصرف ناشیانه و خودسرانه در بنیادهای سنتی را مجاز نشمرد و به اعمال نظرهای جاهلانه و مغرضانه، میدان رشد و جولان ندهد.»

* (۵) حوزه علمیة مفتخر است که با تمام وجود به اسلام و قرآن متعهد است و می‌خواهد حقایق قرآنی را که به عنوان تنها عامل نجات دهنده بشر از همه قیود و زنجیرهایی که بر عقل و قلب او پیچیده است و او را به سوی بردگی و بندگی ظالمین می‌کشاند، نجات دهد و در این رابطه حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی می‌فرمایند: «در حوزه‌ها باید محور دروس و مباحثات و تحقیقات، معارف قرآن و حدیث و مبانی مُتلقاة از ائمه طاهرين عليهم السلام باشد و چنان نباشد که این جهت اصلیه و اصیلہ، ضعیف، یا خدای نخواستہ تحت الشعاع قرار بگیرد.»

* (۶) بی‌شک از عوامل مهم موفقیت در زندگی علمی و طلبگی، پی بردن به ارزش و جایگاهی است که تعلیم و تعلم دارد چرا که هر جوینده‌ای به همان میزان که برای مطلوب خویش ارزش و بها قائل است، در جهت دستیابی به آن، سرمایه‌گذاری خواهد نمود. پذیرش شرائط ناگوار و محروم ساختن خویش از رفاه و آسایش، آنگاه توجیه پذیر و گوارا است که اهداف مقدس و والایی را در پی داشته باشد، اینکه در روایت می‌خوانیم:

«و لو عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَّبُوهُ وَ لَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجَ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ»
ناظر به همین واقعیت است.

* (۷) سنت حسنه‌ای که در طول تاریخ حوزه‌های علوم اسلامی حکومت داشته است، توجه به شیوه بزرگان علم در نقض و ابرام نظریات و افکار علمای دیگر است و می‌توان این امر را از رموز موفقیت حوزه‌ها دانست، چرا که پرواضح است نادیده گرفتن زحمات توان فرسای سلف صالح و به دیده حقارت نگرستن آنان و گرفتار غرور علمی شدن، از آفات خطرناکی است که ضایعاتی را به دنبال دارد. البته این بدان معنا نیست که به مسائل جدید توجه نشود و بحمدالله حوزه‌ها از نظر منابع و

شیوه‌های بحث و اجتهاد غنی و دارای ابتکار است و تصور نمی‌شود که برای بررسی عمیق علوم اسلامی طریقه‌ای بهتر از شیوه علمای سلف یافت شود و حضرت امام (ره) در این باره می‌فرمایند:

«اما در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم، اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست.»

سنتی، از جهت روش و منابع استنباط، و پویا و بالنده، از جهت شناخت مستمر موضوعات در عرصه زمان و مکان و انطباق احکام بر مصادیق متغیر. این دو عنصر عواملی هستند که حرکت در جهت کمال را میسور می‌سازند.

* ۸) از زمانی که استعمارگران غرب به منظور استعمار و بهره‌کشی انسانها و غارت منابع طبیعی و از بین بردن اعتقادات ملتها به مشرق زمین قدم گذاردند، همه جا با مقاومت دلیرانه مردم مواجه گردیده‌اند و نهضتها و انقلابات مشرق زمین بالأخص رویارویی و نبرد مردم مسلمان ایران به رهبری روحانیت در دوران معاصر، ضربات ویران‌سازی را بر پیکر استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی وارد ساخته است که مبارزات یک‌صدساله اخیر ایران اسلامی، همگام با روحانیت مبارز و متعهد را در این زمینه می‌توان برشمرد. شهادت شهدای محراب و شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی نمونه‌ای آشکار از ایثارگری‌های حافظان قرآن است، فرهنگ شهادت و مقاومت، میراث با ارزشی است که روحانیت اصیل شیعه از تاریخ سراسر مبارزه عاشورای حسینی به ارث برده است و این امر وظیفه ما را در جهت حفظ این میراث گرانبها چند برابر می‌کند و مسئولین امر حوزه همواره بایستی شاکر خون شهدای والا مقام و جانبازان و آزادگان گرانقدر بوده باشند و کوشش شود مسائل این عزیزان در رأس همه امور، و به آن توجه خاص شود.

* ۹) یکی از نکات اساسی که حوزه‌های علمیه بایستی به آن توجه خاص نمایند مسئله تهذیب نفس و اخلاق است و متصدیان محترم امور حوزه می‌بایستی برای جریان دادن اخلاق اسلامی به منظور ایجاد بستر مناسب برای رشد علمی طلاب گرامی، برنامه‌های جدی‌تری در این زمینه تنظیم نمایند. و طلاب گرامی باید به توسعه

این امر اهتمام ورزیده و بدانند عامل اصلی موفقیت سلف صالح در گذشته و حال، توجه وافر به مسائل معنوی و اخلاقی بوده است و علمای دین و بزرگان سیر و سلوک و در رأس آن امام راحل، شرط اول روحانی را در کسب علم، زدودن زنگارهای گناه، حب جاه و به طور کلی دنیا طلبی از صفحه دل و صفادادن جان به نور اخلاص و تقوا دانسته‌اند.

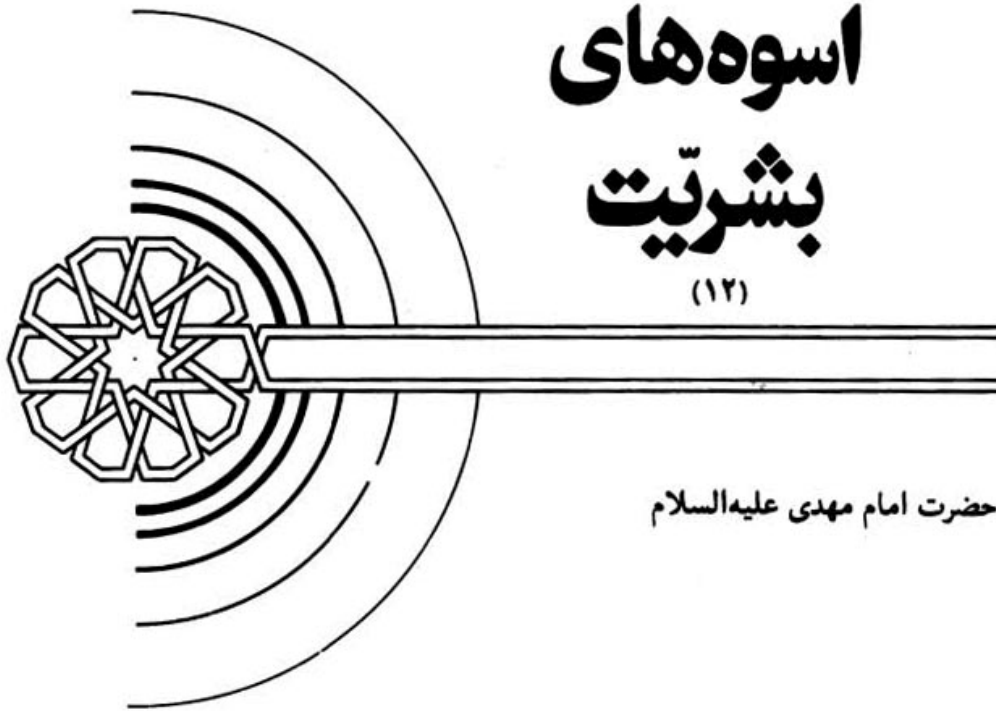
در خاتمه ضمن آرزوی توفیق روز افزون برای مقام معظم رهبری و مراجع عظام دامت برکاتهم و فضلا و طلاب گرامی، از خداوند تبارک و تعالی موفقیت شورای عالی و مدیر محترم حوزه علمیه را مسئلت می‌نمائیم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم



اسوه‌های بشریت

(۱۲)



حضرت امام مهدی علیه السلام

رسول جعفریان

ولادت امام زمان (عج)

دوازدهمین حجت خدا حضرت صاحب الامر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در قرآن کریم با عنوان بَقِيَّةُ اللَّهِ به آن امام همام اشاره شده است.

در مورد روز ولادت آن حضرت در منابع تاریخ اختلاف چندانی به چشم نمی‌خورد؛ زیرا از نظر اکثریت قریب به اتفاق مورخین و اشخاص صاحب نظر، روز پانزده شعبان به عنوان روز تولد آن بزرگوار پذیرفته شده است. اما در سال

۱ - سورة هود (۱۱): ۸۶.

تولد وی اختلاف نظرهایی وجود دارد. بدیهی است که این اختلاف به دلیل مخفی نگاه داشتن تولد آن حضرت به وجود آمده است.

شیخ مفید سال تولد آن حضرت را ۲۵۵ هجری ذکر کرده است، بنابراین آن بزرگوار در زمان رحلت پدر هنوز بیش از پنج سال از عمر پربرکتش را پشت سرنگذاشته بود.^۲ ثقة الاسلام کلینی نیز همان سال ۲۵۵ هـ را سال تولد آن حضرت دانسته است.^۳ روایتی از حکیمه عمه امام حسن عسکری (ع) نیز حاکی از تولد امام در همان سال می‌باشد.^۴

در میان پاره‌ای از فرق - که اشعری از آنها یاد می‌کند - کسانی بوده‌اند که تولد آن حضرت را، حتی هشت ماه پس از رحلت امام عسکری دانسته‌اند^۵ این نظر، افزون بر آنکه با روایات زیادی منافات دارد با عقیده شیعه مبنی بر این که زمین هرگز از حجت خدا خالی نمی‌ماند، توافق ندارد.

قول دیگر حاکی از آن است که آن حضرت در سال ۲۵۸ چشم به جهان گشوده است.^۶ مسعودی در اثبات الوصیه سن آن بزرگوار را در آغاز غیبت صغری چهار سال و هفت ماه دانسته که بنا بر آن احتمال دارد تولد امام در سال ۲۵۶ هـ باشد.^۷

با همه اینها روشن است که سال ۲۵۵ که مبتنی بر حدیثی مستند از حکیمه (دختر امام جواد - ع) است، مورد تأیید اکثریت مورخین می‌باشد. این روایت گزارش نسبتاً دقیقی در باره تولد امام از قول حکیمه، عمه امام عسکری (ع) ارائه می‌دهد. حکیمه خاتون می‌گوید: امام عسکری (ع) با پیکی از من خواست: امشب هنگام افطار پیش ما بیا تا خدا تو را به دیدار حجت خود و خلیفه پس از من شادمان کند. آن شب را به خانه امام عسکری (ع) رفتم و در آنجا ماندم تا آن

۲ - ارشاد مفید، ص ۳۴۶.

۳ - کافی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۴ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۴۱، ۱۴۳.

۵ - المقالات و الفرق، ص ۱۱۴، فرقه سیزدهم.

۶ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۷.

۷ - اثبات الوصیه، ص ۲۳۱.

فرزند متولد شد.^۸

حکیمه خاتون در روایت دیگری می‌گوید: فردای آن روز باز به خانه برادرزاده‌ام آمدم اما آن کودک را ندیدم، وقتی سراغ او را از برادرزاده‌ام گرفتم فرمود: او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد؛ هفت روز بعد به دستور امام به خانه او رفتم و برادرزاده‌ام در حالی که فرزند خود را در آغوش گرفته بود خطاب به وی فرمود: پسر من سخن بگو و آن کودک لب به سخن گشود پس از ادای شهادتین تصریح به امامت و ولایت تک‌تک ائمه معصومین فرموده و سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا...^۹

دکتر جاسم حسین با اشاره به برخی اشارات موجود در روایات مربوط به تولد حضرت بقیة الله (عج) چنین استنباط کرده که آن حضرت پس از تولد به منظور مخفی ماندن از چشم دشمنان به مدینه برده شده است.^{۱۰}

مادر حضرت مهدی (عج)

در مورد نام مادر آن حضرت روایات گوناگونی موجود است. در روایتی از شیخ طوسی، از مادر آن بزرگوار به نام ریحانه نام برده شده ولی بلافاصله افزوده شده که به او، نرجس، صیقل و سوسن نیز می‌گفتند.^{۱۱} به نظر عده‌ای که شهید از آن با عبارت «قیل» تعبیر آورده مادر آن حضرت، مریم بنت زیدالعلویه بوده است.^{۱۲} و در روایت حکیمه خاتون که مشهورترین و مستندترین روایات در باره تولد حضرت بقیة الله (عج) می‌باشد به همان نام «نرجس» تأکید شده است.^{۱۳}

به نظر برخی از محققان امکان دارد نام اصلی او همان نرجس بوده و دیگر اسامی بجز صیقل رابانوی او حکیمه دختر امام جواد علیه السلام به وی داده باشد،

.....

۸ - غیبت طوسی، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۹ - سوره قصص (۲۸): ۵ و رک: غیبت، ص ۱۴۳.

۱۰ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم.

۱۱ - غیبت، ص ۲۴۱.

۱۲ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۸.

۱۳ - همان، ص ۲.

مردم آن زمان کنیزان را برای خوشامدگویی به اسامی گوناگون می‌خواندند و نرجس، ریحانه، و سوسن، همه اسامی گلها هستند.^{۱۴}

نکاتی در باره تولد امام زمان(عج)

تلاشهایی که عباسیان حاکم بر سامراء و بغداد برای کنترل زندگی امام حسن عسکری(ع) به عمل آورده بودند، اختفاء مسئله مهم تولد امام زمان(عج) را کاملاً توجیه می‌کند. همچنین این نکته را که در آن زمانها مسئله غیبت آن حضرت بر سر زبانها بوده و بنی عباس در صدد بودند تا به هر طریق ممکن، راه امامت را بر شیعه مسدود سازند، روشن می‌سازد.

شیخ مفید در آغاز شرح حال امام زمان(عج) می‌نویسد: به دلیل مشکلات آن دوران و جستجوی شدید سلطان وقت و کوشش بی‌امان او برای یافتن آخرین حجت خدا، ولادت آن حضرت بر همگان مخفی ماند.^{۱۵}

پیش از آن نیز در روایات ائمه هدا علیهم‌السلام به ولادت اسرار آمیز آن حضرت اشاره شده و حتی این مطلب یکی از دلایل شناخت وی تعیین شده بود.^{۱۶} تلاش بی‌وقفه بنی عباس برای یافتن فرزندی از امام یازدهم، در بیشتر منابع تاریخی گزارش شده است.

احمد بن عبیدالله بن خاقان که کار خراج قم را بر عهده داشته، ضمن گزارش مفصلی پیرامون کاوش خانه امام عسکری(ع) مطالب دقیقی را خاطر نشان ساخته و می‌گوید: وقتی خبر کسالت امام عسکری(ع) شایع شد خلیفه به دنبال پدرم فرستاد، او به دارالخلافة رفته و همراه پنج تن از کارمندان نزدیک خلیفه که از معتمدان او بودند بازگشت. پدرم به آنان دستور داد تا خانه امام را در کنترل خود گرفته و لحظه به لحظه از احوال و اخبار وی اطلاع داشته باشند، آنگاه برخی از طبیبان را فرا خوانده و دستور داد شبانه روز بر بالین امام حضور داشته باشند.

۱۴ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۱۴.

۱۵ - ارشاد مفید، ص ۳۴۵.

۱۶ - منتخب الاثر، ص ۲۸۷ - ۲۸۸.

پس از دو یا سه روز به او اطلاع دادند که امام ضعیف‌تر شده است و او دستور داد طبیبان بر مراقبتهای خود بیفزایند، آنگاه پیش قاضی القضاة رفته و از او خواست ده نفر از معتمدین خود را که از نظر دین و ورع کاملاً مورد اطمینان وی بودند به منزل امام عسکری (ع) بفرستد که شبانه روز در آنجا باشند. این وضع ادامه داشت تا آنکه امام وفات کرد. پس از این حادثه، خانه امام عسکری به دستور خلیفه مورد تفتیش دقیقی قرار گرفته و همه چیز مهر و موم شد و پس از آن تلاشهای پی‌گیرانه‌ای برای یافتن فرزندی از آن حضرت شروع شد؛ حتی کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم شود کدامیک از آنها باردار است و یکی از آنها را که احتمال حمل در باره‌اش می‌رفت در حجره‌ای تحت مراقبت قرار دادند تا وقتی که باردار نبودن وی مسلم شد. آنگاه میراث امام را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند. در همین روایت به دنبال گزارش مزبور اشاره‌ای به فرصت طلبی جعفر به منظور جانشینی برادرش شده است. از جمله آنکه وی از عبیدالله بن خاقان خواست او را به عنوان جانشینی امام عسکری (ع) اعلام و معرفی نماید و او تقاضای جعفر را رد کرد.^{۱۷}

روایت دیگری اشاره بدان دارد که برخی از شیعیان قم بی‌خبر از فوت امام عسکری (ع) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا آمدند. پس از ورود به سامرا، آنان را پیش جعفر کذاب بردند، قمی‌ها نخست در صدد امتحان جعفر برآمدند، بدین منظور از وی پرسیدند: از مبلغ پولی که با خود آورده‌اند اطلاع دارد؟ جعفر پس از اظهار بی‌اطلاعی گفت: تنها خدا از غیب آگاه است. و در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به او خودداری کردند. در آن هنگام شخصی آنها را به خانه‌ای هدایت کرد و در آنجا پس از آنکه مبلغ وجوهات به آنها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود تحویل دادند. جعفر این موضوع را به معتمد گزارش داد و به دستور او خانه امام و حتی خانه‌های همسایگان آن حضرت مورد تفتیش مجدد قرار گرفت. در اینجا بود که کنیزی به نام ثقیل که گویا به خاطر حفظ جان امام زمان (عج)

.....
۱۷ - کافی، ج ۱، ص ۵۰۵ - ۵۰۶.

ادعای بارداری کرده بود بازداشت شد و مدت دو سال تحت نظر قرار گرفت تا اطمینان به عدم بارداری وی حاصل شده و سپس او را رها کردند.^{۱۸}

مسلماً این چنین اظهار حساسیت شدید از طرف دستگاه خلافت همراه با تحریکات جعفر، بدان سبب بود تا گذشته از کنترل امام دوازدهم، در صورت عدم دسترسی به آن حضرت لا اقل بتوانند اعلام کنند: امام حسن عسکری (ع) فرزندی نداشته است. احضار و گماشتن افراد موثق در منزل امام هم برای همین بود تا به ادعای خود در این مورد رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی نمایند چنانکه در ادامه همان نقل از طرف شیخ طوسی افزوده شده: افراد مورد اعتماد مذکور که در خانه امام حضور داشتند، شهادت دادند که آن حضرت در گذشته است.^{۱۹} اما حقیقت آن است که مطابق طرح دقیق و منظمی که از پیش در این مورد ریخته شده بود مسئله ولادت آن حضرت اساساً از چشم مردم و حتی اکثریت شیعیان به دور مانده و با این حال مشکل چندانی نیز به دنبال نیاورد.

آگاهی برخی از شیعیان از تولد امام زمان (عج)

البته چنین نبود که کسی از تولد آخرین حجت خدا اطلاعی نداشته و یا پس از تولد، آن حضرت را ندیده باشد. برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌ای از وکلای امام عسکری (ع) و کسانی که در خانه امام مشغول خدمت بودند از این امر با خبر بودند. شیخ مفید از تعدادی از اصحاب، خدمتگزاران و یاران نزدیک امام عسکری (ع) روایت کرده که آنان موفق به دیدار امام زمان (عج) شده‌اند. محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون دختر امام جواد (ع)، ابو علی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابونصر طریف خدمتگزار خانه امام از آن جمله بودند.^{۲۰} بدین ترتیب امام حسن عسکری (ع) فرزند خود را به برخی نشان داده و او را جانشین خویش معرفی کرده است.

۱۸ - اکمال الدین، ص ۴۷۳.

۱۹ - غیبت طوسی، ص ۱۳۲.

۲۰ - ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۰ - ۳۵۱ و رك: بتایع الموده، ص ۴۶۱.

شیخ کلینی از ضوه بن علی عجللی روایت کرده که مردی ایرانی از اهالی فارس به او گفته بود: به منظور خدمت در منزل امام عسکری (ع) به سامرا رفته و امام او را به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. او می گوید: روزی حضرت عسکری (ع) فرزند خود را که تقریباً کودک دو ساله ای بود به وی نشان داده فرمود: هذا صاحبکم و پس از آن تا رحلت امام عسکری دیگر آن کودک را ندید.^{۲۱}

شاید پراهمیت ترین دیدار اصحاب امام عسکری (ع) از حضرت بقیة الله (عج) موقعی بود که محمد بن عثمان عمری از وکلای بعدی امام زمان (عج) همراه با چهل تن دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داده و فرمود:

هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، أطيعوه و لا تتفرقوا من بعدی فی أديانکم لتهلكوا، أما أنکم لا ترونه بعد یومکم هذا.

این امام شما پس از من و جانشین من در میان شماست از او فرمان برید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.

و در ادامه این روایت آمده که چند روز پس از آن، امام عسکری (ع) رحلت فرمود.^{۲۲}

همین روایت را شیخ طوسی نیز نقل کرده و برخی رجال شیعه را که در این جمع چهل نفری حضور داشتند، نام برده که از آن جمله: علی بن بلال، احمد بن هلال، احمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح بوده اند.^{۲۳}

منتخب الاثر روایات دیگری در این زمینه ارائه داده است. نام بردن از آن حضرت در آن دوران ممنوع بود و امام عسکری (ع) تأکید داشتند که تنها با عنوان الحجة من آل محمد (ص) از ایشان نام برند.^{۲۴}

۲۱ - کافی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲۲ - منتخب الاثر، ص ۳۵۵ از اکمال الدین، و رک: ینابیع المودة، ص ۴۶۰؛ غیبت طوسی، ص ۲۱۷.

۲۳ - منتخب الاثر، ص ۳۵۵.

۲۴ - کشف الغمه، ص ۴۴۹.

اختلاف پس از رحلت امام عسکری (ع)

مشکلات سیاسی و سخت گیری‌هایی که خلفای عباسی برای امامان شیعه به وجود می‌آوردند در برقراری رابطه منظم آنان با شیعیان نابسامانی‌هایی ایجاد می‌کرد. این مشکل بویژه در فاصله رحلت يك امام و جانشینی امام بعدی رخ می‌نمود؛ عده‌ای از شیعیان در شناخت امام خود دچار تردید شده و مدتی طول می‌کشید تا فرقه‌های انشعابی و افکار و اندیشه‌های ناروا رو به افول نهاده و امام جدید کاملاً استقرار یابد. گاهی این مشکلات به قدری تند بود که جناحی از شیعه را کاملاً از بدنه اصلی آن جدا می‌کرد چنانکه پیدایش و مقاومت واقفه، فطحیه و حتی اسماعیلیه را می‌توان از مصادیق آن به شمار آورد.

این مشکل پس از رحلت امام عسکری (ع) دو چندان بود؛ زیرا گذشته از آنکه تولد و نگهداری و وصایت امام زمان (عج) به طور کاملاً محرمانه انجام شده بود، دوران غیبت نیز آغاز شده بود و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجت، در يك بخش، میراث عظیم احادیث موجود در رابطه با اصل مهدویت و پاره‌ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه در میان امام عسکری (ع) از يك سو و شیعیان آن حضرت از سوی دیگر بود.

چگونگی پیدایش اختلاف در میان شیعیان پس از رحلت حضرت عسکری (ع) در کتابهای «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعه» نوبختی به تفصیل گزارش شده که شیخ مفید گزارش نوبختی را با تلخیص و اضافاتی نقل و نقد کرده است. اشعری از پانزده فرقه نام می‌برد که هر کدام اعتقاد خاصی در مورد جانشینی امام عسکری (ع) را دنبال کرده و عده‌ای حتی در امامت امام یازدهم نیز دچار تردید شده بودند. نوبختی ابتدا از چهار فرقه نام برده اما در ضمن تشریح تك تك آنها از سیزده فرقه یاد کرده است. شیخ مفید به نقل از نوبختی چهارده فرقه را نام برده است.^{۲۵} شیخ طوسی دیدگاه‌های اصلی این فرقه‌ها را - که ذیلاً به جمع‌بندی آنها

۲۵- رك: المقالات و الفرق، ص ۱۰۲- ۱۱۶؛ فرق الشیعه، ص ۹۶- ۱۱۲؛ الفصول المختاره، ص ۲۵۸- ۲۶۶.

خواهیم پرداخت - نقل کرده و با استناد به روایات و استدلالهای کلامی به نقد آنها پرداخته است.^{۲۶}

در مقام جمع‌بندی فرقه‌های مزبور می‌توان گفت: آنها از لحاظ اصولی به پنج فرقه به ترتیب زیر تقسیم می‌شوند:

۱ - کسانی که رحلت امام عسکری (ع) را باور نداشته و او را به عنوان «مهدی آل محمد (عج)» زنده می‌دانند: «واقفه»

۲ - کسانی که پس از رحلت امام عسکری (ع) به برادر آن حضرت جعفر بن علی الهادی گرویده و به دلیل آنکه فرزند امام عسکری (ع) را ندیده بودند به امامت جعفر ملقب به کذاب گردن نهادند که دسته‌ای از آنان وی را جانشین امام یازدهم و دسته‌ای دیگر او را به عنوان امام یازدهم می‌شناختند: «جعفریه».

۳ - عده‌ای که پس از انکار امامت حضرت عسکری (ع) به امامت اولین فرزند امام هادی (ع) «محمد» که در حیات پدر چشم از جهان فرو بسته بود، گرویدند: «محمدیه».

۴ - عده دیگری بر این بارو بودند: همانگونه که پس از رسول خدا (ص) دیگر پیامبری نخواهد آمد پس از رحلت امام عسکری (ع) نیز امامی وجود نخواهد داشت.

۵ - فرقه دیگر، امامیه بودند که اکثریت قریب به اتفاق شیعیان را تشکیل می‌دادند و به امامت حضرت مهدی (عج) اعتقاد داشتند و این جریانی بود که رهبری اصولی شیعیان امامی را به عهده گرفت.^{۲۷}

از این فرقه‌ها تنها فرقه‌ای که مورد حمایت برخی از مشهورین قرار گرفت، قائلین به امامت جعفر بن علی است که به نوشته نوبختی یکی از متکلمین کوفه به نام علی بن الطاحی از آنها حمایت کرده و خواهر فارس بن حاتم قزوینی - غالی مشهور - نیز او را در این کاریاری می‌داده است.^{۲۸}

.....
۲۶ - غیبت طوسی، ص ۱۳۰ - ۱۳۵.

۲۷ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۰۳ - ۱۱۲.

۲۸ - فرق الشیعه، ص ۹۹.

این فرقه چندان دوامی نیاورد و طولی نکشید که به فراموشی سپرده شد؛ زیرا که امام آنها جعفر، آدمی ظاهر الفسق بوده و از نظر شیعه، فسق قابلیت حمل بر تقیه را ندارد تا کارهایش با استفاده از تقیه توجیه شود.^{۲۹} شیخ مفید بر این باور است که از شیعیان حتی يك نفر نیز او را به امامت نپذیرفت.^{۳۰}

تنها فرقه‌ای که موجودیت خود را تا عصر حاضر حفظ کرده و در طول تاریخ همواره در حال شکوفایی و گسترش بوده، فرقه امامیه است. این فرقه که امامت حضرت مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) را پذیرفته، توانسته است اکثریت قریب به اتفاق شیعیان را به خود جذب کند و این نشانگر آن است که اقدامات صورت گرفته و مقدماتی که از پیش برای چنین تحوّل‌ی ترتیب داده شده بود از چنان دقت و استحکامی برخوردار بود که براحتی از گرفتاری اکثریت شیعه در وادی فرقه‌سازیه‌های مخرب، جلوگیری کرده است.

شیخ مفید تأکید فرموده در سال ۳۷۳ هجری که وی مشغول تنظیم این متن بوده از فرق چهارگانه بالا تنها امامیه موجودیت خود را ادامه می‌دهد و در وصف آن چنین می‌گوید:

امامیه از نظر تعداد و از لحاظ علمی پرجمعیت‌ترین فرقه شیعه هستند، آنان دانشمندان علم کلام و ناظرین و صلحا و عبادت پیشگان فقیه و علمای حدیث و ادبا و شعرای زیادی را به خود اختصاص داده‌اند. اینان «وجه الامامیه و رؤساء و المعتمد علیهم فی الدیانة» می‌باشند.^{۳۱}

با وجود این باید توجه داشت که این مسئله برای شیعه مشکلاتی به بار می‌آورد؛ زیرا اصل غیبت حتی با وجود روایات زیادی که از رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام نقل شده بود خود در اذهان عامه مردم، تردیدهایی به وجود می‌آورد و درست به همین دلیل بود که علمای شیعه یکی از زمینه‌های اصلی تلاشهای علمی

۲۹ - رك: المقالات و الفرق، ص ۱۰۹؛ الفصول المختاره، ص ۲۶۵.

۳۰ - ارشاد مفید، ص ۳۴۵ و در باره اعتراف به فسق جعفر رك: کافی، ج ۱، ص ۵۰۴.

۳۱ - الفصول المختاره، ص ۲۶۱.

خود را به بحث از غیبت و مسائل جنبی آن اختصاص می‌دادند.

محمد بن ابراهیم نعمانی کتاب الغیبة خود را برای دفع تردیدی که برای شیعیان رخ داده و باعث اختلاف در میان آنها شده بود تألیف کرده است.^{۳۲} او علت این شك و تردیدها را عدم توجه به روایات فراوانی که در زمینه مسئله غیبت وارد شده است دانسته و خود این مهم را بر عهده گرفته است. بجز نعمانی که در نیمه اول قرن چهارم هجری کتاب الغیبة را نوشت، بسیاری در این زمینه تألیفاتی دارند. از جمله در همین قرن چهارم شیخ مفید چندین نوشتار پیرامون غیبت حضرت بقیة الله (عج) به رشته تحریر در آورده است که نجاشی در رجال خود از آنها نام می‌برد.^{۳۳} پس از مفید، مهمترین اثر در این زمینه را شیخ طوسی در قرن پنجم (۴۴۷هـ) پدید آورد. با گذشت زمان طبعاً ضرورت بررسی و تبیین مسئله غیبت و پاسخ گویی به مسائل جنبی آن به طور جدی احساس می‌شده است.^{۳۴} شیخ طوسی این ضرورت را در آغاز کتاب خود خاطر نشان کرده است.^{۳۵}

زمینه سازی غیبت توسط پیامبر و ائمه شیعه (ع)

مسلم است که علاوه بر مباحث کلامی، روایات زیادی در باره غیبت و قیام حضرت حجت (عج) از ائمه معصومین (ع) در دسترس اصحاب بوده است. نگاهی به انبوه این روایات - که اخیراً به صورت معجمی گردآوری شده - نشانگر آن است که این مسئله از دید هیچ امامی دور نمانده و همه آن بزرگواران بر آن تأکید ورزیده‌اند. گذشته از احادیث رسول خدا در این زمینه که دو جلد از معجم مزبور را به خود اختصاص داده، از هر کدام از ائمه هدا (ع) روایاتی در مورد جنبه‌های مختلف مسئله غیبت و مهدویت و همچنین تعیین مصداق مورد نظر آن وارد شده است که

۳۲ - کتاب الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۱.

۳۳ - رجال نجاشی، ص ۲۸۳ - ۲۸۷.

۳۴ - راجع به سیر کتاب نویسی در باره مسئله غیبت بنگرید: نور مهدی (عج)، مقاله سیر تاریخی غیبت امام، ص ۷۷ - ۹۵.

۳۵ - غیبت طوسی، ص ۲ - ۳.

در مجموع بیش از ششصد حدیث می‌شود.^{۳۶} این نشانه آن است که مهدویت در قاموس روایی شیعه از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ زیرا پس از هر يك از ائمه معصومین (ع) - به هر دلیلی که بدرود حیات می‌گفتند - و یا حتی بعضاً در حال حیاتشان، توهم مهدویت اوج می‌گرفته است. سیر بحثهایی که در ارتباط با فرق شیعه توسط اشعری و نوبختی عنوان شده نشان می‌دهد که مهمترین دلیل تفرقه‌ها همین مسئله مهدویت بوده که به غلط از سوی برخی از اصحاب ائمه مطرح شده و انشعاب - ولو محدودی - را به دنبال داشته است. شایان توجه است که اساساً اعتقاد به مهدویت محمد بن حنفیه، نفس زکیه^{۳۷} و بسیاری دیگر بجز امامان شیعه، ناشی از همین تأکیدی است که بر اصل مسئله مهدویت شده است. بر همین مبنا در باره عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (م ۱۲۹) از طرف برخی از یاران وی ادعای مهدویت شد. در باره امام باقر (ع) نیز همین ادعا به عمل آمد که از سوی امام (ع) رد و مورد انکار شدید قرار گرفت.^{۳۸} در باره اسماعیل فرزند امام صادق (ع) و حتی شخص امام صادق و امام کاظم (ع)^{۳۹} و برخی از رهبران شورش علوی بر ضد خلافت بنی عباس مانند حسن بن قاسم (م ۴۰۴) یحیی بن عمر، محمد بن قاسم و... همین ادعا را کرده‌اند.^{۴۰}

وجود این همه ادعای مهدویت در قرون نخستین اسلامی در میان شیعیان و همچنین اهل سنت نشانه آن است که مهدویت امری ثابت و اصل مسلم در میان مسلمانان بوده است و تنها در مورد تعیین مصداق آن مشکلاتی پیش آمده است. در قرون بعد بویژه قرنهای هشتم و نهم هجری نیز ناظر دهها مورد ادعای مهدویت هستیم و این نشانه زمینه سازی خاصی است که به دست رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) در باره اصل مهدویت پی‌ریزی شده است.

۳۶ - معجم احادیث المهدی، که فعلاً پنج جلد آن توسط مؤسسة المعارف الاسلامیه چاپ شده است.

۳۷ - در باره نفس زکیه عده زیادی از علمای عامه ادعای مهدویت کردند رك: مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۰ - ۲۴۹.

۳۸ - كنز العمال، ج ۱۷، ص ۲۷.

۳۹ - فرق الشیعه، ص ۷۸ - ۹۰.

۴۰ - بنگرید: دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، ص ۵۷ - ۷۵، مقاله: المهدیه بنظره جدیدة.

مسعودی زمینه مهدویت و غیبت را چیز دیگری غیر از آنچه ذکر شد، دانسته است. او در اثبات الوصیه پس از اشاره به رفتار خاص امام دهم و یازدهم و عدم دسترسی مستقیم شیعیان به آنان و ارتباط با این دو امام از طریق وکلاء و خواص، خاطر نشان می‌سازد که این مسائل مقدمات و زمینه را برای غیبت امام دوازدهم فراهم آورده است.^{۴۱}

نقش نظریات کلامی شیعه در مورد امامت و جانشینی حضرت مهدی (عج)

عقاید کلامی شیعیان در باره جایگزینی امامی پس از رحلت امام دیگر، نقش مهمی در تثبیت موقعیت امام جدید ایفا می‌کرده است. این عقاید کم و بیش در میان شیعیان رسمیت پیدا کرده و عدول از آنها ناروا بود. پیرامون امامت حضرت مهدی (ع) یکسری از این عقاید مطرح شد. گزارش نوبختی و اشعری مبنی بر مسائلی که امامیه در مورد جانشینی آن حضرت مطرح کردند نموداری از دیدگاه کلامی آنها در باره امامت و جایگزینی، در قرن سوم می‌باشد که بعدها مبانی کلامی شیعه پیرامون امامت بر اساس همین دیدگاهها شکل گرفت.

نوبختی ضمن بحث در باره فرقه دوازدهم از فرق شیعه که همان امامیه بوده‌اند به بخشی از این مبانی به ترتیب زیر اشاره می‌کند:

۱- زمین نمی‌تواند خالی از حجت باشد.

۲- پس از امام حسن و حسین (ع) امامت دو برادر امکان نخواهد داشت.

۳- اگر تنها دو نفر در روی زمین زندگی کنند حتماً یکی از آن دو حجت خدا

خواهد بود.

۴- کسی که امامت او ثابت نشده، امامت فرزندان وی جایز نیست؛ مثلاً

اسماعیل فرزند امام صادق (ع) چون در زمان حیات پدر - بدون اینکه به امامت برسد - درگذشت فرزندش محمد نمی‌تواند مقام امامت را دارا باشد.

سپس اضافه می‌کند: مبانی فوق بر گرفته از روایات صادقین (ع) است که

.....
۴۱- اثبات الوصیه، ص ۲۳۱.

کسی از شیعه در مقام رد یا انکار آن برنیامده، در صحت طرق و قدرت اثبات و استحکام اسناد آن جای هیچ گونه شك و تردیدی برایشان باقی نمانده است. از نظر شیعه زمین لحظه‌ای از حجت خدا خالی نمی‌تواند باشد؛ زیرا در چنین صورتی زمین و هر آنچه در روی آن است بیدرنگ از هم فرو می‌پاشد. ما به امامت امام ماضی - امام عسکری (ع) - که مقرون به وفات آن حضرت بوده اعتقاد، و اعتراف داریم که او را جانشینی است از صلب خود او و هموست که امامت امت پس از آن حضرت به عهده وی گذاشته شده و به اذن خدا روزی از پرده غیبت بیرون آمده و امر خود را آشکار خواهد ساخت؛ زیرا اختیار غیبت و ظهورش در دست خدا است. چنانکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حِجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرًا مَعْرُوفًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا
كَيْلَا تَبْطُلَ حِجَّتُكَ وَبَيِّنَاتِكَ.

ما به همین امر شده‌ایم و در تأیید این اعتقاد روایات صحیحی از امامان گذشته به دست ما رسیده است. بندگان خدا را نشاید که در کارهای خدا به جستجو و کاوش پرداخته و در صدد کشف آنچه که خدا از آنان پنهان داشته برآیند و در مورد آنچه که آگاهی بدان ندارند به قضاوت پردازند و جایز نیست نام مبارك آن حضرت را بر زبان آورده و برای شناسایی اقامتگاه آن حضرت به پرسش و کسب اطلاع پردازیم مگر وقتی که امر شد....

در ادامه از مسئله تقیه سخن به میان آورده و با اشاره به رعایت تقیه از طرف امام صادق، کاظم و رضا علیهم السلام، رعایت آن را از طرف شیعیان در شرایط آغاز غیبت به مراتب بیش از دوران آن بزرگواران می‌داند. بالأخره او در مقام اثبات مطلب به روایاتی استناد کرده که بنا به مدلول آنها ولادت با برکت آن حضرت برای مردم پنهان و نام مقدسش ناشناخته خواهد ماند تا کمی پیش از قیام جهانی خویش خود را به مردم معرفی فرماید.

و در پایان می‌گوید: فهذا سبيل الأمانة و المنهاج الواضح الأحبّ الذی لم
تزل الشيعة الامامية الصحيحة التشيع عليه.^{۲۲}

۲۲ - فرق الشيعة، ص ۱۰۸ - ۱۱۲.

شیخ مفید نیز نظیر همین دلایل را برای رد عقاید گروههایی که در باره جانشینی امام یازدهم نظرات نادرستی دارند به کار گرفته است. از اصول مهمی که شیخ بدان اشاره می‌کند همان اصل خالی نبودن زمین از حجت خدا و همچنین حدیث «هر کس بدون شناخت امام زمان خود بمیرد بر مرگ جاهلی مرده است» می‌باشد.^{۲۳}

نظیر همین روایات و پاره‌ای از دلایلی که از این روایات استفاده می‌شود توسط شیخ طوسی در «الغیبه» در ردّ نظریات گروههایی که پس از رحلت حضرت عسکری (ع) پیدا شده‌اند، ارائه شده است.^{۲۴}

علاوه بر اصل «خالی نبودن زمین از حجت خدا» دو آیه از قرآن نیز به عنوان پشتوانه کلامی مهم مهدویت نازل شده است:

۱ - وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.^{۲۵}

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذُّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^{۲۶}

شیخ مفید در آغاز بحث از شرح حال امام زمان (عج) به این دو آیه و نیز این حدیث مشهور نبوی استناد کرده است:

لَنْ تَنْقُضِيَ الْأَيَّامَ وَاللَّيَالِيَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِيءُ اسْمَهُ إِسْمِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظِلْمًا وَ جَوْرًا.^{۲۷}

حضرت مهدی (عج) و نواب خاصه

پس از رحلت امام عسکری (ع) به سال ۲۶۰ بلافاصله غیبت صغری شروع شد و تا رحلت آخرین نایب امام (ع) در سال ۳۲۹ ادامه داشت و پس از آن غیبت کبری آغاز شد.

۴۳ - الفصول المختاره، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

۴۴ - غیبت طوسی، ص ۱۳۰ - ۱۳۷.

۴۵ - سوره قصص (۲۸): ۵. بنا به روایت حکیمه خاتون دختر امام جواد علیهم السلام حضرت مهدی (عج) بلافاصله پس از تولد، این آیه را تلاوت فرموده است. «الغیبه»، ص ۱۴۳.

۴۶ - سوره انبیاء (۲۱): ۱۰۵.

۴۷ - ارشاد مفید، ص ۳۴۶.

در این دوره (غیبت صغری) امام زمان (عج) از طریق چهار نفر نایبان خاص خودش با شیعیان در ارتباط بود و امور آنان را حل و فصل می فرمود. این امور علاوه بر مسائل مالی، شامل مسائل عقیدتی و فقهی نیز می شد. رابطین میان آن حضرت و شیعیان چهار نفر از اصحاب با سابقه و مورد اعتماد امامان پیشین بودند که یکی پس از دیگری این وظیفه خطیر را بر عهده داشته و به عنوان نواب خاصه آن حضرت معروفند. این افراد از طرف امام (عج) با وکلای او در اقطار بلاد اسلامی در تماس بودند و نامه ها و خواسته های شیعیان را به محضر مقدس ایشان می رساندند و در جواب، تویعاتی از طرف آن حضرت صادر می شد.

آنچه بسیار شایان توجه است اینکه در این دوره نه تنها شخص حضرت بقیه الله (عج) از دیده ها پنهان بود بلکه سفرای او نیز به طور ناشناخته و بدون آنکه جلب توجه کنند عمل می کردند. حتی وکلای آن حضرت در بلاد اسلامی نیز این رویه را دنبال می کردند. از آن جهت که شیعیان امامی تا حدودی به دور از افکار حاد و برنامه های انقلابی و قیام قریب الوقوع بر ضد حاکمان وقت، شناخته شده بودند، طبعاً کمتر از طرف دستگاه حاکمه برایشان ایجاد مزاحمت می شد و لذا توانستند در عراق در کنار مرکزیت خلافت عباسی که مدافع سرسخت مذهب اهل حدیث و تسنن بود، موجودیت خود را حفظ کرده و به سازماندهی دقیق و منظمی که شیعیان سرتاسر بلاد اسلامی را زیر پوشش خود گرفته و آنها را در ارتباط با هم قرار می داد، دست بزنند.

این سیاست چنان پیش رفته و بارور شد که بزودی بغداد مقر خلیفه یکی از مراکز اصلی شیعیان گردید. این موفقیت از آنجا نشأت می گرفت که شیعیان با آنکه حکومت عباسی را يك حکومت خودکامه و نامشروع می دانستند به هیچ اقدام آشکاری بر ضد آن دست نمی زدند. از این رو راه برای گسترش نفوذ و توسعه آنها در بغداد باز بود. سیاستهای خاصی که در آن دوره مورد عمل شیعیان قرار گرفته و از پشتیبانی ائمه معصومین (ع) نیز برخوردار بود، نفوذ برخی از بزرگان شیعه در دستگاه خلافت عباسی حتی تصدی مقام وزارت آنها را مجاز می شمرد.^{۴۸}

۴۸ - رك: خاندان نوبختی، ص ۹۶ - ۹۷.

اینک فهرستی از اسامی نوآب خاصّ امام زمان(عج) و سپس اقداماتی که به دستور آن حضرت و به وسیله آنان صورت می‌گرفت ارائه می‌دهیم:

* ۱ - عثمان بن سعید عمری سمان(رض)

او اولین نایب خاص حضرت بقیة الله(عج) است، شهرت وی به سمان(روغن فروش) به منظور پرده پوشی بر فعالیت‌های او بوده است؛ زیرا اموالی را که برای رسانیدن آن به امام، به وی داده می‌شد در ظرف روغن نهاده و نزد آن حضرت می‌برده است.^{۴۹} بعضی از وکلای امام نیز این سیاست را به کار می‌گرفتند چنانکه محمد قطان وجوهات را در پوشش پارچه فروشها به آن حضرت می‌رسانید.^{۵۰} شیخ طوسی در کتاب پر ارج خود الغیبه روایاتی از عثمان بن سعید نقل کرده است: او از قبیله اسد و از وکلای حضرت عسکری(ع) محسوب می‌شد. پیش از آن نیز از افراد مورد اعتماد امام هادی(ع) بود، چنانکه آن حضرت او را به عنوان فردی موثق و معتمد به اصحاب خود معرفی فرموده است.^{۵۱} و هنگامی که جمعی از شیعیان یمن خدمت امام عسکری(ع) مشرف شده بودند آن حضرت عثمان بن سعید را به عنوان وکیل خود مأموریت داد تا اموالی را که برای ایشان آورده بودند تحویل بگیرد^{۵۲} و همو بود که تغسیل و تکفین حضرت امام عسکری(ع) را به عهده گرفت و جسد پاك آن حضرت را در قبر نهاد.^{۵۳} عثمان بن سعید سمان احتمالاً پیش از سال ۲۶۷ هجری بدرود حیات گفته است، گرچه عده‌ای تاریخ وفات او را سال ۲۸۰ دانسته‌اند.^{۵۴}

* ۲ - ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری(رض)

وی دومین نایب خاص حضرت مهدی(عج) بود که پس از درگذشت پدرش،

۴۹ - غیبت طوسی، ص ۲۱۴.

۵۰ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۶۷.

۵۱ - همان، ص ۲۱۵.

۵۲ - همان، ص ۲۱۶.

۵۳ - همان، ص

۵۴ - رك: تاریخ سیاسی امام دوازدهم(عج)، ص ۱۵۵، ۱۵۶.

حضرت ضمن توقیعی او را تسلیم گفته و پس از دعای خیر در حقش، امور را به او واگذار کرده است.^{۵۵} او نیز همانند پدرش از نزدیکان مورد اعتماد امام عسکری (ع) بود و چنانکه ضمن روایتی آمده، آن حضرت در همین باره فرمود:

العمری و ابنه ثقتان فما أذیا الیک فعنی یؤدیان و ما قالاً لک فعنی یقولان فاسمع لهما و أطعهما فإنهما ثقتان المأمونان.^{۵۶}

عمری و پسرش هر دو ثقه و مورد اعتمادند. هر چه رسانند از طرف من می‌رسانند و هر چه گویند از من است. به حرف آنان گوش بده و از آنان پیروی کن که آنان ثقه و امین‌منتند. علی‌رغم مخالفت‌هایی که از ناحیه برخی غلات با وی صورت گرفته، اکثریت شیعیان پیروی از او را گردن نهاده و هرگز در عدالت وی تردیدی به خود راه نداده‌اند.^{۵۷} او تا سال ۳۰۵ هجری در قید حیات و رابط امام (ع) در میان مردم بوده و کنترل و هدایت وکلای آن حضرت در بلاد اسلامی را به عهده داشت و در طول مأموریت او توقیعاتی ناظر بر تأیید سفارت وی از ناحیه مقدسه صادر گردید.^{۵۸} به نوشته شیخ طوسی او تألیفاتی در حدیث نیز داشته که به دست حسین بن روح و سپس ابوالحسن سمری رسیده است.^{۵۹}

* ۳ - ابوالقاسم حسین بن روح (رض)

سومین نایب خاص حضرت بقیة الله (عج) بوده که از معتمدین ابو جعفر عمری و از نزدیکان وی در بغداد به شمار می‌رفته است.^{۶۰} ابو جعفر با ارجاع مراجعین به حسین بن روح زمینه جانشینی وی را فراهم آورده و در واپسین روزهای حیات به دستور حضرت ولی عصر (عج) او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد و پس از آن شیعیان برای تحویل اموال به وی رجوع می‌کردند.^{۶۱} اقبال در «خاندان

۵۵ - غیبت طوسی، ص ۲۱۹.

۵۶ - همان.

۵۷ - همان، ص ۲۲۱.

۵۸ - همان، ص ۲۲۰.

۵۹ - همان، ص ۲۲۱، و شرح حال او را در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹ ببینید.

۶۰ - غیبت طوسی، ص ۲۲۳.

۶۱ - همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۶.

نوبختی» اخبار مفصلی در باره حسین بن روح آورده و او را از طرف مادر منتسب به خاندان نوبختی دانسته است و این بدان دلیل است که وی را قمی نیز خوانده‌اند.^{۶۲} وی از اصحاب امام عسکری (ع) بوده و با حضور جمعی از بزرگان شیعه در بغداد مانند ابو علی بن همام، ابو عبدالله بن محمد الکاتب، ابو عبدالله الباقسطانی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله بن الوجناء وعده‌ای دیگر به جانشینی ابو جعفر عمری معرفی شده است.^{۶۳}

ام کلثوم دختر ابو جعفر ضمن روایتی نقش برجسته حسین بن روح در زمان پدرش ابو جعفر و موقعیت بلند او را در میان شیعیان به تفصیل توضیح داده است.^{۶۴} وی همچنین در دورانی که آل فرات متصدی مقام وزارت مقتدر عباسی و از هواداران شیعیان بودند، در دستگاه خلافت نفوذ پیدا کرده بود، اما پس از روی کار آمدن حامد بن عباس که با مخالفان شیعه هماهنگی می‌کرد، طبعاً مشکلاتی برای حسین بن روح ایجاد شده است. از سال ۳۱۱ که حامد بن عباس روی کار آمد تا سال ۳۱۷ که حسین بن روح از زندان رها شد، گزارش دقیقی از زندگی او در دست نیست. فقط می‌دانیم که وی از سال ۳۱۲ تا ۳۱۷ در زندان به سر می‌برده است.^{۶۵} و پس از آن تا شعبان سال ۳۲۶ - که درگذشت - از موقعیت والایی در بغداد برخوردار بود. و به دلیل نفوذ آل نوبخت در دستگاه حکومتی کسی مزاحم وی نبوده است.

اقبال می‌نویسد: ابوالقاسم حسین بن روح به تصدیق مخالف و موافق از فهمیده‌ترین و عاقلترین مردم روزگار بوده است.^{۶۶}

* ۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمری (رض)

او چهارمین و آخرین نایب امام زمان (عج) است که به دستور آن حضرت و توسط

۶۲ - خاندان نوبختی، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۶۳ - غیبت طوسی، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۶۴ - همان، ص ۲۲۷.

۶۶ - همان، ص ۲۲۱.

۶۵ - رك: خاندان نوبختی، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

حسین بن روح به جانشینی وی منصوب شد و تا سال ۳۲۹ مجموعاً در حدود سه سال نیابت خاص آن حضرت را بر عهده داشت. ابوالحسن اصلاً اهل یکی از روستاهای اطراف بصره بود، بنا به نقل برخی از مورخین بسیاری از اعضای خاندان او همچون حسن و محمد فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشتند، آنها نیمی از درآمد این املاک را وقف امام عسکری (ع) کرده بودند که آن حضرت همه ساله درآمد آن را دریافت و با ایشان مکاتبه می‌کردند.^{۶۷}

در واقع مهمترین تحولی که در دوره سمری رخ داد توقیعی از حضرت بقیه الله (عج) حاوی پیش‌گویی در باره مرگ قریب الوقوع این نایب بود که چند روز پیش از درگذشت وی از ناحیه مقدسه صادر شد. متن این توقیع آغاز غیبت کبری را حکایت می‌کرد. اینک متن مزبور:

بسم الله الرحمن الرحيم

ياعلى بن محمد السمرى اعظم الله اجر إخوانك فيك فإنك ميت ما بينك وبين سنة أيام، فاجمع أمرك ولا توص إلى أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور إلا بعد إذن الله - تعالى ذكره - وذلك بعد طول الأمد وقسوة القلوب وامتلا الأرض جوراً و سيأتي لشيعتي من يدعي المشاهدة، ألا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفيناني و الصيحة فهو كذاب مفترى و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.^{۶۸}

خداوند به برادرانت در فقدان تو پاداش بزرگی عطا فرماید، تو تا شش روز دیگر رحلت خواهی کرد کارهایت را جمع و جور کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت نکن. اکنون زمان غیبت کبری فرا رسیده و من بجز با اجازه خدا ظهور نخواهم کرد و آن پس از مدتی طولانی و زمانی خواهد بود که دلهای مردم در نهایت قساوت و روی زمین پر از بیداد و ستم باشد. کسانی پیش شیعیان ما مدعی ارتباط و دیدار با من خواهند شد. ناگفته نباید گذاشت که هر کس پیش از خروج سفینانی و صیحه آسمانی - که از علائم ظهور است - چنین ادعایی کند

۶۷ - اثبات الوصیه، ص ۲۴۶ - ۲۴۷، به نقل تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۱۰.

۶۸ - غیبت طوسی، ص ۲۴۳.

دروغگویی بیش نخواهد بود.

این توقیع اصول کلی دوره جدید را خاطر نشان کرد و در کنار سایر توقیعات و احادیثی که پیش از آن از ائمه شیعه صادر شده بود راه نوینی را برای شیعیان ترسیم کرد.

مروری بر اقدامات نواب در ارتباط با شیعیان

کلیه کارهای نواب خاصه حتی در امور جزئی و جاری در شعاع رهنمودها و دستورهای امام زمان (عج) انجام می گرفت، بنابراین ما بایستی مرور خود را بر اساس مطالبی که در توقیعات صادره از ناحیه مقدسه آمده ارزیابی کنیم، گرچه بسیاری از آنها - اگر زمانی هم گردآوری شده - متأسفانه هم اکنون در دسترس ما قرار ندارد.

اقدامات نواب را در چند جهت می توان مورد بررسی قرار داد:

ما پیش از این در شرح حال بیشتر ائمه هدا (ع) این مسئله را دنبال نموده و خاطر نشان کرده ایم که یکی از اساسی ترین محورهای مبارزات فرهنگی و سیاسی آن بزرگواران، مبارزه با انشعابات درونی تشیع و در رأس آنها غلات بوده است.

از جمله غلاتی که در این دوره پیدا شدند یکی محمد بن نصیر مؤسس نصیریّه بود که در زمان امام هادی (ع) و پس از آن ادعاهای غلوآمیزی از وی بر سرزبانها افتاد، شیخ طوسی می گوید: او در زمان نایب دوم، عقاید غلوآمیزی نظیر عقاید غلات پیشین از قبیل اعتقاد به ربوبیت ائمه و جواز نکاح با محارم را رواج می داد. ابو جعفر او را مورد لعن و نفرین قرار داده و از وی بیزارى جست. پیروان او پس از وی به سه فرقه تقسیم شدند که البته چندان دوامی نیاوردند.^{۶۱}

از دیگر کسانی که در ابتدا از فقهای امامیه و از وکلای ائمه محسوب می شد محمد بن علی شلمغانی بود. وی با وجود سمتی که داشته به دلایل جاه طلبانه ای

۶۱ - همان، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

به سوی غلو کشیده شد و مخصوصاً به نظریه حلول تکیه فراوانی کرد. او می‌کوشید برخی از زبردستان خود را که بنوبسطام بودند فریب داده و لعن و طردهای حسین بن روح را در باره خود چنین توجیه کند که چون او اسرار را درک کرده و اکنون به افشای آن می‌پردازد، این چنین مورد طرد قرار می‌گیرد.^{۷۰}

بنا به نقل شیخ طوسی او می‌پنداشت روح رسول خدا(ص) در کالبد نایب دوم و روح امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) در بدن نایب سوم و روح فاطمه زهرا(س) در ام کلثوم دختر ابو جعفر نایب دوم حلول کرده است. حسین بن روح این عقیده را کفر و الحاد آشکار می‌دانسته و توجه مردم را به نیرنگ و فریب کاری او جلب می‌کرد و عقایدش را از بافت عقائد نصارا در رابطه با حضرت مسیح و معتقدات حلاج اعلام فرمود.^{۷۱} وی برای بی اعتبار ساختن شلمغانی تلاش زیادی کرد. در نهایت نیز توفیق امام زمان(عج) بر این مجاهدت او مهر تأیید نهاد.^{۷۲}

در عین حال شگردهای شلمغانی برای مدتی توانست برای امامیه مشکلاتی ایجاد کند. بدون تردید او و همکارانش یکی از مهمترین اسباب بدنامی برای شیعیان را فراهم آوردند. غیر از اشخاص معینی که رهبری غلات را بر عهده داشتند، گاه و بیگاه در میان توده شیعیان نیز عقاید غلو گونه‌ای بروز می‌کرد. در روایتی که شیخ طوسی نقل کرده در این باره چنین آمده است: جماعتی از شیعیان بر سر اینکه آیا خدا توانایی خلق کردن و روزی دادن را به ائمه هدا(ع) اعطا کرده یا نه با هم اختلاف کردند. گروهی آن را مجاز دانسته و گروه دیگر بر بطلان آن حکم کردند. بالأخره به ابو جعفر نایب دوم رجوع کرده و از او خواستند تا توفیقی در این مورد از حضرت ولی عصر برای آنها بیاورد. جواب امام(ع) چنین بود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجَسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جَسْمٍ لَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَأَمَّا الْأُئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ

۷۰ - همان، ص ۲۴۸.

۷۱ - همان، ص ۲۴۹.

۷۲ - همان، ص ۲۵۰ و رك: تاريخ الفيبة الصغرى، ص ۵۱۸. گزارش مفصل شلمغانی در تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۰۰ - ۲۰۶ آمده است.

تعالی فیخلق و یسألونه فیرزق ایجاباً لمسألتهم و إعظاماً لحقهم.^{۷۳}

همه اشیاء را خدا آفریده و روزی را او تقسیم می‌کند؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌کند. او را انبازی نیست و همو شنوا و بیناست. اما ائمه هدا (ع) از خدا می‌خواهند و او برای اجابت درخواست و بزرگداشت حق آنان می‌آفریند و روزی می‌دهد.

بدین ترتیب روشن می‌شود که بحث و جدل در باره عقاید غلوآمیز در آن زمان به طور جدی مطرح بوده و یکی از وظایف خطیر نواب حل این مشکلات و مبارزه بی‌امان با اندیشه‌های انحرافی و غلات بوده است.

* ب - رفع شك و تردیدهای موجود در باره حضرت مهدی (عج)

یکی از اقدامات حساس نواب خاصه آن بود که از راههای مختلف بویژه به وسیله پیش‌گویی‌هایی، شك و تردیدهای موجود در باره وجود مقدس امام زمان (عج) را از میان بردارند. این تلاشها بیشتر در دوران نایبان اول و دوم انجام شده و پس از آن نیز کماکان تا پایان غیبت صغری مسائلی در این زمینه مطرح می‌شده است.

در میان توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت در دست است تعدادی در باره همین مسئله است، به نقل از شیخ طوسی در میان ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان بحثی درگرفت، او اصرار می‌ورزید که امام یازدهم فرزندی نداشته است. بناچار شیعیان نامه‌ای به «ناحیه مقدسه» فرستاده و از حضرت بقیة الله (عج) جواب خواستند تا بدین وسیله به بحث و جدل در این باره فیصله داده شود. در جواب نامه‌ای به خط آن حضرت صادر شد که در آن ضمن مروری بر اصل مسئله امامت و ولایت و اشاره به ائمه پیشین چنین آمده بود: گمان می‌برید که خدا پس از امام یازدهم دینش را باطل ساخته و رابطه مابین خود و مردم را قطع کرده است؟ نه، چنین نیست و تا قیام قیامت نیز چنین نخواهد بود. و به دنبال آن در باره ضرورت غیبت و لزوم مخفی ماندن آن حضرت از چشم ستمکاران مطالبی عنوان شده است.^{۷۴}

روایت دیگری از توقیع نسبتاً مفصلی حکایت دارد که پس از ادعای

۷۳ - غیبت طوسی، ص ۱۷۸.

۷۴ - همان، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.

جانشینی امام عسکری (ع) از طرف جعفر کذاب از ناحیه مقدسه صادر شده و در آن نیز ضمن مروری بر مسئله امامت ائمه هدا (ع) و علم و عصمت آنان و اشاره به ناآگاهی جعفر از حلال و حرام و عدم تشخیص حق از باطل و محکم از متشابه، سؤال شده که وی در چنین شرایطی چگونه مدعی امامت شده است.^{۷۵}

تردید محمد بن ابراهیم بن مهزیار در این زمینه که پدرش از وکلای امام یازدهم بود، پس از دریافت نامه‌ای از امام زمان (عج) برطرف شد.^{۷۶} در این زمینه روایات دیگری نیز وارد شده است^{۷۷} از جمله روایتی است حاوی توقیعی که حضرت مهدی (عج) در آن ضمن اثبات وجود مقدس خود در برابر شکاکان به پاره‌ای مسائل فقهی پاسخ داده است.^{۷۸} چنانکه قبلاً اشاره کردیم، نواب خاصه با اینکه بر اثبات وجود امام دوازدهم اصرار داشتند، از شیعیان می‌خواستند که در مورد شناخت مشخصات آن حضرت اصرار نورزند و این رویه به دلیل حفظ امنیت امام (ع) اتخاذ شده بود.

* ج - سازماندهی وکلا

سیاست تعیین وکیل به منظور اداره امور نواحی مختلف و ایجاد ارتباط میان شیعیان و امامان از زمان ائمه پیشین معمول بود. پس از آغاز غیبت، تماس مستقیم وکلا با امام زمان (عج) قطع شد و به جای آن محور ارتباط، نایب خاصی بود که آن حضرت تعیین فرموده بود. مناطق شیعه‌نشین تقریباً مشخص بود و بنا به ضرورت در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد و گاهی تعدادی از آنها که در مناطق کوچکتری انجام وظیفه می‌کردند تحت سرپرستی وکیل دیگری قرار می‌گرفتند که پیش از غیبت از طرف امام وقت و در زمان غیبت به وسیله نایب خاص برای آنان تعیین می‌شد. این وکیلان اموالی را که بابت وجوه شرعی از مردم می‌گرفتند به طرق گوناگون پیش نایب خاص در بغداد می‌فرستادند و آنها نیز وجوه رسیده را طبق دستور حضرت

۷۵ - همان، ص ۱۷۴ - ۱۷۶.

۷۶ - کافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

۷۷ - همان، ص ۵۱۸ - ۵۱۹.

۷۸ - همان، ص ۱۷۶.

ولی عصر (عج) در موارد معینی مصرف می‌کردند. در مواردی امکان داشت برخی از وکلا برای يك بار به ملاقات امام زمان (عج) شرفیاب شوند، چنانکه محمد بن احمد قطن از وکلای ابو جعفر نایب دوم به ملاقات آن حضرت نائل شد.^{۷۹} ولی این ملاقاتهای بسیار نادر به هیچ وجه به معنی ارتباط مستقیم آنان با امام نبود بلکه معمولاً با اشراف نایب خاص انجام وظیفه می‌کردند. به روایت احمد بن متیل قمی، ابو جعفر ده وکیل در بغداد داشت که نزدیکترین آنها به وی حسین بن روح بود که بعدها به عنوان نایب سوم از جانب حضرت ولی عصر (عج) تعیین شد.^{۸۰} از دیگر نزدیکان وی جعفر بن احمد بن متیل بود که بسیاری از بزرگان شیعه بر این باور بودند که وی به جانشینی ابو جعفر تعیین خواهد شد.

روایتی حاکی از این است که مردم در برابر اموالی که به وکیلان می‌دادند قبوضی از آنان دریافت می‌کردند. ولی از نایب خاص هرگز قبض و سندی مطالبه نمی‌شد. بنابراین وقتی که ابو جعفر نیابت خاصه ابن روح را اعلام کرد دستور داد از وی درخواست قبضی نشود.^{۸۱} وکیلانی در اهواز، سامرا، مصر، حجاز، یمن و نیز در مناطقی از ایران مانند خراسان، ری، قم و... بودند که اخبار آنها به طور جسته گریخته در باره مسائل و موضوعات دیگری در «غیبت طوسی» و «اکمال الدین» آمده است.

* د - مخفی نگاه داشتن امام زمان (عج)

از روایاتی که در دست است چنین بر می‌آید که امام در عراق، مکه و مدینه بوده و به نحوی زندگی می‌کرد که نایب خاص می‌توانست با وی ملاقات کند. حتی گاهی از دیگر اصحاب نیز کسانی می‌توانستند به حضور آن حضرت شرفیاب شوند چنانکه در باره محمد بن احمد قطن گذشت. همچنین زمانی که ابو طاهر محمد بن علی بن بلال در نیابت ابو جعفر عمری دچار تردید شد، ابو جعفر او را به

۷۹ - اکمال الدین صدوق، ص ۴۴۲.

۸۰ - غیبت طوسی، ص ۲۲۵.

۸۱ - همان، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

حضور امام برد تا خود از زبان آن حضرت نیابت او را بشنود و آنگاه در يك
گردهم‌آیی عمومی از وی اعتراف گرفت که حضرت قائم (عج) دستور فرموده
شیعیان وجوهات خود را تحویل ابو جعفر بدهند.^{۸۲}
با تمام این احوال، پنهان نگاه داشتن امام (ع) و مشخصات وی یکی از
وظایف اساسی نوآب خاصه بوده است.

هنگامی که حسین بن روح نوبختی افتخار نیابت امام (عج) را پیدا کرد یکی
از بزرگان امامیه به نام ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی در بغداد سکونت داشت
و از مقام والایی برخوردار بود. پس از تعیین ابن روح به نیابت خاصه شخصی از
ابو سهل، حکمت این انتخاب را جو با شد. ابو سهل در پاسخ گفت: کسانی که
او را به این مقام برگزیده‌اند از ما بیناترند؛ زیرا کار من مناظره با خصم و بحث و
گفتگو با آنان است اگر من مکان آن حضرت را مانند ابوالقاسم می‌دانستم شاید
در تنگنای بحث و محاجه، او را به خصم می‌نمودم ولی ابوالقاسم اگر امام را زیر
دامن خود پنهان داشته باشد هرگز به کسی نشان نمی‌دهد اگر چه او
را با مقرض قطعه قطعه کنند.^{۸۳}

افشای نام مقدس آن حضرت در غیبت کبری جایز نیست

روایات زیادی دلالت بر آن دارد که خواندن آن حضرت به نام مقدسش روا نیست.
اینکه آیا این رویه يك اقدام سیاسی مقطعی بوده یا اینکه نام بردن از آن بزرگوار تا
ظهور وی همچنان بر حرمت خود باقی خواهد ماند، منشأ اختلاف نظرهایی در میان
فقها و مورخین گشته است. این روایات را علامه مجلسی ضمن بابی به نام «باب
النهی عن التسمیه» یکجا آورده است.^{۸۴}

از عبدالله بن جعفر حمیری روایت شده: همراه احمد بن اسحاق پیش
عثمان بن سعید اولین نایب امام قائم (عج) رفته بودیم که خطاب به عثمان بن سعید

۸۲ - غیبت طوسی، ص ۲۶، به نقل تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۶۶.

۸۳ - غیبت طوسی، ص ۲۵۵، به نقل خاندان نوبختی، ص ۲۱۷.

۸۴ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰ - ۳۴ و رك: کافی، ج ۱، ص ۳۳۲ - ۳۳۳؛ میرداماد در «شرعة التسمیه» بیست
حدیث در این زمینه نقل کرده است.

چنین گفتم: می‌خواهم همانند ابراهیم که تنها برای اطمینان قلبی خود از خدا سؤال کرد، پرسشی کنم. سپس سؤال کردم: آیا شما حضرت صاحب الامر را دیده‌اید؟ گفت: آری، پرسیدم: نامش چیست؟ او جواب داد: «إياك أن تبحث عن هذا فإنَّ عندالقوم إنَّ هذا النسل إنقطع».^{۸۵}

هرگز از این موضوع سؤال نکن؛ زیرا این قوم [حکومت] بر این باورند که رشته این نسل، قطع شده است.

از این روایت بخوبی می‌توان فهمید که بنی عباس هنگامی که اطمینان یافتند امام عسکری (ع) فرزندی ندارد خود را از پی‌گیری این امر راحت ساختند و این خود به نفع امام (ع) و شیعیان تمام شد.

در توقیعاتی که در طول غیبت صغری از طرف حضرت ولی عصر (عج) صادر شده تصریح شده: ملعون است کسی که نام مرا در محافل بر زبان آورد.^{۸۶} این امر حتی از زمان امام هادی (ع) مطرح بوده و به دستور آن حضرت مقرر شده بود تنها گفته شود: الحجّة من آل محمد (ص).^{۸۷}

شیخ صدوق اعتقاد صریح خود را دائر بر عدم جواز تسمیه حتی پس از ذکر روایت معروف «لوح» بیان داشته است.^{۸۸}

اربلی پس از اشاره به روایات نهی از تسمیه حضرت مهدی و تصریح به کنیه آن وجود مقدس می‌گوید: شیعیان در دوران غیبت اول (صغری) از آن حضرت به «ناحیه مقدسه» تعبیر می‌کردند و این رمزی بود که شیعیان با آن، آن حضرت را می‌شناختند. رمز دیگر کلمه «غریم» بود که مقصودشان از این کلمه نیز آن حضرت بود. سپس اضافه می‌کند: تعجب از شیخ طبرسی (طوسی)^{۸۹} و مفید است که پس

۸۵ - بحار، ج ۵۱، ص ۳۳.

۸۶ - بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۳؛ اکمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ غیبت طوسی، ص ۲۶۲؛ إعلام الوری، ص ۴۳۲؛ شرعه التسمیة، ص ۶۰.

۸۷ - کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۸۸ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱.

۸۹ - احتمالاً طوسی درست است؛ زیرا آقا بزرگ نیز در نقل این سخن، طوسی آورده است رك: الذریعة، ج ۱۴، ص ۱۷۸.

از تأکید بر حرمت تسمیه و ذکر کنیه امام مهدی (عج) می‌گویند: «إسمه إسم النبی (ص) و کنیته کنیته» و آنگاه گمان می‌برند که نام و کنیه آن حضرت را فاش نساخته‌اند.

من برآنم که این رویه به دلیل تقیه و در زمانی پیش گرفته شده که آن حضرت تحت تعقیب بوده و خطراتی بر امنیت جانی ایشان وجود داشته است، اما اکنون دیگر چنین نیست.^{۹۰}

این مسئله در میان علمای شیعه مورد اختلاف بوده و بعدها میرداماد در جواب استفتائی در این باره^{۹۱} کتابی به نام «شرعة التسمیه فی النهی عن تسمیه صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و عجل الله فرجه» نگاشته و در آن با تمسک به اطلاقات موجود در روایات نهی از تسمیه، پیرامون این مسئله داد سخن داده است.^{۹۲} علامه آقا بزرگ از کتاب دیگری در این باره به نام «کشف التعمیه فی جواز التسمیه» از شیخ حر عاملی نام برده است.^{۹۳} از عنوان کتاب بخوبی روشن می‌شود که شیخ حر طرفدار جواز تسمیه بوده است نه حرمت آن و بر همین اساس بود که کتاب خود را در رد «شرعة التسمیه» نوشت. از پاره‌ای روایات که قبلاً بدانها اشاره کردیم به وضوح فهمیده می‌شود که تنها مشکلات سیاسی، انگیزه عدم جواز تسمیه در آن دوره بوده است، چنانکه در روایتی که کمی پیش ارائه کردیم تصریح شده که نایب اول امام (ع) به حمیری فرمود: سؤال از نام آن حضرت بر شما حرام است؛ زیرا سلطان بر این باور است که امام یازدهم در گذشته در حالی که فرزندی از خود بر جای نگذاشته و به همین جهت میراثش تقسیم شده است... اگر نام وی فاش شود آنها او را تحت تعقیب قرار می‌دهند،^{۹۴} با

۹۰ - کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۱۹ - ۵۲۰.

۹۱ - به نوشته میرلوحی: بر سر این مسئله میان شیخ بهائی و میرداماد بحث بود تا آنجا که میرداماد این رساله را نوشت، رك: فوائد الرضویه، ص ۴۲۲.

۹۲ - رك: الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۸ - ۱۷۹، این کتاب با تصحیح جناب آقای استادی توسط مهدیه میرداماد در اصفهان چاپ شده است.

۹۳ - الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۳، در این باب رساله‌های دیگری نیز تألیف شده که در گزارشی در مقدمه آقای استادی بر «شرعة التسمیه» آمده است.

۹۴ - کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

این حال برای روشن شدن دقیق این موضوع باید به متونی که اختصاصاً در این باب نوشته شده است مراجعه کرد و مسئله را تحت بررسی قرار داد.

سیرت امام مهدی علیه السلام

پس از ارائه آنچه که به اختصار در شرح احوالات امام زمان علیه السلام آوردیم، مناسب می‌دانیم به عنوان حُسن ختام این مجموعه بخشی از روایاتی را که در باره سیرت امام زمان علیه السلام پس از ظهور است نقل کنیم. در این باره آنچه را که استاد محمد رضا حکیمی در کتاب پراج «خورشید مغرب» آورده است عیناً نقل کرده و علاوه بر محتوای این روایات، از قلم ادیبانه استاد نیز بهره می‌گیریم:

أ - سیرت دینی

مهدی (عج) در برابر خداوند و جلال خداوند، فروتن است، بسیار فروتن، همچون عقاب، به هنگامی که بال خویش فرو گشاید، و سر به زیر انداخته، از اوج آسمان فرود آید. مهدی، در برابر جلال خداوند اینسان خاشع و فروتن است. خدا و عظمت خدا، در وجود او متجلی است، و همه هستی او را در خود فرو برده است.^{۹۵} مهدی (عج)، عادل است و خجسته و پاکیزه. او ذره‌ای از حق را فرو نگذارد. خداوند دین اسلام را به دست او عزیز گرداند... مهدی، همواره بیم خداوند را به دل دارد، و به مقام تقریبی که نزد خدا دارد مغرور نشود. او به دنیا دل نبندد، و سنگی روی سنگ نگذارد. در حکومت او، به احدی بدی نرسد، مگر آنجا که حد خدایی جاری گردد.^{۹۶}

ب - سیرت خلقی

مهدی (عج)، صاحب حشمت و سکینه و وقار است. مهدی جامه‌هایی درشتناک پوشد، و نان جو خورد. علم و حلم مهدی از همه مردمان بیشتر است. مهدی، همنام

۹۵ - المهدی الموعود...، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۳۰۰.

۹۶ - همان.

پیامبر است (محمد)، و خُلق او، خُلق محمدی است.^{۹۷}
مهدی (عج)، در جهان، با مشعل فروزان هدایت سیر کند، و چونان صالحان
بزید.^{۹۸}

ج - سیرت عملی

به هنگام رستاخیز مهدی (عج)، آنچه هست، دوستی و یگانگی است، تا آنجا که هر
کس هر چه نیاز دارد، از جیب آن دیگری بر دارد، بی هیچ ممانعتی.^{۹۹}
در زمان مهدی، مؤمنان در معاملات از یکدیگر سود نگیرند.^{۱۰۰} کینه‌ها از دلها
بیرون رود، و همه جار آسایش و امنیت فرا گیرد.^{۱۰۱}
مهدی، بخشنده است، و بیدریغ، مال و خواسته به این و آن دهد. نسبت به
عُمّال و کارگزاران و مأموران دولت خویش بسیار سختگیر باشد، و با ناتوانان و
مستمندان، بسیار دل‌رحم و مهربان.^{۱۰۲}
علامة المهدی، أن یكونَ شديداً على العَمّال، جواداً بالمال، رَحِيماً بالمساكين.^{۱۰۳}
مهدی (عج)، در رفتار چنان است که گویی با دست خود، کره و عسل، به
دهان مسکینان می‌نهد.^{۱۰۴} مهدی (عج)، چونان امیرالمؤمنین (ع) زندگی کند، نان
خشک بخورد، و با پارسایی بزید.^{۱۰۵}

د - سیرت انقلابی

مهدی (عج)، حق هر حقداری را بگیرد و به او دهد، حتی اگر حق کسی زیر دندان

۹۷ - همان، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲ و ۲۶۶ و ۳۰۰.

۹۸ - همان.

۹۹ - الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲۴.

۱۰۰ - وسائل الشیعة، ابواب تجارت.

۱۰۱ - بحار الأنوار، ج ۱۰.

۱۰۲ - المهدی الموعود...، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۷۶.

۱۰۳ - همان.

۱۰۴ - همان، ج ۱، ص ۲۹۷.

۱۰۵ - القیبة، نعمانی؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹.

دیگری باشد، از زیر دندان انسان متجاوز و غاصب بیرون کشد، و به صاحب حق بازگرداند.^{۱۰۶} چون مهدی قیام کند، جزیه برداشته شود، و غیر مسلمانی نماند. او مردم را با شمشیر به دین خدا دعوت کند، هر کس نپذیرد، گردن زند، و هر کس را سرکشی کند، خرد سازد.^{۱۰۷} مهدی (عج)، وارد شهر کوفه شود، و هر منافق و شک باوری را بکشد، و کاخها را ویران سازد، و ارتش مستقر در آنجا را از دم تیغ بگذراند. اینچنین، ظلمه و اعوان ظلمه را بیدریغ بکشد، تا خدا راضی شود و خشنود گردد.^{۱۰۸} مهدی، مانع الزکاة را بکشد. زانی مُحْصِن را نیز بدون طلب شاهد رَجْم کند.^{۱۰۹}

زُرارة بن اَعین گوید: «از امام محمد باقر (ع) پرسیدم: آیا قائم، با مردمان، مانند پیامبر (ص) رفتار کند؟ فرمود: هیهات، هیهات! پیامبر با ملامت با مردم رفتار می کرد، و می کوشید تا محبت مردم را، در راه دین، جلب کند و تألیف قلوب نماید. اما قائم با شمشیر و قتل با مردم روبرو شود. خدا به او اینگونه امر کرده است، که بکشد و توبه ای از کسی نپذیرد. وای به حال کسی که با مهدی بر سر ستیز آید.^{۱۱۰} مهدی، فقط و فقط شمشیر بشناسد. او از کسی توبه نپذیرد، و در راه اجرای حکم خدا و استقرار بخشیدن به دین خدا، به سخن کسی گوش ندهد، و نکوهش احدی را نشنود.^{۱۱۱}»

۵ - سیرت سیاسی

به هنگام حکومت مهدی (عج)، حکومت جباران و مستکبران، و نفوذ سیاسی منافقان و خائنان، نابود گردد.^{۱۱۲} شهر مکه، قبله مسلمین، مرکز حرکت انقلابی مهدی شود. نخستین افراد قیام او، در آن شهر، گرد آیند، و در آنجا به او پیوندند.

۱۰۶ - المهدی الموعود...، ج ۱، ص ۲۷۹، ۲۸۲ - ۲۸۳.

۱۰۷ - همان.

۱۰۸ - الارشاد، مفید؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۱۰۹ - اکمال الدین؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵.

۱۱۰ - القیبه، نعمانی؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۱۱۱ - همان.

۱۱۲ - المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۵۲.

مهدی (عج)، به نفوذ یهود و مسیحیت در جهان خاتمه دهد. از غار اَنطَاقِیَه، تابوت سکینه را بیرون آورد. نسخه اصلی تورات و انجیل در آن است. و بدینگونه در میان اهل تورات با تورات، و در میان اهل انجیل با انجیل حکم کند، و آنان را به متابعتِ خویش فراخواند. برخی به او بگروند.^{۱۱۳} با دیگران جنگ کند، و هیچ صاحب قدرتی و صاحب مرامی (چه از اهل کتاب و چه از دیگر مسلکها و مرامها) باقی نماند، و دیگر هیچ سیاستی و حکومتی، جز حکومت حَقَّهٔ اسلامی و سیاست عادلانهٔ قرآنی، در جهان جریان نیابد. بدینگونه حکومت مهدی، شرق و غرب عالم را فرا گیرد. عیسی (ع) از آسمان فرود آید، و پشت سر مهدی (عج) نماز گزارد، و فریاد زند که: «در بیت المقدس را باز کنید!» در را باز کنند. در این میان، دَجَّال با هفتاد هزار یهودی مسلح پدیدار شود... و چون عیسی آهنگ کشتن دجال کند، دجال بگریزد. عیسی بگوید: من تو را با يك ضربت بکشم و چنین شود. او را بگیرد و بکشد. یهودیان در گوشه و کنار، و در پناه هر سنگ و درخت و جانور و چیز دیگری پنهان شوند. اما همه چیز به سخن آید و بانگ بردارد: ای بندهٔ مسلمان خدا، اینجا يك یهودی است بیا و او را بکش.^{۱۱۴} و اینچنین جهان از وجود یهود پاک گردد. آری، چون مهدی (عج) قیام کند، زمینی نماند، مگر اینکه در آنجا گلبانگ محمدی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بلند گردد.^{۱۱۵}

و - سیرت تربیتی

در زمان حکومت مهدی (عج)، به همهٔ مردم، حکمت و علم بیاموزند، تا آنجا که زنان در خانه‌ها، با کتاب خدا و سُنَّتِ پیامبر، قضاوت کنند.^{۱۱۶} در آن روزگار قدرت عقلی توده‌ها تمرکز یابد. مهدی، به تأیید الهی، خردهای مردمان را به کمال رساند، و در

۱۱۳ - همان، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۵.

۱۱۴ - همان، ج ۲، ص ۷، ۵.

۱۱۵ - تفسیر عیاشی؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰.

۱۱۶ - بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

همگان فرزانی پدید آورد.^{۱۱۷} در روزگار ظهور دولت مهدی، عیب و آفت از شیعه برطرف گردد، و دل‌های آنان چون پاره‌های پولاد شود. يك مرد، به نیرو، چون چهل مرد باشد. و حکومت و سروری روی زمین به دست آنان.^{۱۱۸}

ز - سیرت اجتماعی

چون مهدی (عج) در آید - پس از سختیها که افتد، و جنگها که رود - ظلم و ستم را براندازد، و سراسر زمین را از عدل و داد بیاکند. هیچ جای در زمین باقی نماند، مگر اینکه از برکت عدل و احسان او فیض برد و زنده شود، حتی جانوران و گیاهان نیز از این برکت و عدالت و داد و نکویی بهره‌مند گردند.^{۱۱۹} و همه مردم، در زمان مهدی، توانگر و بی‌نیاز شوند.^{۱۲۰}

عدالت مهدی چنان باشد، که بر هیچ کس، در هیچ چیز، به هیچگونه، ستمی نرود. نخستین نشانه عدل او آن است که سخنگویان حکومت او، در مکه، فریاد زنند: «هر کس نماز فریضه خویش را، در کنار حَجْرِ الْأَسود و محل طواف، خوانده است، و اکنون می‌خواهد نماز نافله بخواند، به کناری رود، تا حق کسی پایمال نگردد، و هر کس می‌خواهد نماز فریضه بخواند، بیاید و بخواند».^{۱۲۱}

ح - سیرت مالی

همه اموال جهان، در نزد مهدی (عج) گرد آید، آنچه در دل زمین است و آنچه بر روی زمین. آنگاه مهدی به مردمان بگوید: «بیایید! و این اموال را بگیرید! اینها همان چیزهایی است که برای به دست آوردن آنها، قطع رَحِم کردید و خویشان خود را رنجاندید، خونهای بناحق ریختید، و مرتکب گناهان شدید. بیایید و بگیرید!».

پس دست به عطا گشاید، چنانکه تا آن روز کسی آنچنان بخشش اموال

۱۱۷ - اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل، حدیث ۲۱.

۱۱۸ - خصال صدوق: خرائج راوندی: بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، ۳۲۵.

۱۱۹ - بحارالأنوار، ج ۱۰، در این باره روایات بسیار است و معروف.

۱۲۰ - بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶.

۱۲۱ - کافی، ج ۴، ص ۴۲۷.

نکرده باشد.^{۱۲۲} در زمان مهدی (عج)، زمین محصول بسیار دهد، و مال و خواسته
همی خرمن شود. هر کس نزد مهدی آید و گوید: «به من مالی ده!»، مهدی بیدرنگ
بگوید: «بگیر».^{۱۲۳}

مهدی (عج)، اموال را، به صورت مساوی، میان همگان تقسیم کند.^{۱۲۴} و
کسی را بر کسی امتیاز ندهد.^{۱۲۵}

ط - سیرت اصلاحی

مهدی (عج)، فریادرسی است، که خداوند او را بفرستد، تا به فریادِ مردم عالم
برسد. در روزگار او، همگان، به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بمانند دست یابند، حتی
چهارپایان فراوان گردند، و یا دیگر جانوران، خوش و آسوده باشند. زمین گیاهان
بسیار رویاند. آب نهرها فراوان شود. گنجها و دفینه‌های زمین و دیگر معادن
استخراج گردد.^{۱۲۶}

در زمان مهدی، آتش فتنه‌ها و آشوبها بیفسرد، رسم ستم و شبیخون و
غارتگری برافتد، و جنگها از میان برود.^{۱۲۷}

مهدی (عج)، مردم جهان را، از آشوبی بزرگ و همه گیر و سردرگم نجات
بخشد.^{۱۲۸}

در جهان، جای ویرانی نماند، مگر آنکه مهدی (عج) آنجا را آباد سازد.^{۱۲۹}
یاران قائم به سراسر جهان پانهند، و همه جا قدرت را در دست گیرند. همه
کس و همه چیز مطیع آنان شوند، حتی درندگان صحرا و مرغان شکاری، همه و

۱۲۲ - علل الشرایع صدوق؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹.

۱۲۳ - كشف الغمه اربلی؛ كفاية الطالب كنجی شافعی؛ بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۸۸.

۱۲۴ - فصل سیزدهم كتاب خورشید مغرب، عنوان تساوی در اموال را نیز ملاحظه کنید.

۱۲۵ - المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۸؛ و ج ۲، ص ۱۱.

۱۲۶ - همان.

۱۲۷ - همان.

۱۲۸ - همان.

۱۲۹ - همان.

همه، رضا و خشنودی آنان را بطلبند. شادی و شادمانی یافتن به این پیام آوران دین و صلاح و عدالت، تا بدانجاست که قطعه‌ای از زمین بر قطعه‌ای دیگر مباحثات کند که یکی از یاران مهدی بر آنجا پا نهاده است.^{۱۳۰} هر يك از یاران قائم، به نیرو، چون چهل مرد باشد، و دل آنان، مانند پاره‌های پولاد. اگر کوههایی از آهن بر سر راه آنان پیدا شود، آنها را بشکافند. یاران قائم، شمشیرهای خویش را بر زمین نهند، تا اینکه خدای عزوجل راضی شود - لا يَكْفُونَ سَيُوفَهُمْ، حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.^{۱۳۱}

آری، هنگامی که جهان را فتنه و آشوب آکنده سازد، و همه جا را غارتگری و فساد و ستم بپوشد، خداوند مصلح بزرگ را بفرستد، تا دژهای ضلالت و گمراهی را از هم فروپاشد، و فروغ توحید و انسانیت و عدالت را، در دل‌های تاریک و سنگ شده، بتاباند.^{۱۳۲} و سرانجام، در باره سیرت اصلاحی مهدی (عج)، به سخنان علی (ع) می‌رسیم، در «نهج البلاغه»: شهادت پدر، در حق پسر:

«چون مهدی درآید، هواپرستی را به خداپرستی بازگرداند، پس از آنکه خداپرستی را به هواپرستی بازگردانده باشند. رأیها و نظرها و افکار را به قرآن بازگرداند، پس از آنکه قرآن را به رأیها و نظرها و افکار خود بازگردانده باشند... او عَمَّال و کارگزاران را مؤاخذه کند. زمین آنچه را در اعماق خویش دارد برای وی بیرون دهد، و همه امکانات و برکات خویش را در اختیار او گذارد. آنگاه است که مهدی به شما نشان دهد که سیرت عدل کدام است، و زنده کردن کتاب و سنت چیست؟»^{۱۳۳}

ی - سیرت قضایی

در قضاوتها و احکام مهدی، و در حکومت وی، سرسوزنی ظلم و بیداد بر کسی

۱۳۰ - اکمال الدین: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۱۳۱ - همان.

۱۳۲ - المهدی الموعود...، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱۳۳ - نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام، ص ۴۲۴ - ۴۲۵.

نرود، و رنجی بر دلی ننشیند.^{۱۳۲} مهدی (عج)، بر طبق احکام خالص دینی (بدون توجه به آراء و افکار دیگران و فقها و علمای مذاهب)، حکم و حکومت کند.^{۱۳۵} مهدی، میزان عدل را، در میان مردم نهد، و بدینگونه هیچ کس نتواند به دیگری ستمی کند.^{۱۳۶}

مهدی، قضاوتی جدید آورد...^{۱۳۷} مهدی، به حکم داود و آلِ داود حکم کند، و از مردم بیّنه و شاهد نطلبد.

شیخ مفید، می گوید: «چون قائم آلِ محمد(ص) قیام کند، مانند حضرت داود(ع)، یعنی بر حسب باطن، قضاوت کند، و بی هیچ نیازی به شاهد حکم دهد. خداوند حکم را به او الهام کند، و او بر طبق الهام الهی حکم کند. مهدی، نقشه‌های پنهانی هر گروه را بداند و به آنان آن نقشه‌ها را بگوید. مهدی، دوست و دشمن خود را، با نگاه، بشناسد».^{۱۳۸}



.....
۱۳۴ - المهدی الموعود... ج ۱، ص ۲۸۰، ۲۸۳ - ۲۸۴.

۱۳۵ - همان.

۱۳۶ - همان.

۱۳۷ - الغیبة، نعمانی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹ و ۳۵۲.

۱۳۸ - الارشاد، ص ۳۶۵ - ۳۶۶.



حضرت آیت الله آخوند ملا محمد کاشی
(رضوان الله علیه)

سخن در باره کسی است که ملکی بود که در آسمان کبریائی حق پرمی زد، و گوئی عارفی بود که حق را بحق شناخته بود. زندگیش را فقط با انس با معبودش سپری نمود؛ و در بازار اصفهان در گوشه مدرسه صدر، آشیان طائرش بود، و عرش بالا، مکان حقیقی اش.

خدا را با تمام وجود می خواند که گویی استخوانهایش به صدا در می آمد. وی از فحول علما و غوآص بزرگ دانش بود و با کوله باری از علوم، سیل محصلین را به خود می خواند، معاشر حق طلبان بود و مرشد راه جویان. در آن زمان کشتی دریای بزرگ دانش اصفهان را دو ناخدا هدایت می کردند که هر دو همفکر و همقسم در راه اعتلای اسلام و جهان اسلام بودند؛ یکی آن بزرگوار و دیگری حکیم الهی جهانگیرخان قشقائی بود. هر چند که ما خاکیان را به عالم افلاکیان راهی نیست و طیران در آسمانی که امثال آخوند کاشی، آن عارف بی نظیر در آن جولان داده اند، از ما نیاید، ولی به حکم اینکه:

«آب دریا را اگر نتوان کشید؛ هم به قدر تشنگی باید چشید»

شردمه ای از زندگانی آن بزرگوار را نقل می کنیم.

تولد

آخوند ملا محمد کاشانی، معروف به آخوند کاشی به سال ۱۲۴۹ ق به دنیا آمد.^۱

۱ - در جایی به تاریخ تولد وی اشاره نشده است لکن در کتب: تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۷؛ کارنامه همائی، ص ۵۱، سن آن بزرگوار به هنگام وفات (۱۳۳۳ ق) ۸۴ سال دانسته اند که بر می آید معظم له به سال ۱۲۴۹ ق متولد شده باشد.

اساتید

بزرگترین استادش علامه نامدار، حکیم، آقا محمد رضا قمشهای بوده است. یکی دیگر از اساتید وی بنا به تصریح مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب، محدث متبحر، میرزا حسین نوری بود.^۲

شیوه زندگانی

این بزرگوار تا آخر عمر چنان به رابطه با خدایش مشغول بود که فانی در ذات مقدس معبودش گردید و از تمامی لذائد دنیوی قطع علاقه کرد تا پایان عمر تمام توانش را در راه انس با پروردگار مصروف داشت.

حالات معنوی و عرفانی

حکایات چندی در خصوص حالات عرفانی این عارف وارسته نقل شده که عموماً به حد تواتر رسیده است و دلیل علو مقام و عظمت شأن آن بزرگوار است. آیت الله حاج آقا رحیم ارباب که صاحب اسرار و واقف به دقائق و جزئیات استساده بود یکی از این حکایات را نقل فرموده که خلاصه آن چنین است:

در آن هنگام که دائم ملازم خدمت مرحوم آخوند بودم يك روز امر فرمود که شام را ترتیب دهم. من در پستوی حجره مشغول فراهم کردن شام بودم که آخوند به نماز ایستاد. پیرمرد آن شب حالی پیدا کرد، نمازی خواند و مناجاتی کرد، گویی تمام درختان با هم همنوا شده و می خواندند: *سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ* صدایش آهنگی یافته بود که آن آهنگ آسمانی تسمه از گرده هر شنونده‌ای می کشید، غرق در عوالمی بود که گویی حضور مرا در آن مکان بکلی از یاد برده بود و من مات و مبهوت و متحیر آن صحنه بودم که ناگهان به خود آمد، من هم به خود آمدم. در حالی که بوی غلیظی که از غذای سوخته بلند شده بود تمام حجره و صندوقخانه را پر کرده بود و در آن عالم حیرت من، تمام غذا در تابه سوخته و زغال شده بود. آخوند هم بدون این که چیزی از آن عوالم به روی خود بیاورد،

.....
۲ - تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۷۵.

فرمود: آقا رحیم بادمجانها سوخت، طوری نیست، اینکه ناراحتی ندارد، مقدر این بوده است که امشب هم حاضری بخوریم.^۳

مؤلف شرح زندگانی آیت الله العظمی بروجردی می نویسد:

حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا محمد مقدس اصفهانی برایم نقل کردند که روزی در جلسه تفسیر مرحوم آخوند کاشی حاضر بودم و آیه ای را که تفسیر می فرمودند این آیه بود. *أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّنْثَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا* ایشان در خلال مطالب تفسیری فرمود:

همین طور است، خودم مکرر آنها را به همین وصف دیده ام که با همین صفت بوده اند بعضی دارای دو بال و بعضی سه بال و بعضی دیگر چهار بال داشتند.^۴ حجت الاسلام جناب آقای حسین انصاریان در جلد پنجم عرفان اسلامی که شرحی است بر کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة می نویسد:

یکی از تربیت شدگان علمی و عملی مرحوم آخوند کاشی، فیلسوف و فقیه و حکیم بزرگ مرحوم آقای حاج آقا رحیم ارباب بود. این فقیر دو بار برای زیارت آن مرد بزرگ به اصفهان رفت و هر بار از خرمن فیض آن جناب بهره ها گرفت. این مرد بزرگ از حالات معنوی و روحی استاد عالیقدرش مرحوم آخوند کاشی مسائلی بس مهم نقل می کرد.

یکی از طلبه های مدرسه صدر - محل سکونت آخوند کاشی - که دارای حالات معنوی و عرفانی بود می گوید:

شبی برای عبادت و مناجات با قاضی الحاجات از خواب برخاسته وقتی وضو گرفتم و آماده برای برنامه حال شدم، ناگهان دیدم تمام در و دیوار مدرسه و سنگ ریزه ها و برگ درختان در پاسخ ناله انسانی دل سوخته به نوای *سُبْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ* در ترنمند.

خداوندا اصل ناله و صدا از کیست و این چه صدایی است که تمام

۳ - شعوبیه، ص ۱۱۰.

۴ - سوره فاطر (۳۵): ۱.

۵ - خاطرات و زندگانی آیت الله بروجردی، ص ۲۶.

موجودات مدرسه با او هم آهنگند؟ مشغول تحقیق شدم. نزدیک حجره آخوند رسیدم، دیدم محاسن سپیدش را روی خاک گذاشته، در حالی که چون سیلاب از دو دیده اشک می بارد این ذکر شریف را می گوید: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ، وَ در دیوار مدرسه و درختان و نباتات به دنبال او این ذکر را می گویند، از هیبت ذاکر و ذکر و مذکور، فریادی زدم و غش کردم، چون به هوش آمدم به حجره خود برگشتم، وسط روز خدمت استاد رسیدم با حالتی پر از اعجاب و بهت و حیرت به حضرت استاد عرضه داشتم داستان دیشب چه بود که مرا سخت به تعجب انداخت؟ آخوند کاشی در کمال سادگی به من گفت: تعجب از توست که به چه علت گوش تو باز شد تا چنین برنامه ای را شنیدی، هان تو چه کرده بودی که در برابر این برنامه توفیق شنیدن یافتی؟!»^۶

نکته ای که تذکرش ضروریست اینکه حرکات و حالاتی از مرحوم آخوند مشاهده می شد و آنهایی را که به وادی محرمیت اسرار الهی راهی نیست، این حالات را حمل بر تندخویی و سوء برخورد نموده اند. غافل از این که به آن وادی که آخوند را راه بود آنها را اگر بهره ای ولو اندک می بود هرآینه قالب تهی می کردند. در اینجا حکایت معروفی را که برطرف کننده آن توهم بی مورد است نقل می کنیم:

نقل شده: روزی مرحوم آخوند به اتفاق پیشخدمت خویش به محلی رفته بود. ناگهان او را مورد عتاب قرار داد و کلمات مهملی به وی گفت. بعد از آنکه به مدرسه صدر برگشتند پیشخدمت علت این برخورد را از مرحوم آخوند جویا شد. آخوند که حقیقتاً روح ملکوتیش سزاوار مأوا در عالم خاک نبود و لقای الهی برایش زینده بود، پرده از روی سرّ قضیه برداشت و خطاب به وی گفت: ناگاه پرده حجاب از جلوی چشم کنار رفت و هر کس را به شکل حقیقی خودش دیدم و آنچنان صحنه فوق العاده بود که عنان سخن از دستم پر بود!!^۷

بلی مرحوم آخوند گاهی اوقات افراد را به شکل حقیقی و باطنی که در اثر عصیان و نافرمانی ذات مقدس حضرت حق پیدا کرده بودند می دیده است.

.....

۶ - عرفان اسلامی، ج ۵، ص ۱۶۷.

۷ - به نقل از حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا حسن امامی از اساتید حوزه علمیه اصفهان.

تعبد آخوند

به یقین هر اندازه علم و معرفت انسان به ذات مقدس حضرت حق تعالی بیشتر باشد به همان اندازه خوف انسان از ذات مقدس کبریائیش بیشتر خواهد شد در این باره امام صادق علیه السلام فرمودند:

هر که خدا را شناخت از او بترسد و هر که از خدا بترسد دل از دنیا برکند.^۸
آخوند از کسانی بود که حقیقتاً تار و پود وجودش معرفت به معبودش بود
لذا نقل شده که خود آن بزرگوار روزی خطاب به آیت الله حاج آقا رحیم ارباب گفت:
آقا رحیم، خدا را چگونه شناخته‌ای؟ گوید گفتم:

شناسائی او امری فطری است. مرحوم آخوند گفت: مدتهاست که این
مطلب برای من کشف شده است و از راه شهود، وجود حق را دریافته‌ام.^۹

آری آخوند در موازات شناختش، از ذات کبریایی حضرت حق خوف داشته
و لذا آنچنان دل از ماسوی الله کند که فقط به رابطه خود و خدایش مشغول شد که
گویی همچون مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا خطاب نموده و گفته: «ای
دنیا، ای دنیا... من تو را سه بار طلاق گفته‌ام، و باز گشتی در آن نیست.»^{۱۰}

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: کسی که به
خدای خود عارف‌تر شد ترس او از خدا بیشتر خواهد بود.^{۱۱}

آخوند در زمان خود عارف‌ترین افراد به ساحت مقدس ربوبی بود و لذا
جابری انصاری که از شاگردان آن بزرگوار بوده نقل می‌کند:

آخوند هر نیمه شب نمازی چنان به سوز و گداز می‌خواند و بدنش به لرزه
می‌افتاد که از بیرون حجره صدای حرکت استخوانهایش احساس می‌شد.^{۱۲}
راستی از بیروان صادق امیرالمؤمنین علیه السلام که به هنگام راز و نیاز با

۸ - اصول کافی، ج ۲، ص ۶۸.

۹ - کیهان فرهنگی، س ۳، آذر ۶۵، ش ۹، ص ۳۱.

۱۰ - نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۷۷.

۱۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۸.

۱۲ - تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۷۵.

معبود بی‌نیاز از خود بی‌خود می‌شد و به هنگام نماز، تیر از پای مبارکش بیرون می‌کشند و اصلاً احساس نمی‌کند و ذره‌ای از توجهش نمی‌کاهد، جز این هم انتظار نمی‌رود؛ چرا که اینها نیز تربیت شده همان مکتبند.

بر کرسی درس اخلاق

مرحوم آیت الله آقا نجفی قوچانی که عارفی وارسته و از شاگردان مرحوم آخوند کاشی است در باره شیوه استادش در تربیت طلاب و تأثیر سخنان اخلاقی آن پیر طریق می‌نویسد:

ملا محمد کاشی همیشه پیش از درس به قدر يك ربع موعظه و نصیحت می‌نمود که خیلی مؤثر واقع می‌شد به طوری که مصمم می‌شدیم بالکلیه (به طور کلی) از دنیا و مافیها صرف نظر کرده، متوجه آخرت گردیم.^{۱۳} و در ادامه می‌نویسد:

و به تأثیرات مواعظ استاد کامل آخوند کاشی، منظومه (نزد او) می‌خواندیم و به اقتضای معارفی که از آن استاد گوشزد ما می‌شد، کم کم متمایل به شب زنده‌داری و کناره‌گیری از مردم حتی الامکان گردیدیم.^{۱۴} در اینجا تذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱ - مداومت آن بزرگوار به تذکر دادن نکات اخلاقی، همه روزه و قرار دادن درس اخلاق به عنوان مقدمه‌ای برای مابقی دروس، دنیایی از معنی و مفهوم در خود نهفته دارد، روشن است که يك استاد وارسته اخلاق با این شیوه تا چه اندازه مفید و مؤثر است و چه انسانهای مستعدی را می‌تواند به احسن وجه تربیت کند و تحویل جامعه دهد.

۲ - تأثیر سخن و دم مسیحایی مرحوم آخوند. به خاطر آن است که خود وی دنیا و مافیها را پشت سرافکند لذا آنچنان در نهاد طالبان سعادت اثر می‌کند که مردان پرسوز و گدازی همچون آقا نجفی قوچانی، حاج میرزا علی آقا شیرازی،

۱۳ - سیاحت شرق، ص ۱۸۸.

۱۴ - همان، ص ۱۹۶.

محمود ابن الرضا و صدها استاد فرزانه دیگر را تحویل جامعه مقدس تشیع می‌دهد.

در کلام صاحب نظران

استاد همائی می‌نویسد: یکی از دو استاد بزرگ فلسفه، آخوند ملا محمد کاشانی (و دیگر حکیم قشقایی) است که علاوه بر فلسفه در فقه و اصول و ادبیات و ریاضیات نیز مدرس، استاد و در جمیع این فنون دارای مرتبهٔ اجتهاد بودند. آخوند کاشی متجاوز از پنجاه سال با عشق و علاقه هر چه تمامتر به تدریس و تعلیم فنون عقلی و نقلی و تربیت طالبان مستعد اشتغال داشت. جماعت کثیری از فضلا و علما خواه در فنون ادبی و خواه در فقه و اصول، ریاضی و کلام و فلسفه، از برکت انفاس قدسیه او فیض یاب و از سرچشمهٔ افاضاتش سیراب شدند.^{۱۵}

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری در باره مرحوم آخوند می‌نویسد: مردی مرتاض بود و حالات عجیبه از او ظاهر می‌شده است. بسیاری از اکابر و از آن جمله مرجع بزرگ مرحوم آقای حاج آقا حسین بروجردی... از شاگردان اویند در سال ۱۳۲۲ شمسی که در بروجرد از محضرشان (آیت الله بروجردی) استفاده می‌کردم از خودشان، شاگردی نزد آخوند و همچنین ظهور حالات عجیب آخوند را شنیدم...^{۱۶}

فرصت الدوله شیرازی در شرح زندگانی و خاطراتش در قسمت شرح سفرش به اصفهان می‌نویسد:

...در همان مدرسه یعنی «مدرسه صدر» به خدمت جناب آخوند ملا محمد کاشانی رسیدم. سابقاً در اصفهان یکی از تألیفات مرا دیده، تمجید فرموده بود. احیاناً در این سفر به خدمتش رسیدم، عالمی است با عمل و حکیمی بی‌بدل، ماشاءالله در تمام علوم ید طولانی دارد. صرف و نحو و معانی و بیان که حاضر در

.....

۱۵ - دورساله همایی، ص ۱۵.

۱۶ - خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۱۱.

ذهنش هست، منطق مثل موم در دستش، فقه و اصول ملکه راسخه‌اش، حکمت پیش پافتاده‌اش، ثم ماشاء الله چه قدر خلیق چه قدر شفیق، مهربان، خوش زبان.^{۱۷}

آقای سید مصلح الدین مهدوی می‌نویسد:

حکیم عارف و بزرگوار و فیلسوف علی‌الاطلاق مرحوم آخوند ملا محمد کاشی، از نوادر اعصار و در علم و عمل و زهد و تقوا و تدریس حکمت علمی و عملی یگانه روزگار بود، در کمتر زمانی از ازمینه برای او در بین علما و دانشمندان مثل و مانندی می‌توان یافت.^{۱۸}

آیت الله آقا نجفی قوچانی در کتاب سیاحت شرق می‌نویسد:

مرحوم آقا شیخ محمد کاشی پیرمردی بود که در مدرسه صدر جستم. طلاب او را تعریف کردند و خودش مدعی بود که در بیست و دو علم مجتهد است... و مدعی مقام شهود و فنا هم بود و در این دعواها صادق بود.^{۱۹}
شیخ اسدالله ایزد گشسب (گلپایگانی) که خود از شاگردان مرحوم آخوند بوده است می‌نویسد:

جامع فضایل انسانی ملا محمد کاشانی رحمة الله علیه سالهای چند با مقامی ارجمند در مدرسه صدر آرمیده، معقول و منقول را تدریس می‌نمود و قریب هشتاد سال از سن شریفش می‌گذشت و عیال اختیار نکرد و گوینده لا اله الا الله را از دیگران کافی دانسته، طبعش به ظرافت مایل بود. نگارنده مقداری از او استفاده نمود، الحق در تمام ایران چنین حکیم جامع و شخص کاملی کمتر پیدا می‌شد.^{۲۰}

دو یار صمیمی

آخوند کاشی معاصر و یار صمیمی حکیم جهانگیرخان قشقائی بود و ارتباط قلبی خاصی با هم داشته‌اند. گویا هم‌بحث‌نیز بوده‌اند، هر دو از شاگردان آقا محمد رضا قمشهای بودند و اکثر کسانی که دوره این دو دانشمند نامی را درک کرده‌اند از

.....

۱۷ - آثار عجم، ص ۶۱: دیوان فرصت، ص ۱۳۹.

۱۸ - تذکرة القبور و یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۶.

۱۹ - سیاست شرق، ص ۱۶۱.

۲۰ - شمس التواریخ، ص ۱۳۹.

خرمن علم و تقوا و انفاس قدسی این دو بزرگوار بهره‌ها برده‌اند به طوری که در شرح حال بزرگان و علمای آن روز اصفهان مسطور است، عموم‌آنهايي که از شاگردان حکیم قشقائی بوده‌اند در زمره شاگردان آخوند کاشی هم هستند. حکیم قشقائی امور کفن و دفن خود را به آخوند کاشی واگذار نموده بود، او نیز به وصیت وی عمل کرد.^{۲۱}

استاد همایی در خصوص این دو استاد فرزانه می‌نویسد: سالیان دراز گذشت که در حوزه علمیه اصفهان کلمه «آخوند» و «خان» ورد زبانها بود، هنوز هم از زبان باقی ماندگان آن زمان این دو نام مقدس را با تجلیل و احترام می‌شنویم.^{۲۲} همو در جای دیگر نوشته:

در قرن معاصر حوزه تدریس فلسفه ملا صدرا حدود نیم قرن در اصفهان به وجود دو استاد علامه نامدار و بزرگوار که هر دو تا آخر عمر حجره داشتند و رونق مدرسه از درس و دعای ایشان بود، گرمی و رونقی بسزا داشت، چندانکه طلاب این علم از بلاد دور و نزدیک حتی از ممالک مجاور برای درك محضر ایشان به اصفهان می‌شتافتند و سالیان دراز نام خان و آخوند ورد زبان علما و محصلان علوم قدیم بود... یکی از دلایل اینکه هر دو استاد به حقیقت، اهل دین و دانش بودند نه از قماش جاهلان عالم نما که مصطلحات علمی را وسیله تفاخر و تکاثر جاه و مال قرار داده باشند این است که به هیچ وجه با یکدیگر رقابت و همچشمی و منازعت نداشته، بلکه با یکدیگر با کمال رعایت احترام و مودت و صفا و یگانگی رفتار می‌کردند، و در ترویج و بزرگ داشتن یکدیگر اهتمام می‌ورزیدند.^{۲۳}

شاگردان

مرحوم آخوند با جامعیت علمی و انفاس قدسیش جمع کثیری را تربیت و تحویل جامعه داد که به بعضی از آن بزرگان اشاره می‌شود:

میرزای ارسطو، آقا میرزا عباس شیدای اصفهانی، آقا سید محمد کاظم

۲۱ - شرح رجال ایران، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲۲ - دیوان طرب، (مقدمه) ص ۷۰.

۲۳ - دو رساله همائی، ص ۱۷ - ۱۸.

موسوی اصفهانی، حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی، آقا میرزا عبدالحسین قدسی،
 سیف الشعراء دهقان سامانی، آقا شیخ علی نخستین سلطان آبادی، آخوند ملا
 عباس سلطان آبادی، آقا سید محمد هزاوی سلطان آبادی اشراقی، حاج شیخ
 عیسی الشاردی اللاهاردی القزوینی، آقا سید عباس صفی دهکردی اصفهانی، حاج
 آقا محمد مقدس اصفهانی، آقا شیخ محمد حسن طالقانی، آقا میرزا محمد حسن
 مدرس طباطبائی زواری، آخوند ملا حسین مهرآبادی، آقا میرزا مسیح تویسرکانی،
 آقا سید حسن قوچانی مشهور به «آقا نجفی»، آقا شیخ محمد علی زاهد قمشهای
 مشهور به «ابی المعارف»، آقا میرزا محمد رضا مهدوی قمشهای، آقا سید ابراهیم
 شمس آبادی، آقا شیخ محمد حکیم گنابادی خراسانی، آقا میرزا ابوالحسن
 عمادالشریعه سدهی، آقا سید محمد علی داعی الاسلام، آقا ملا محمد بن آخوند
 ملا حسن همای، آقا میرزا حسن کاشانی، آقا شیخ احمد شیخ المحققین
 اصطهباناتی، میرزا سید محمد حقائق کشفی اصطهباناتی، آقا میرزا باقر علوی
 شهیدی، آقا سید احمد دهکردی، میرزا ابوالقاسم ناصر حکمت، حاج میرزا باقر
 امامی، حاج ملا عبدالله هرنندی، حاج آقا عطاء امامی، میرزا حبیب الله نیر الادباء،
 آقا سید محمد باقر ابطحی، آقا میرزا باقر تویسرکانی، آقا میرزا مهدی اصفهانی،
 آقا میرزا فتح الله درب امامی، آقا میر سید حسن مدرسی میر محمد صادقی، آقا
 میرزا عبدالحسین میر دامادی، آقا سید محمد تقی موسوی احمد آبادی، آقا سید
 زین العابدین طباطبائی ابرقوئی، آقا شیخ صفر علی همدانی، آقا ملا فرج الله
 دری، آقا میرزا عبدالرزاق همدانی، آقا میرزا محمد علی سدهی، آقا شیخ محمد
 علی یزدی، آقا سید فخرالدین خوانساری، آقا میرزا محمد حسن مستجاب الدعوة،
 آقا میرزا محمد باقر مستجاب الدعوة، آقا میر سید محمد اصفهانی، حاج میرزا
 حسن خان جابری انصاری، آقا شیخ محمد حسن نجف آبادی، حاج میرزا محمد
 حسین کهنکی، حاج شیخ محمد علی کرمانی، آقا سید محمد حسین سدهی، آقا
 شیخ ابراهیم کلباسی، آقا شیخ محمد رضا جرقویه‌ای، آقا سید یوسف خراسانی،
 آقا شیخ علی فقیه فریدنی، آقا میرزا یحیی مدرس بید آبادی، آقا شیخ محمد هادی
 فرزانه قمشهای، آقا میرزا مهدی دولت آبادی، آقا سید ناصرالدین نجف آبادی، آقا

شیخ مرتضی قمشه‌ای، آقا محمد نوری، آقا میرزا محمد اردبیلی، آقا میرزا رضا کلباسی، آیت الله حاج سید حسین بروجردی، آقا سید حسن مشکان طبسی، آقا میرزا محمد ناصر الحکمة، آقا شیخ حبیب الله نائینی، آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی، آقا میرزا ابوالقاسم محمد نصیر شیرازی، آقا شیخ محمد حسن بیچاره بیدختی صالح علی، حاج میر سید حسن چهار سوقی، سید محمد تقی احمد آبادی، شهید آیت الله سید حسن مدرس، حاج میرزا علی آقاشیرازی، آقا شیخ محمود مفید اصفهانی، حاج مشیر الملک نائینی، آیت الله حاج میرزا حسین نائینی، سید محمد کاظم موسوی اصفهانی، آقا شیخ مرتضی طالقانی، آقا سید مهدی طالقانی.^{۲۴}

وفات

معظم‌له پس از ۸۴ سال عمر پر برکت همراه با سیر و سلوک الی الله که وجودش را سرشار از عشق و سوز و گذاز در فراق محبوب ساخته بود، روز شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۳۳ ق از جمع ما رخت بر بست و به ملکوت اعلائی حق پیوست، مرغ بهشتیش به گلشن رضوان پرواز کرد و در عرش الهی با ارواح مقدس انبیاء و اولیاء مآمن گرفت.

جنازه مطهرش در تخت فولاد اصفهان در جنب لسان الارض مدفون گردید.

ماده تاریخ وفاتش را جابری انصاری چنین گوید:

طایری سر برون نموده و گفت زد محمد علم به قصر بهشت

عبارت لوح قبر آن بزرگوار چنین است:

فقیر الحق أضعف خلق الله آخوند ملا محمد کاشانی.^{۲۵}

منابع و مآخذ

آثار عجم، فرصت الدوله شیرازی، چاپ اول، انتشارات بامداد، آبان ماه ۱۳۶۲.

تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، منوچهر صدوقی سها، نشر انجمن اسلامی

.....

۲۴ - تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدر المتألهین، ص ۷۵ - ۸۴.

۲۵ - تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۷.

حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۹.

تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، نشر کتابفروشی ثقفی، اصفهان، چاپ دوم.

خاطرات و زندگانی آیت الله بروجردی، علوی طباطبائی، نشر سازمان چاپ و انتشارات اطلاعات، تهران، خرداد ۱۳۴۱.

خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید آیت الله مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ج ۱۲، قم، ۱۳۶۲.

دورساله همایی، استاد جلال الدین همائی، نشر انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۸ هـ.ق.

دیوان فرصت الدوله شیرازی، نشر کتابفروشی محمودی، بی تا.

دیوان طرب (طرب بن همای شیرازی)، نشر فروغی، چاپ نگین، تهران ۱۳۴۲.

رجال اصفهان یا تذکره القبور، آخوند گزی، با حواشی سید مصلح الدین مهدوی، چاپ دوم، ۱۳۲۸ ش - ۱۳۶۹ ق.

شرح رجال ایران، ج ۳، مهدی بامداد، کتابفروشی زواره، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷.

شعوبیه، جلال الدین همائی، به اهتمام منوچهر قدسی، انتشارات کتابفروشی صائب اصفهان، چاپخانه بزرگمهر، ۱۳۶۲.

شمس التواریخ، اسدالله ایزد گشسب (شمس)، به اهتمام عبدالباقی ایزد گشسب، تهران، چاپخانه نقش جهان، مهر ۱۳۴۵.

عرفان اسلامی، ج ۵، حسین انصاریان، نشر پیام آزادی چاپ شرکت افست «سهامی عام» چاپخانه ۱۷ شهریور، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

کارنامه همائی، عبدالله نصری، دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ ۱۳۶۷.

کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۹ آذر ماه ۶۵.





قدریه در تاریخ کلام اسلامی

علی ربانی گلپایگانی

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

تمهید

مسأله قضا و قدر از کهن‌ترین و جنجالی‌ترین بحث‌های کلامی در تاریخ کلامی اسلامی به شمار می‌رود و بویژه در دومین دوره تاریخ کلام، خصوصاً در دوره زمامداری امام علی (ع) مورد بحث و گفتگو بود و برداشت اکثریت کسانی که به این مسئله توجه داشتند، برداشتی جبرگرایانه بود و از آنجا که اندیشه جبر با اصل تکلیف و فلسفه نبوت و پاداش و کیفر منافات دارد، حفظ این اصول آنان را به اندیشه قدری‌گری و تفویض سوق می‌داد، لیکن نظارت دقیق و روشنگریهای امام

علی(ع) مانع از ظهور و رسمیت یافتن این عقیده در جامعه اسلامی گردید.
 پس از شهادت حضرت علی(ع) و حاکمیت یافتن سیاست اعراب و تهدید از طرف معاویه و دیگر حاکمان جائر اموی، قطع رابطه امت اسلامی با خاندان رسالت و محروم شدن آنان از کوثر علم و حکمت وارثان علوم پیامبر(ص) از يك سو و تفسیر جبرگرایانه امویان از اصل قضا و قدر از سوی دیگر، زمینه کاملاً مساعدی برای ظهور اندیشه تفویض و قدری‌گری پدید آورد و در نتیجه گروهی از متفکران اسلامی به ترویج عقیده مزبور پرداختند. اینک برای روشن شدن جوانب مختلف این نظریه، مطالب زیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

* ۱ - امویان و ترویج جبرگرایی؛
 * ۲ - نخستین مروجان قدری‌گری؛
 * ۳ - مقصود از قدری‌گری و تفویض چیست؟
 * ۴ - انگیزه طرفداران تفویض؛
 * ۵ - قدریه در روایات پیامبر(ص) و اهل بیت(ع).

امویان و ترویج جبرگرایی

شکی نیست که اندیشه جبر در افعال، مورد تأیید حکومت‌های استبدادی می‌باشد؛ زیرا برای توجیه جنایتکاریهای آنان عذری عوام‌فریب به شمار می‌رود، از این رو معاویه در توجیه کارهای ناروای خود، از این اصل بهره‌شایان گرفت، به نقل ابن قتیبه دینوری(م ۲۷۶) هنگامی که معاویه با تهدید و تطمیع، گروهی از مهاجران و انصار را به بیعت با یزید وادار نمود و مورد اعتراض عایشه قرار گرفت، در پاسخ گفت: **إِنْ أَمَرَ يَزِيدُ قَضَاءَ مَنْ الْقَضَاءِ** (خلافت یزید تقدیر الهی است). وی در پاسخ عبدالله بن عمر نیز به همین اصل استناد نمود.^۱

عبدالله بن مطیع عدوی، عمر سعد را به خاطر اینکه حکومت ری را بر کشتن امام حسین(ع) ترجیح داد، ملامت نمود. عمر در پاسخ گفت: این کار به تقدیر الهی بوده است.^۲

گروهی از مردم که از جور و ستم امویان به ستوه آمده بودند در برابر

۱ - الامامة و السياسة، بیروت، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۶۱.
 ۲ - طبقات ابن سعد، ط بیروت، ج ۵، ص ۱۴۸.

مأموران سلطه ایستاده، از انحصار طلبی و رفاه‌زدگی وابستگان دربار و فقر و تهی‌دستی مردم، انتقاد نمودند ولی پاسخی که دریافت کردند این بود که: آنچه می‌گذرد تقدیر الهی است، آنگاه به این آیه استناد کردند:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.^۳

هرچه هست خزینه‌های آن پیش ما است و از آن جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم. در آن میان مردی به نام أحنف بن قیس به خود جرأت داده گفت:

خدا روزی بندگان را عادلانه میان آنان تقسیم کرده و این شمايید که ارزاق آنان را تصاحب نموده‌اید.^۴

با توجه به مطالب یاد شده درستی سخن ابو علی جبایی (م ۳۰۳) روشن می‌گردد، آنجا که گفته است:

اولین کسی که از اندیشه جبر طرفداری کرد معاویه بود، او همه کارهای خود را به قضاء و قدر الهی مستند می‌نمود و بدینوسیله در برابر مخالفان عذر خواهی می‌کرد، و پس از وی این اندیشه در میان زمامداران اموی رواج یافت.^۵

* ۱ - نخستین مروجان عقیده قدر

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

نویسندگان ملل و نحل معبد جهنی (م ۸۰) را به عنوان پیشتاز این تفکر معرفی نموده و پس از او از غیلان دمشق و جعد بن درهم یاد کرده‌اند، که همگی توسط حکام اموی به قتل رسیدند.^۶

عبدالقاهر بغدادی (م ۴۲۹) پس از اشاره به جریان حکمیت و پیدایش خوارج می‌گوید:

ثُمَّ حَدَّثَ فِي زَمَانِ الْمَتَأَخِّرِينَ مِنَ الصَّحَابَةِ خِلافَ الْقَدْرِ فِي الْقَدْرِ وَ الْاِسْتِطَاعَةَ مِنْ مَعْبُدِ الْجُهَنِيِّ وَ غَيْلَانَ الدَّمَشَقِيِّ، وَ الْجَعْدَ بْنَ دَرَهْمٍ.^۷

در زمان متأخران صحابه، مخالفت قدریه در مسئله قدر و استطاعت توسط معبد و غیلان دمشقی و جعد بن درهم آغاز شد.

شهرستانی نیز گفته است:

وَأَمَّا الْاِخْتِلافُ فِي الْأَصُولِ فَحَدَّثَ فِي آخِرِ أَيَّامِ الصَّحَابَةِ بَدْعَةُ مَعْبُدِ الْجُهَنِيِّ وَ

۳ - سوره حجر (۱۵): ۲۱.

۴ - الخطط المقریبه، ج ۲، ص ۳۵۲.

۵ - المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۸، ص ۴.

۶ - معبد، توسط عبدالملك مروان یا حجاج، و غیلان توسط هشام بن عبدالملك و جعد توسط خالد بن عبدالله قسری به قتل رسید.

۷ - الفرق بین الفرق، ص ۱۸ - ۱۹.

غیلان الدمشقی و یونس الأسواری فی القول بالقدر و إنکار إضافة الخیر و الشرّ إلى القدر.^۸

در مورد اختلاف در اصول عقاید او آخر روزگار صحابه، بدعت معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری در باره نظریه قدر و انکار نسبت دادن خیر و شر به قدر الهی آغاز گردید.

حسن بصری و مسئله قدر

در مورد اینکه حسن بصری (م ۱۱۰) که در آن روزگار استاد معروف کلام، و دارای کرسی تدریس بود، در زمینه مسئله قدر چه عقیده‌ای داشت، سه نظریه مطرح گردیده است:

* ۱ - برخی او را مخالف قدریه دانسته‌اند. شهرستانی، نخست از رساله‌ای منسوب به حسن بصری یاد می‌کند که در پاسخ نامه عبدالملک مروان که در مورد قدر و جبر از او سؤال کرده بود، نگاشته است و یادآور می‌شود که پاسخ او مطابق نظریه قدریه است و در آن به آیاتی از قرآن و عقل استدلال شده است، آنگاه می‌گوید: شاید این رساله از آن واصل بن عطاء بوده است؛ زیرا حسن بصری

به هیچ وجه با نظریه سلف در باره اینکه نیک و بد قدر از جانب خدا است مخالفت ننموده؛ زیرا این کلمات مورد اجماع آنان بوده است. سپس می‌افزاید: شگفت اینکه وی خیر و شر را در خبر «إِنَّ الْقَدَرَ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» بر بلا و عافیت، تنگنا و رفاه، بیماری و بهبودی، مرگ و زندگی و مانند آن حمل کرده، نه خیر و شر و حسن و قبح افعال انسانها.^۹

لیکن شهرستانی هیچ دلیلی بر مدعای خود اقامه نکرده و مسلم بودن حدیث «إِنَّ الْقَدَرَ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» نیز دلیل بر این نیست که حسن بصری معتقد به قدر نبوده است.

* ۲ - سید مرتضی از حسن بصری به عنوان یکی از پیشگامان عدلیه یاد کرده، آنگاه روایت ذیل را از ابی الجعد به عنوان شاهد گفتار خود آورده است، ابوالجعد گفته است: از حسن بصری شنیدم که می‌گفت:

۸ - ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۳۰.

۹ - همان، لازم به ذکر است که متن نامه حسن بصری را استاد سبحانی در کتاب ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۷۱ - ۲۸۱ نقل نموده است، رجوع شود.

مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ مِنَ اللَّهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسْوَدًّا وَجْهَهُ.

ثم تلى:

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ.^{۱۰}

و نیز از داود بن ابی هند روایت کرده که گفت شنیدم که حسن بصری می گفت:

كل شيء بقضاء الله و قدر الا المعاصي.^{۱۱}

* ۳- ابن ابی العوجاء در باره حسن بصری گفته است:

وی گاهی تمایل به جبر و گاهی تمایل به قدر داشت.^{۱۲}

نیز در روایتی از تحف العقول آمده است که حسن بصری در نامه ای که به امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت یادآور شد که وی و دیگران در مسئله قدر گرفتار حیرت و آشفتگی خاطر می باشند.^{۱۳}

وجه جمع میان دو نظریه اخیر این است که بگوئیم وی در آغاز در مسئله قدر جازم نبوده است ولی بعداً طرفدار اصل اختیار گردیده و نظریه جبر را مردود دانسته است، ولی اصل اختیار را به شیوه تفویض تفسیر می کرده است.

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

گواه بر اینکه وی قائل به تفویض بوده - گذشته بر آنچه نقل گردید - روایتی است که طبرسی در احتجاج از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است، در این روایت که مشتمل بر گفتگوی طولانی میان امام باقر(ع) و حسن بصری است، امام(ع) به وی فرمود:

عقیده ای را به تو نسبت می دهند که نمی دانم واقعیت دارد یا نه؟ و آن اینکه تو بر این عقیده ای که خداوند امور بندگان را به آنان واگذار کرده است.

حسن بصری این نسبت را رد نکرده، سکوت نمود، و سکوت در جایی که مقتضی دفع اتهام است نشانه رضایت می باشد. بدین جهت امام(ع) بار دیگر وی را از اعتقاد به تفویض بر حذر داشته فرمود:

إِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ بِالتَّفْوِیْضِ...^{۱۴}

مقصود از قدری گری چیست؟

مقصود از قدری گری یا تفویض، نفی

-
- ۱۰ - سوره زمر(۳۹): ۶۰.
 - ۱۱ - امالی سید مرتضی، ط مکتبه آیت الله مرعشی، ج (۱)، ص ۱۰۶.
 - ۱۲ - توحید صدوق، باب ۲۶، روایت ۴.
 - ۱۳ - تحف العقول، قم، بصیرتی، ص ۱۶۲.
 - ۱۴ - احتجاج طبرسی، مشهد، نشر المرتضی، ص ۳۲۹.

قَدْر پیشین و اراده ازلی خداوند در مورد آن دسته از افعال انسان است که متعلق تکالیف الهی می‌باشند و نتیجه آن اثبات استطاعت و توانایی مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری و تفویض این کارها به اراده و قدرت خودکفا و مستقل اوست. بنابراین، نظریه مزبور را می‌توان با ویژگی‌های زیر بیان نمود:

۱ - نفی قدر پیشین نسبت به افعال اختیاری؛

۲ - نفی مشیت ازلی در مورد افعال اختیاری؛

۳ - اثبات استطاعت و قدرت مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری؛

۴ - تفویض افعال یاد شده به اراده و قدرت مستقل او.

به همین جهت این نظریه در روایات معصومان علیهم‌السلام با همه ویژگی‌های یاد شده توصیف گردیده است، چنانکه روایت شده است که روزی فردی از امام علی علیه‌السلام در مورد قدر سؤال کرد، امام(ع)

پیچیدگی آن را یاد آور شده و از پاسخ او امتناع ورزید، ولی سائل بار دیگر همان سؤال را تکرار نمود و امام همچنان به خاطر دلیل مزبور از پاسخ او خودداری نموده و آنگاه که سائل برای چهارمین بار سؤال خود را تکرار کرد امام علیه‌السلام فرمود:

لَمَّا أَبَيْتَ فَإِنَّهُ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ.

حالا که اصرار داری نه جبر درست است و نه تفویض بلکه حالتی میان آن دو صحیح است.

آنگاه سائل گفت: فلان شخص قائل به «استطاعت» است، امام علیه‌السلام دستور داد تا او را احضار نمودند و به او فرمود:

الْإِسْتِطَاعَةُ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ أَوْ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ وَإِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ وَاحِدَةً مِنْهُمَا فَتَرْتَدَّ.

آیا توانایی تو برابر با توانایی خدا است، یا از جانب غیر خدا است؟ مبادا یکی از این دو را بگویی که مرتد خواهی شد.

آن مرد گفت: پس در این باره چه بگویم؟

امام علیه‌السلام فرمود:

قل أملكها بالله الذي أنشأ ملكتها.^{۱۵}
بگو به واسطه خدای آفریننده، مالک
استطاعت و توانایی می باشم.

همانگونه که ملاحظه می فرمائید،
نظریه مزبور در این روایت با دو ویژگی
تفویض و استطاعت بیان گردیده
است.

در روایتی که اینک نقل می کنیم،
نظریه تفویض به عنوان انکار مشیت
الهی و اثبات مشیت کاملاً آزاد و خود
مختار انسان معرفی شده است، مرحوم
صدوق با سند خود از حضرت باقر
علیه السلام نقل کرده که فرمود: به علی
علیه السلام گفته شد: فردی در باره
مشیت، تکلم می کند، امام آن فرد را
خواست و این سؤالات را از وی نمود:
۱ - خَلَقَكَ اللَّهُ لِمَا شَاءَ أَوْلِمَا شِئْتَ؟
پاسخ داد: لِمَا شَاءَ.

۲ - يَمْرُضُكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ؟ پاسخ
داد: إِذَا شَاءَ.

۳ - يَشْفِيكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ؟ پاسخ
داد: إِذَا شَاءَ.

۴ - يَدْخُلُكَ حَيْثُ يَشَاءُ أَوْ حَيْثُ شِئْتَ؟
پاسخ داد: حَيْثُ يَشَاءَ.

در این هنگام امام علیه السلام به او

فرمود: لَوْ قُلْتَ غَيْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ
عَيْنَاكَ.^{۱۶}

اگر غیر از این می گفتی سرت را از تن جدا
می کردم.

در برخی از روایات مربوط به رد
نظریه جبر و تفویض به جای کلمه
تفویض کلمه «قَدَرُ» آمده است.^{۱۷} و نیز
صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده
که مجاهد، شاگرد ابن عباس بر امام
علی علیه السلام وارد شد و از آن
حضرت در باره «أَهْلُ الْقَدَرِ» سؤال
نمود.^{۱۸} مقصود از اهل قدر همان نافیان
قدر پیشین است، چنانکه در روایت
دیگر از امام علی علیه السلام چنین
آمده است:

لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ وَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ
الَّذِينَ يَقُولُونَ: لَا قَدْرَ.^{۱۹}

هر امتی مجوسی دارد و مجوس این امت

۱۵ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۵۷، روایت ۶۱ نیز نظیر
این روایت است.

۱۶ - توحید صدوق، باب ۵۵ روایت ۲.

۱۷ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۱۶، روایت ۴۷.

۱۸ - همان، ص ۱۲۰، روایت ۵۹.

۱۹ - همان، روایت ۵۸.

کسانی هستند که می‌گویند خدا را تقدیری نیست.

روایاتی نیز که بر ایمان به قدر تأکید نموده و تکذیب آن را گناهی بس بزرگ دانسته، گواه دیگری بر این مطلب است که از جمله نشانه‌های قدری‌گری، انکار قدر پیشین الهی نسبت به افعال انسانها می‌باشد. چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آنکه به چهار چیز ایمان داشته باشد: یگانگی خداوند، نبوت من، معاد و قدر.^{۲۰} و نیز فرمود: خداوند در روز قیامت به چهار گروه نظر رحمت نخواهد کرد و از جمله آنان تکذیب کننده قدر می‌باشد.^{۲۱}

انگیزه قائلان تفویض

انگیزه قائلان تفویض از مراجعه به کلمات و دلایل آنان بروشنی به دست می‌آید و آن عبارت است از دفاع از اصل عدل الهی و تنزه خداوند از ظلم و قبیاح. توضیح آنکه اعتقاد به جبر در افعال، مستلزم نسبت دادن ظلم به خداوند است؛ زیرا لازمه آن این است

که انسانها در ارتکاب گناهان هیچ گونه اختیاری ندارند و این قدر و اراده الهی است که آنان را مجبور به انجام آنها می‌نماید در این صورت مؤاخذه آنان بر انجام گناهان، ظلم آشکار خواهد بود.

و از طرفی، هرگاه کارهای قبیح انسانها مستند به اراده و قدر پیشین الهی باشد، باید بتوان افعال ناروا را به خدا نسبت داد و این امر با اصل منزه بودن خداوند از قبیاح منافات دارد و عدل در اصطلاح متکلمان به معنای منزه بودن خداوند از ظلم و سایر صفات و افعال ناروا است، به همین جهت آنچه در کلمات نخستین طرفداران قدر به چشم می‌خورد نفی قدر پیشین در مورد کارهای ناروای آدمیان است، چنانچه از حسن بصری نقل شده:

كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ قَدْرِ الْإِنْعَاصِي.

و نیز گفته است:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِي مِنَ اللَّهِ جَاءَ يَوْمَ

۲۰ - همان، ص ۸۷، روایت ۲.

۲۱ - همان، روایت ۳.

الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ.^{۲۲}

نیز ابن خیاط نقل کرده که هشام بن عبدالملک، غیلان دمشقی را احضار نموده و میمون بن مروان را خواست تا با او در مورد نظریه اش مناظره نماید، غیلان به میمون گفت:

أَشَاءُ اللَّهُ أَنْ يُعْصَى.^{۲۳}

آیا خدا می‌خواهد که بر او عصیان بورزند.

همچنین وی در پاسخ عمر بن عبدالعزیز که از او خواست تا عقیده خود را بیان نماید گفت: عقیده من همان است که قرآن فرموده و آن اینکه: *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا.*^{۲۴}

همان گونه که از عبارات فوق استفاده می‌شود هدف نخستین مروجان اندیشه قدر دو چیز بوده است: ۱ - اثبات اختیار انسان در افعالی که متعلق تکالیف است؛

۲ - نفی انتساب افعال ناروای

انسان به خداوند.

و همان گونه که بیان گردید این دو مسئله از متفرعات اصل عدل به شمار می‌روند، بنابراین انگیزه آنان دفاع از اصل عدل الهی بوده است.

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

واصل بن عطاء نیز نظریه قدر را بر پایه حکمت و عدل الهی توجیه کرده و گفته است:

إِنَّ الْبَارِيَّ تَعَالَى حَكِيمٌ عَادِلٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُضَافَ إِلَيْهِ شَرٌّ وَلَا ظَلَمٌ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَرِيدَ مِنَ الْعِبَادِ خِلَافَ مَا يَأْمُرُ، وَيَحْتُمُّ عَلَيْهِمْ شَيْئاً ثُمَّ يَجَازِيهِمْ عَلَيْهِ، فَالْعَبْدُ هُوَ الْفَاعِلُ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ وَالطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَ هُوَ الْمَجَازِيءُ عَلَى فِعْلِهِ، وَالرَّبُّ تَعَالَى أَقْدَرُهُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ...^{۲۵}

خدای متعال، حکیم و عادل است و جایز نیست که بدی و ظلم به او نسبت داده شود و نیز جایز نیست که خلاف آنچه را بدان امر می‌کند، اراده نماید و یا آنان را بر انجام فعلی مجبور سازد. آنگاه مجازاتشان نماید، بنابراین انسان، فاعل خوبی و بدی، ایمان و کفر، طاعت و معصیت است و بر افعالش مجازات می‌شود و خداوند وی را بر انجام این افعال، قدرت داده است.

از احادیثی که در مورد قضاء و قدر

.....

۲۲ - مدرک این دو عبارت قبلاً نقل شد.

۲۳ - انتصار، ص ۱۳۹.

۲۴ - الالهيات، ط المركز العالمی للدراسات

الاسلامية، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲۵ - ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۴۷.

و ابطال نظریه جبر و تفویض روایت شده است نیز انگیزه مزبور به دست می‌آید چنانکه در روایتی آمده است:

مَسَاكِينُ الْقَدْرِیَّةِ اَرَادُوا اَنْ یَصِفُوا اللّٰهَ
عَزَّوَجَلَّ بِعَدْلِهِ فَاَخْرَجُوهُ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ
سُلْطَانِهِ.^{۲۶}

قدریه افرادی در مانده‌اند، خواستند خدا را به عدالت توصیف نمایند او را از قدرت و فرمانرواییش خارج ساختند.

صواب و خطای مفوضه

قائلان به تفویض در نفی اندیشه جبر در افعال، و اینکه عقیده جبر با اصل عدل الهی منافات دارد و اسناد قبایح افعال به خداوند روا نیست، بر صواب می‌باشند، لیکن تئوری آنان برای تثبیت اصل عدل و حکمت خداوند که مبتنی بر انکار اراده و قدر پیشین خداوند است، مردود و ناصواب است. چنانکه ائمه اهل البیت علیهم السلام نیز در عین مخالفت با نظریه تفویض، اصل جبر را مردود و آن را معارض با اصل عدل خداوند دانسته‌اند، همانگونه که نسبت دادن افعال ناروای بندگان به خدا را کذب و افترای بر او قلمداد نموده‌اند.

فضل بن سهل از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا انسانها در کارهای خود مجبورند؟ امام رضا (ع) پاسخ داد:

اللّٰهُ اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یُجْبِرَ خَلْقَهُ ثُمَّ
یُعَذِّبَهُمْ.^{۲۷}

خداوند عادلتر از آن است که بندگان خود را (به انجام گناهان) مجبور سازد آنگاه آنان را کیفر دهد.

و در حدیث دیگر از آن حضرت روایت شده که فرمود:

مَا عَرَفَ اللّٰهُ مِنْ شَبَّهٍ بِخَلْقِهِ وَ لَا وَصَفَهُ
بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ اِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ.^{۲۸}

هر کس خدا را به آفریده تشبیه نماید او را نشناخته است، و هر کس گناهان بندگان را به خدا نسبت دهد او را به عدل توصیف نکرده است. از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به حسن بصری فرمود:

اِيَّاكَ اَنْ تَقُوْلَ بِالتَّفْوِيْضِ ، فَاِنَّ اللّٰهَ
عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُفَوِّضِ الْاَمْرَ اِلَى خَلْقِهِ وَ هُنَا مِنْهُ

۲۶ - بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۴، روایت ۹۳.

۲۷ - همان، ص ۵۹، روایت ۱۱۰.

۲۸ - همان، ص ۲۹، روایت ۳۴.

وَضَعْفًا، وَلَا أَجْبِرُهُمْ عَلَىٰ مَعَاصِيهِ ظُلْمًا.^{۲۹}

از اعتقاد به تفویض بر حذر باش؛ زیرا خداوند از روی ضعف و سستی، امر (افعال) را به بندگان تفویض نکرده و نیز از روی ظلم آنان را به انجام گناه مجبور ننموده است.

بنابراین انگیزه مفوضه که دفاع از عدل و حکمت خداوند بوده صواب و مقبول است، ولی راهی که پیمودند خطا و مردود می‌باشد.

آنچه بیان گردید مربوط به انگیزه دینی آنان بود، ولی پیش‌آهنگان این نظریه، انگیزه دیگری نیز داشتند و آن مخالفت با حُکام اموی بود که تبه‌کاری و ستمگری خود را بر پایه اصل قضا و قدر توجیه می‌نمودند، چنانکه نقل شده است معبد جهنی نزد استاد خود حسن بصری آمده گفت: بنی امیه خونهای مردم را می‌ریزند و می‌گویند کارهای ما مطابق با قدر الهی است، حسن در پاسخ گفت: «کذب أعداء الله».^{۳۰}

بنابراین نخستین مروجان عقیده قدر علاوه بر انگیزه دینی و کلامی انگیزه سیاسی نیز داشته‌اند. به همین جهت همه آنان به دست حاکمان اموی به قتل رسیدند و در هر حال با وجود

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

اینکه انگیزه‌های آنان در این مسئله پسندیده و مقبول است، ولی اندیشه قدر و تفویض از نظر اعتقادی، اندیشه‌ای شرك آلود بوده و با اصل توحید در خالقیت و عمومیت قدرت و در حاکمیت مطلق الهی منافات دارد، و در نتیجه هر دو نظریه جبر و تفویض نادرست بوده و نظریه صحیح همان «أمر بین الأمرین» است که از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام پیشنهاد شده و بررسی آن بر عهده بحثهای کلامی است.^{۳۱}

خلط اراده تکوینی با اراده تشریحی

نکته‌ای که یادآوری آن در اینجا لازم است، اینکه کسانی که به خاطر نسبت ندادن معاصی بندگان به خدا، افعال ناروای انسانها را از قلمرو اراده الهی بیرون دانسته‌اند، اراده و قدر تکوینی را با اراده و قدر تشریحی خلط

.....

۲۹ - همان، ص ۱۷، روایت ۲۶.

۳۰ - ملل و نحل استاد سبحانی، ج ۱، ص ۲۴۱ به نقل از الخطط المقریزیه، ج ۲، ص ۳۵۶.

۳۱ - در این باره به کتاب جبر و اختیار، بحثهای استاد جعفر سبحانی، نگارش علی ربانی گلپایگانی رجوع شود.

نموده‌اند؛ زیرا از نظر اراده و قدر تکوینی تفاوتی میان کارهای نیک و بد وجود ندارد، آنچه مربوط به اراده و قدر تکوینی است واقعیت خارجی افعال است که به حکم اینکه از پدیده‌های امکانی هستند، بدون مشیت و قدر تکوینی خداوند تحقق نخواهند یافت. اما عناوین کفر و عصیان پس از تحقق یافتن افعال و مقایسه آنها با احکام عقل و شرع انتزاع می‌گردند، و به واقعیت عینی افعال نظر ندارند و از آنجا که خداوند از افعال ناروا نهی کرده و نیز انسان را در انجام و ترك آن مخیر نموده است، بنابراین زشتی و قبح آن فقط به فاعل مباشر که همان انسان است نسبت داده می‌شود، این تحلیل عقلی روشن را نخست ائمه معصومین علیهم‌السلام بیان نموده‌اند و پس از آن مورد توجه فلاسفه اسلامی قرار گرفته است.

امام علی علیه‌السلام افعال را به سه دسته: فرائض، فضائل و معاصی تقسیم نموده و فرموده‌اند: فرائض، به فرمان (وجوبی) و رضایت و قضاء و قدر و مشیت و علم الهی تحقق می‌یابند، و فضائل به رضایت، قضاء و قدر، مشیت

و علم خداوند تحقق می‌یابند، ولی فرمان (وجوبی) خداوند به آنها تعلق ندارد، و معاصی به قضا و قدر، مشیت و علم خداوند واقع می‌شوند ولی مورد امر و رضای خداوند نیستند.^{۳۲}

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا مشیت و اراده خداوند به کفر کافران تعلق گرفته است؟

امام فرمود: آری.

ابو بصیر: آیا خداوند به آن راضی بوده و آن را می‌پسندد؟

امام: خیر.

ابو بصیر: آیا چیزی را که به آن راضی نبوده و نمی‌پسندد، اراده کرده است؟

امام: این مطلب به همین صورت (از عالم غیب) به ما رسیده است (هكذا خَرَجَ إلینا).^{۳۳}

فتح بن یزید گرگانی گوید: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم، کاری که حضرت عیسی (ع) انجام داد و برای

۳۲ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۹؛ توحید صدوق، باب ۶۰، روایت ۹.

۳۳ - همان، ص ۱۲۱، به نقل از محاسن برقی.

اثبات نبوت خود به اذن خدا از گِل
شکل پرنده ساخت (کاری پسندیده)، و
کاری که سامری انجام داد و به خاطر
مخالفت با موسی و نبوت او گوساله‌ای
ساخت (کاری ناپسند)، هر دو به
مشیت و خواست خدا بوده است؟

امام پاسخ داد: خدا دو اراده و دو
مشیت دارد:

یکی اراده حتمی (اراده حتم - اراده
تکوینی) و دیگری اراده عزمی (اراده
عزم - اراده تشریحی) او از کاری نهی
می‌کند و حال آنکه آن را اراده کرده
است، و به کاری امر می‌کند در حالی
که آن را نمی‌خواهد، همانگونه که آدم
و حوا را از خوردن میوه
درخت (خاصی) نهی نمود و حال آنکه
خوردن آنان مورد مشیت او بود، و اگر
مشیت او به خوردن تعلق نگرفته
بود (ترك اكل متعلق اراده خداوند بود)
اراده آنان بر اراده خدا غالب می‌آمد و
نیز خداوند ابراهیم را به ذبح اسماعیل
امر کرد ولی مشیت او به عدم ذبح،
تعلق گرفته بود.^{۳۲}

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق

علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

شَاءَ وَاَرَادَ وَاَرَادَ وَاَرَادَ وَاَرَادَ
وَلَمْ يُحِبَّ وَاَرَادَ وَاَرَادَ

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

آنگاه فرمود: اراده خدا مانند علم او گسترده
است و به همه چیز تعلق دارد ولی
عقیده تثلیث را نمی‌پسندد و به کفر
کافران راضی نیست.^{۳۵}

عوامل پیدایش نظریه تفویض

از مباحث مزبور بر روشنی می‌توان
عوامل پیدایش نظریه تفویض را
شناخت این عوامل: اولاً خارجی
نیستند، یعنی هیچ عامل خارجی از
قبیل آراء فلسفی یونان یا اندیشه‌های
وارداتی فرهنگ‌های دینی مسیحیان یا
یهودیان و مانند آن در پیدایش این
نظریه دخالت نداشته است، بلکه
عوامل مؤثر در پیدایش این نظریه
داخلی می‌باشند، ثانیاً این عوامل
داخلی نیز کاملاً شناخته شده و معلومند
که عبارتند از:

- ۱- آیات و روایات مربوط به قضا و
قدر و مشیت الهی (اصل قضا و قدر)؛
- ۲- آیات و روایات مربوط به تنزه
خداوند از قبایح؛

.....
۳۴ - توحید صدوق باب ۲، روایت ۱۸.

۳۵ - همان، باب ۵۵، روایت ۹.

۳ - داوری خرد بر حکمت و عدل خداوند؛

۴ - قضاوت وجدان بر اصل اختیار؛

۵ - تفسیر جبر آلود حکام اموی از قضا و قدر؛

۶ - خلط میان اراده و قدر تکوینی و تشریحی و ناتوانی از درک اصل امر بین الامرین.

تأثیر عوامل یاد شده در پیدایش نظریه تفویض متفاوت است، مثلاً عامل شماره اول، نقش فراهم نمودن زمینه و محرك را ایفا کرده؛ زیرا اگر آیات و روایات مربوط به قضا و قدر (اصل کلامی قضا و قدر) نبود زمینه‌ای برای طرح این نظریه وجود نداشت.

عامل شماره دوم و سوم و چهارم دلائل نادرستی نظریه جبر به شمار می‌روند، و عامل شماره ششم منشأ اصلی پیدایش این نظریه قلمداد می‌گردد و خلط مزبور نیز معلول عواملی است که می‌توان دو عامل زیر را تعیین کننده دانست:

أ - عمیق و لطیف بودن اصل امر بین الامرین، چنانکه در روایات به این نکته اشاره شده است.

ب - غفلت یا ناآگاهی از روایات ائمه معصومین علیهم السلام در این باره.

بنابراین ظهور قدریه، و طرح نظریه تفویض به هیچ وجه نتیجه تأثیر معرفت‌های علمی و برون دینی، بر معرفت‌های دینی نبوده و این، نقض آشکار بر تئوری معرفت شناسی کسانی است که عامل اصلی تطور معرفت‌های دینی را، تطور معرفت‌های غیر دینی می‌دانند.

نقد سخن ولفسن

ولفسن پیدایش نظریه تقدیر و آزادی اراده در میان مسلمانان را نتیجه نفوذ افکار مسیحیان دانسته و گفته است:

علت اینکه طرفداران آزادی اراده، آیات حاکی از آزادی اراده آدمی را بر آیات حاکی از قضا و قدر ارجح شمردند، نتیجه نفوذ مسیحیت بوده؛ زیرا از منازعه خیالی میان مسیحی و مسلمان، بر ساخته یوحنا دمشقی می‌توان دریافت که مسیحیان به اصرار، اعتقاد خود دایر بر آزادی اراده را، بر

مسلمانان تحمیل می‌کردند.

علاوه بر این، دلایل عمده طرفداران آزادی اراده عبارتند از:

- ۱ - عدل و حکمت خداوند؛
- ۲ - احساس باطنی و درک وجدانی از اختیار.

برهان اول، در کلمات کسانی چون ارسطو در «اخلاق نیکوماخوسی»، فیلو، ابو قره و یوحنا دمشقی آمده است، بنابراین، روایت اسلامی این برهان از مسیحیانی گرفته شده است که مسلمین با آنان، در این خصوص به مناظره پرداخته بودند.

برهان دوم، در کلمات اسکندر آفرودیسی و دو فیلسوف یهودی: سعدیا و یهودا هالوی آمده است.^{۳۷} در نقد سخن و فلسف مطالب. ذیل را یادآور می‌شویم:

* ۱ - مبنای استدلال وی این است که میان مسلمانان و مسیحیان در مورد آزادی اراده، مناظراتی رخ داده و در این مناظرات مسیحیان بر مسلمانان غالب آمده و اندیشه آزادی اراده را بر آنان تحمیل کرده‌اند، ولی هیچ مدرک قابل قبولی را بر اثبات این مطلب ارائه ننموده، و استناد به مناظره ساختگی و

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

خیالپردازانه یوحنا دمشقی، بسیار ساده لوحانه و دور از واقع بینی است؛ زیرا از چنین مناظره خیالی بیش از این نمی‌توان نتیجه گرفت که نویسنده، صحنه این مناظرات را در ذهن خود ترسیم کرده و بر مبنای آن به نگارش پرداخته است و به هیچ وجه گزارش مآقع به شمار نمی‌رود.

* ۲ - صرف تشابه افکار و عقاید و نوع دلایل و براهین، دلیل بر تقلیدی بودن یکی نسبت به دیگری نیست؛ زیرا این گونه مشابَهت‌ها در بحث‌های علمی و نظری، طبیعی بوده و شواهد بسیاری بر آن یافت می‌شود، و حتی گاهی دو متفکر هم عصر - بدون آگاهی از افکار و دلایل یکدیگر - با شیوه‌ای مشابه بر صحت یا بطلان عقیده‌ای استدلال می‌کنند.

* ۳ - متکلمان اسلامی طرفدار آزادی اراده، فقط نفی جبر و اثبات اختیار را مطرح نکرده‌اند، بلکه دلایل مسئله انتساب افعال ناروای انسانها به خداوند را نیز مورد بحث قرار داده‌اند،

.....
^{۳۷} - فلسفه علم کلام، ولفسن، ترجمه احمد آرام، ص ۶۶۲ - ۶۶۶.

و یکی از انگیزه‌ها و دلایل آنان بر نفی قدر، همین مسئله بوده است، در حالی که در سخنان ارسطو، فیلو، و افراد دیگری که وُلُفسن از آنان یاد کرده، در این باره مطلبی نیامده است، و در نتیجه همین تفاوت، فرضیه تأثیر گذاری مسیحیان بر افکار مسلمانان طرفدار «قَدَر» را تضعیف می‌نماید.

* ۴ - آقای وُلُفسن اشکالی را بر فرضیه خود وارد نموده و آن اینکه اگر طرفداران آزادی اراده، از افکار مسیحیان متأثر شده‌اند، چرا نسبت به عقیده دیگر آنان یعنی اعتقاد به علت‌های میانجی در طبیعت، از آنان متأثر نشده و - جز نَظَام و مُعْتَمِر - حوادث طبیعی را افعال مستقیم خداوند می‌دانند، آنگاه پاسخ داده است که میان این دو مسئله فرق روشن وجود دارد؛ زیرا مسئله آزادی اراده بحثی است دینی، ولی مسئله علت‌های میانجی بحثی است فلسفی که مورد قبول فلاسفه معتقد به کتاب‌های آسمانی و پدران کلیسا و پیش از ایشان فیلو (دانشمند یهودی) قرار گرفته است. بدین جهت مسلمانان، احتیاجی نمی‌دیدند که به علت‌های میانجی که

مؤیدی برای آنها در قرآن دیده نمی‌شد معتقد شوند.^{۳۸}

به نظر ما اشکال مزبور وارد بوده و فرضیه ایشان را مردود می‌سازد و وجه فرقی که گفته شده بسیار موهن است؛ زیرا در قرآن شواهدی بسیار بر علت‌های میانجی یافت می‌شود که بر خوانندگان و آشنایان به زبان قرآن مخفی نمی‌باشد.

قدریه در روایات پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)

مسئله قدر و قدریه، هم در احادیث نبوی مطرح گردیده و هم در احادیث اهل بیت طاهرین علیهم السلام آمده است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱ - روایاتی که در مورد لزوم ایمان به قدر وارد شده است. این روایات بسیارند و ما به نقل يك نمونه اکتفا می‌نماییم: از پیامبر(ص) روایت شده که فرمود:

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ

.....
۳۸ - همان، ص ۶۶۲.

وَشَرُّهُ وَحُلُوهُ وَمُرَّةٌ.^{۳۹}

کسی از شما ایمان نمی‌آورد مگر اینکه به تقدیر الهی - خیر و شرش و شیرین و تلخش - باور داشته باشد.

۲ - روایاتی که در باره قدریه نقل گردیده است. این روایات نیز دو دسته‌اند:

أ - روایاتی که فقط واژه قدریه یا قدری در آنها ذکر شده، و توضیح در مورد اینکه قدریه چه کسانی هستند در آنها نیامده است و ما این روایات را «روایات مطلق» می‌نامیم.

ب - روایاتی که قدریه را تفسیر نموده‌اند و به آنها «روایات تفسیری» می‌گوییم.

أ - روایات مطلق

این روایات به طور عمده در جوامع روایی اهل سنت نقل گردیده و در برخی از کتب حدیث شیعه مانند کتب شیخ صدوق نیز آمده است، اینک نمونه‌هایی از این روایات:

۱ - عبدالله بن عمر از رسول گرامی (ص) روایت کرده که فرمود:

الْقَدْرِيَّةُ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ، إِنْ مَرَضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُوهُمْ.^{۴۰}

قدریه مجوس این امت می‌باشند اگر مریض شدند به عیادت آنان نروید، و اگر مردند، جسدشان را تشییع نکنید.

۲ - عبدالله بن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمُرْجِنَةُ وَالْقَدْرِيَّةُ.^{۴۱}
دو صنف از امت من از اسلام بهره‌ای ندارند: مرجنه و قدریه.

روایت فوق را صدوق (ره) نیز به طور مسند از امام رضا (ع) از پدران خود از پیامبر (ص) نقل کرده است.^{۴۲}
۳ - شیخ صدوق با سند خود از امام صادق از پدرش امام باقر و او از پدرش امام زین العابدین و او از جدش امیرالمؤمنین علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي

۳۹ - توحید صدوق، باب ۶۰، روایت ۲۷. نیزك: روایت ۷ و ۱۱ همین باب و بحارالانوار ج ۵، صفحات ۸۷ - ۸۸.

۴۰ - سنن ابن ماجه، ج ۱، باب القدر، روایت ۹۲.
۴۱ - جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۵۲۶.
۴۲ - بحارالانوار ج ۵، ص ۷ به نقل از خصال، و ص ۱۱۸ به نقل از ثواب الاعمال.

الإسلام: الغلاة و القدرية.^{۲۳}

دو صنف از امت من از اسلام بهره‌ای ندارند: غلات و قدریه.

۴ - در دو روایت دیگر که صدوق در خصال از پیامبر نقل کرده، نام گروههایی که وارد بهشت نخواهند شد آمده که از آن جمله «قدریه» می‌باشند (و لا قدری):^{۲۴}

ب - روایات تفسیری

روایات تفسیری بر دو قسمند: ۱ - روایات نبوی (ص) ۲ - روایات اهل بیت (ع).

۱ - روایات نبوی

در روایات نبوی، قدریه بر قائلان به جبر تطبیق گردیده است، چنانکه از آن حضرت روایت شده که فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الْقَدْرِيَّةَ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا.
از ایشان در باره قدریه سؤال شد، فرمود:

الَّذِينَ يَعْصُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَيَقُولُونَ كَأَن
ذَلِكَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَقَدَرِهِ.^{۲۵}

قدریه کسانی هستند که معاصی خدا را انجام داده و می‌گویند: این کار به قضاء و قدر الهی است.

همچنین روایت شده است که

روزی مردی نزد پیامبر (ص) آمد، رسول گرامی از او خواست تا شگفت‌آورترین چیزی را که تاکنون دیده است باز گوید، وی گفت: قومی را دیدم که با مادران و دختران و خواهران خود ازدواج می‌کردند و هر گاه به آنان نسبت به انجام این عمل ناپسند اعتراض می‌شد می‌گفتند:

«این کار به قضا و قدر الهی

است.» پیامبر (ص) فرمود:

سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَقُولُونَ مِثْلَ
مَقَالَتِهِمْ أَوْلَيْكَ مَجُوسُ أُمَّتِي.^{۲۶}

در میان امت من کسانی خواهند آمد که با اینان هم عقیده‌اند، آنان مجوس امت من می‌باشند.

۲ - روایات اهل بیت (ع)

قدریه در روایات اهل بیت (ع)، هم بر کسانی که مثبت قدر بوده و آنرا مایه جبر در افعال می‌دانند تطبیق گردیده است، و هم بر نافیان آن و قائلان به

.....

۲۳ - همان، ص ۸ به نقل از خصال.

۲۴ - خصال، باب العشرة، روایت ۱۶.

۲۵ - شرح الاصول الخمسه، ص ۷۷۵؛ الکشاف، ج ۱۰، ص ۱۰۳؛ الطرائف، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲۶ - الطرائف، ج ۱، ص ۳۴۴؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۴۷.

تفویض. اینک نمونه‌هایی از این دو دسته روایات را از نظر محققان می‌گذرانیم:

* أ - قدریه یا جبرگرایان

در روایت معروفی که از امام (ع) در مورد قضاء و قدر نقل شده است، امام اعتقاد به قضاء و قدر حتمی (منافی با اختیار انسان) را به عنوان نظریه بت‌پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس امت اسلامی توصیف نموده است:

تِلْكَ مَقَالَةٌ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ، وَخُصْمَاءِ الرَّحْمَنِ وَقَدْرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسِهَا.^{۳۷}
اعتقاد به جبر عقیده بت‌پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس این امت است.

* ب - قدریه یا مَفْوُضَه

در احادیث متعددی که از ائمه اهل بیت علیه‌السلام روایت شده، قدریه بر نافیان قدر (مَفْوُضَه) تطبیق گردیده است:

۱ - گاهی عقیده جبر با عقیده تفویض و گاهی با عقیده «قَدْر» ذکر شده و این دلیل بر وحدت عقیده

تفویض و قَدْر است.^{۳۸}

۲ - صدوق در ثواب الاعمال از امام علی (ع) روایت کرده که فرمود:
لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ وَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدْر.^{۳۹}

برای هر امتی مجوس و دوگانه پرستانی وجود دارد و مجوس این امت کسانی هستند که عقیده به قدر ندارند.

۳ - از امام رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

مَسَاكِينُ الْقَدْرِيَّةِ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ قَدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ.^{۴۰}

۴ - در چند روایت به آیه اِنَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ.^{۴۱} بر رد قدریه استدلال شده است، و با توجه به اینکه آیه، مثبت قدر است، مقصود از قدریه، نافیان قدر خواهد بود.^{۴۲}

۳۷ - توحید صدوق، باب قضاء و قدر، روایت ۲۸.
۳۸ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۵۷، روایت ۱۰۳، و ص ۱۱۶، روایت ۴۷.
۳۹ - همان، ص ۱۲۰، روایت ۵۸.
۴۰ - همان، ص ۵۴، روایت ۹۳.
۴۱ - سوره قمر (۵۴): ۴۹.
۴۲ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۱۷ - ۱۱۸، روایات: ۵۰، ۵۱، ۵۴.

۵- در روایتی دیگر آمده است که امام رضا علیه السلام فرمودند: قدریه به آیه: *إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ*. استدلال می‌کنند ولی مفاد آیه آن گونه که آنان می‌پندارند نیست؛ زیرا در ذیل همان آیه فرموده است: *وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلاَ مَرَدًّا لَهُ*.^{۵۳}

علاوه بر روایات مزبور در روایات دیگری نیز قدریه بر نافیان قدر تطبیق گردیده است.^{۵۴}

حاصل مقال

از مطالعه مجموع روایات نبوی و احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام در باره تفسیر قدریه نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱- در احادیث نبوی، اولاً قدریه به مجوس امت اسلامی توصیف شده و ثانیاً بر قائلان به جبر تطبیق گردیده‌اند.

۲- در احادیثی که از علی علیه السلام روایت شده است هم جبریه و هم مفوضه به عنوان مجوس توصیف گردیده‌اند.

۳- در احادیثی که از سایر ائمه علیهم السلام روایت شده قدریه بر

مفوضه (منکران قدر پیشین در مورد افعال اختیاری) تطبیق گردیده است. شاید وجه اینکه در روایات اهل بیت (ع) (که غالباً از امامان باقر و صادق و رضا علیهم السلام روایت شده) قدریه بر مفوضه منطبق گردیده، این باشد که چون طرفداران این نظریه، معتزله بودند که در این دوران بیشتر مورد حمایت خلفای عباسی و بویژه مأمون بودند و در نتیجه در اشاعه و ترویج آن کوشش می‌کردند، وائمه علیهم السلام نیز که در این دوره در نشر معارف و احکام الهی آزادی بیشتری داشتند، برای جلوگیری از نشر عقیده مزبور که مخالف با اصول قرآنی است، اهتمام ورزیدند.

ولی در دوران امام علی علیه السلام هر دو عقیده جبر و تفویض، کم و بیش در افکار و اذهان مسلمانان بروز و ظهور داشته و به همین جهت امام علیه السلام در مقابل هر دو عقیده موضع‌گیری نموده و با روشنگریهای

۵۳- سوره رعد (۱۳): ۱۱.

۵۴- رك: بحارالانوار، ج ۵، ص ۵، روایت ۱۳ و ص ۱۱۶، روایت ۴۹ و ص ۹۸، روایت ۵۵.

خاص خود از نشر آنها در میان مسلمانان جلوگیری نمود.

وجه تطبیق قدریه بر هر دو گروه این است که برداشت آنان از اصل قدر که از اصول مسلم اعتقاد اسلامی است، ناصواب بوده و این برداشت نادرست موجب خدشه‌دار شدن اصول مسلم دیگر اعتقادی گردید. جبرگرایان، اصل عدل الهی، و قائلان به تفویض، اصل قدرت و مالکیت مطلقه خداوند را خدشه‌دار نمودند، چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام این مطلب به وضوح بیان گردیده است. بنابراین معنی جامع لفظ قدریه که هر دو گروه مجبره و مفوضه را شامل می‌شود المخطئون فی القدر: (خطاکاران در مسئله قدر) می‌باشد.

مشابهت جبریه و مفوضه با مجوس

همانگونه که بیان گردید. در روایت نبوی معروف، از قدریه به عنوان مجوس امت اسلامی یاد شده است. اکنون با توجه به اینکه در روایات اهل بیت علیهم السلام قدریه بر هر دو گروه جبریه و مفوضه تطبیق گردیده باید دید وجه مشابهت این دو گروه بامجوس

چیست؟ وجه مشابهت مفوضه با مجوس روشن است؛ زیرا همانگونه که مجوس بر این عقیده‌اند که مبدأ شرور غیر از مبدأ خیرات است، قائلان به تفویض نیز به انگیزه تنزیه خداوند از قبایح، افعال انسان (و مخصوصاً افعال قبیح) را از قلمرو اراده و قدر الهی بیرون می‌دانند، در نتیجه انسان اگر چه آفریده و مخلوق خداوند است، ولی در ایجاد افعال خود مستقل و خود کفا می‌باشد و این عقیده شرك آلود با اصل توحید در خالقیت منافات دارد.

در مورد وجه شباهت جبریه با مجوس اموری گفته شده است؛ یکی از آنها این است: همانگونه که مجوس نکاح مادران و دختران را جایز دانسته و آن را به خدا نسبت می‌دهند، جبریه نیز افعال ناروای خود را به قضاء و قدر الهی نسبت داده و خود را تبرئه می‌نمایند، این وجه در روایات نبوی که قدریه بر مجبره تطبیق گردیده است نیز آمده است چنانکه قبلاً نقل گردید.^{۵۵}

.....
۵۵ - رك: كشف المراد، ط مصطفوی، ص ۲۴۷.



مجموعه عظیم و گرانسنگ عبقات الأنوار فی امامة الأئمة الأطهار و مؤلف کم نظیر آن، شمشیر آخته حق بر سر دشمنان، آیت بزرگ خدا، عالم سخت کوش پرسوز، میر حامد حسین هندی (۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ق)، مشهورتر از آنند که در اینجا به معرفی آنها پردازیم.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در وصف میر حامد حسین گوید:

«...من در سده های اخیر کسی را نمی شناسم که در این راه چونان او جهاد کرده و

کوشیده باشد، و همه چیز خویش را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داده باشد. چشم روزگار در سرتاسر آبادیها و اعصار، در پژوهش و تتبع، در فراوانی اطلاع، در دقت نظر و هوش، در حفظ و ضبط مطالب، کسی چنان او ندیده است.» (میر حامد حسین، ص ۱۲۱).

میر حامد حسین برای تحصیل منابع عبققات، رنج بسیار کشید و با علمای بلاد - از جمله محدث متتبع حاج میرزا حسین نوری متوفای ۱۳۲۰ - در این زمینه مکاتبه کرد. همزمان با نشر «عبقات» سیل تقریظها و نامه‌های عالمان به سوی هند سرازیر گشت و سپس تعدادی از آنها با عنوان «سواطع الأنوار فی تقریظات عبققات الأنوار» به اهتمام سید مظهر حسن در ۵۶ صفحه، در لکهنو به سال ۱۳۰۴ قمری، منتشر شد. و سپس همراه با افزودگیهای بسیار، به اهتمام مولوی سید مظفر حسین به سال ۱۳۲۳ قمری = ۱۹۰۵ م، در لکهنو در ۱۲۴ صفحه تجدید چاپ شد. در این کتاب برخی از نامه‌های محدث نوری هم درج شده اما با تلخیص و حذف بسیاری از مطالب - لایذ به مصالحی - و همراه با اغلاطی مطبوعی. اما اینک که اصل آن نامه‌ها به خط محدث نوری به دست آمده به لحاظ فواید گوناگونی که بر نشر آنها مترتب است به آن اقدام شد. چنانکه ملاحظه می‌شود عمده این نامه‌ها در باره پیدا شدن یا نشدن این و آن کتاب مهم و کیفیت تحصیل و استکتاب آنهاست، و نشانه همت والای عالمان بزرگ ما، و آینه شفاف است که تلاشها و مرارت‌هایی را که آن بزرگان متحمل شدند نشان می‌دهد، و به ما تنبه می‌دهد که در این عصر، با این همه امکانات گوناگون، برای پاسداری از حقیقت اسلام و تشیع، مسؤلیت بزرگی بر دوش داریم. این نامه‌ها بین سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵ به میر حامد حسین نوشته شده است و برخی هم تاریخ ندارد که سعی شد نامه‌ها به ترتیب تاریخی چاپ شود، و هر کدام فاقد تاریخ بوده با توجه به محتوای نامه‌ها در جای مناسب خود قرار گرفته است.

و از کم و کیف و سرنوشت کنونی جواب میرحامد حسین به این نامه‌ها عجاله اطلاع دقیقی در دست نیست.

در چند مورد که کلمه‌ای خوانده نشده - و در يك مورد به خاطر ملاحظاتی -

بجای آن سه نقطه گذاشته شد و تصرفی جز در رسم الخط بعضی کلمات صورت نگرفت. چنانکه می‌دانیم سابقاً «ای» - در مثل «رساله‌ای» - را نمی‌نوشتند و این کلمه را به صورت «رساله» می‌نگاشتند با اینکه به صورت «رساله‌ای» خوانده می‌شد. مع ذلك در چنین مواردی که کلمه «ای» اضافه شده، آن را بین دو قلاب [] نهاده‌ایم.

نامه شماره ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض عالی می‌رسانم: إنه قد ألقى إليّ كتاب كريم من السيد العالم العليم حامي الدين و ماحي بدع المشركين - أطال الله بقاءه و رزقنا لقاءه.

از سال ملاقات تا کنون، طالع این عاصی چنین شد که غالب عمر در سفر می‌گذرد، لهذا از بسیاری از فیوضات که من جمله آنها اظهار حیات به آن جناب باشد محروم هستم. مکرر خواستم ثبت بعضی از کتب را بفرستم موفق نشدم، اگر چه حقیر غالباً در صدد تحصیل کتب قدیمه فرقه ناجیه‌ام، لهذا بحمدالله بسیاری به دست آمد خصوص از اخبار و تفسیر؛ ثبت بعضی را که احتمال نبودن در آنجا بود ارسال حضور شد. «مناقب کنجی» حاضر، اگر چه صفحه [ای] از اول و قدری از اواسط ساقط، و در سامره هم کاتب نیست؛ و لکن به التماس، بعضی از فضلا را راضی کردم، مشغول نوشتن است به وعده جلدی از عبقات که جناب [عالی] ارسال دارید. ان شاء الله تعالی تا ماه شعبان تمام شده ارسال حضور خواهد شد.

و اما کتاب رجال از جبل عامل غیر از «أمل الآمل» نسخه [ای] ندارم، نعم کتاب «ریاض العلماء» که در ده مجلد است: پنج از آن، احوال علماء خاصه، و پنج از عامه، تألیف جناب فاضل میرزا عبدالله افندی، تلمیذ علامه مجلسی؛ پنج جلد از آن، از مسوده نسخه اصل به دست آمد، به زحمت استنساخ شد: بعضی از خاصه و بعضی از عامه. در کتب احوال علماء به منزله «بحار» است در کتب اخبار. ترجمه خودش را نوشته ارسال داشتم. موجود باید قریب شصت هزار بیت باشد. در نجف اشرف خط قابل قرائت، از هزاری سه قران کمتر میسر نمی‌شود، چنانچه رأی

شریف مستقر شد اعلام فرموده در انجام این مرام حاضر.
از جناب مولوی ارشاد حسین سلمه الله تعالی تا حال خبری نشد. زمان
شرفیابی مکه معظمه در ذی القعدة ماضیه، جلد سابع عشر «بحار» به انضمام «معالم
العبر» تألیف حقیر به توسط جناب نواب نوازش علی خان ارسال خدمت شد. در
مکه مذکور داشتند که ارسال داشتند، اشاره از وصول آن نبود. دیگر [کتاب]... در
نبودن حقیر، نسخه جناب عالم شیخ فضل الله همشیره زاده سلمه الله به توسط
جناب عالم حاجی شیخ علی محلاتی ساکن بمبئی خدمت عالی فرستادند. کتاب
کبیر داعی مسمی به «دار السلام فیما یتعلق بالرؤیا و المنام» که قریب پنجاه هزار
بیت شده در تهران مشغول طبعند.

و حال، حقیر مشغول مستدرک و سائلم. کتبی که در نزد جناب شیخ حر نبود،
به دست آمد. به همان ترتیب مشغولم. البته دعا خواهید فرمود که خداوند اعانت
فرماید. چنانچه حقیر فراموش نکردم.
از کتاب «کشف الحُجُب و الأستار» اثری ظاهر
نشد. نمی‌دانم کارش به کجا رسید، در هر حال بی‌دیدن «ریاض» البته
نقص دارد.

جلد «عبقات» که سابق مرحمت فرمودید رسید، بنقد منتظر جلد موجود و
جلدی هم به جهت کاتب «مناقب کنجی».
جلد اول «استقصاء» به دست آمد، از دوم آن در اینجا نسخه نیست.
مختارید، در هر حال منتظر فرمایشات هستم. من العبد الحاج میرزا حسین نوری.

نامه شماره ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رسانم، روز گذشته که ششم ماه شعبان المعظم است از
کربلا مراجعت کردم، و به زیارت تعلیقه سامی و نامه گرامی مشرف شدم شاکر و
مسرور. خداوند دعای این رو سیاه را در حق آن قبله معظم قرین اجابت فرماید،
و این وجود شریف را از مکاره و امراض و مصایب و مکاید ابناء دهر، مصون و

محروس دارد.

تتمه جلدین «ریاض» حاضر، با فهرست کتب صنیع الدوله، که از طهران فرستادند. مجال تنقیح نشد، عین آن با اجزاء «ریاض» تسلیم یکی از اَجِبًا شد که در اول اوقات امکان، ارسال دارد. خط جلد ثانی مناسب میل نشد. امر کتابت به نحوی صعب شده که این مقدار به صعوبت به دست آمد. إن شاء الله از سامره، صورت مخارج آن ارسال می شود که به جناب مولوی نیاز حسن برسانید.

«اربعین خزاعی» در ماه گذشته به توسط حاجی عبدالهادی خان کابلی ارسال شد. در این سفر اربعین محمد بن ابی الفوارس در اینجا به دست آمد، چنانچه مایل باشید نسخه شود، از قدمای عامه است. در عرایض سابقه مکرر عرض کردم که ذمه جنابعالی از تتمه «عبقات» بریست، باز بی لطفی فرموده ارسال داشتید، هنوز نرسیده [ه]، چنانچه برسد امانت است، در هر مصرف که معین بفرمایید صرف خواهم کرد. غیر از صحت و سلامت مزاج شریف، مقصد و مطلوبی نیست. نقض عثمانیه ابن طاوس بزحمت محلش پیدا شد در دست غیر اهلش، هر تدبیر کردم در آن چند روز به وصالش نرسیدم، باز بعضی را معین کردم که بگیرند. خداوند این خلق را انصاف و شعور، کرامت فرماید. ضعف دین تا به اینجا رسیده که در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی از اهل علم، از کتابی که در آن تقویت دین است، مضایقه می کند. جنابعالی به همت عالیه میل دارید که از بلاد بعیده تحصیل کتب مناقب شود.

ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي أَكْنَافِهِمْ لَمْ يَبْقَ إِلَّا شَامِتٌ أَوْ حَاسِدٌ

مجدداً عرض شود که امروز اربعین محمد بن ابی الفوارس الحمد لله مال حقیر شد، به همراه می برم سامره، ان شاء الله تعالی به هر قسم است نسخه برای جنابعالی کرده می فرستم. امروز عازم.

جناب مستطاب آقا زاده معظم را - عَلِمَ اللهُ - دعا گو هستم و خواهم بود. یکی از اعیان علما که از اقارب و اهل بلد بود، خبر فوت او رسید. بسیار پریشان حواسم، معتزدم از پریشان نویسی.

من العبد حسين النوري في مشهد الكاظم عليه السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم

دو نسخه «حدیث منزلت» که جناب مستطاب عماد الملة و الدین و ناصر الإسلام و المسلمین مؤلفه مولانا الأجل میر حامد حسین اُدام الله علاه از لکهنو فرستادند به توسط جناب مستطاب عمدة العلماء العظام آقا میرزا محمد همدانی سلمه الله تعالی به این احقر عباد حسین نوری در سُرْمَن رَای رسید. فی ربیع الثانی ۱۳۰۱ و این قبض در ده نسخه است.

بسم الله الرحمن الرحيم
 بعضی وقتها میسراند که در یکجا قبل از این که کتاب مجدداً به شرط جناب
 حاج شیخ محمد کشمیری ارسال خدمت شد و مطابقت در آن خط بود
 از آنجا که عظام و مولیان کرام و فضلا و قدام و لایسینا حرمین و لایسینا حرمین
 جواب آنها هم و اکنون هر سه جناب لای حجه و السلام و ام طله مرقوم فرمودند
 دیگر اتفاقاً حضور مبارک شد و چون در دفتر ایند جناب جناب عالی مطوع
 دیگر در بیانست که اینجانب در اینجا مطلب و منافاتی با همیاط ندارد و تبیین
 فرمایند امروزی خطی از نزد رسید بشارت پیدا شدن چند کتاب از
 عامه در آن بود سابقین خاتلی مشاب این شهر آشوب اربعین خوارزی
 عالیه در تدریس کتاب آنها در اینجا امید با عانت اجداد طاهرین شاکست الله
 علیهم سبب ان فراهم بیاید خطی در جوف است صاحبان جناب
 عندهم لایسینا حرمین و لایسینا حرمین و لایسینا حرمین و لایسینا حرمین
 روح مملو همان شیخ رضی غایب معاً که شرح حال ایشان در نامه منشوران
 معنی الیه از جمله علماء و فضل فاضلین و مدد حاصلین جناب عالی مکرر خواسته
 بر سلی خود را اندر کند حال این عزیزم مرقوم شد و چون که نام آن
 در دفتر همین جبت فرود و در یک کلمه جواب ایشان را منتظر فرمایند خدمت

تصویر نامه شماره ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

أفاض الله تعالى على سيدنا و عمادنا و ظهرنا جمال الملة و سيف الدين بركاته التامة العامة الكاملة الشاملة، و جعله في دُرُوعه الحصينة التي جعل فيها محمداً و آله صلوات الله عليهم.

به زیارت نامه نامی و کتاب سامی مشرف شدم، چه عرض کنم که چه قدر زاید از اندازه و قابلیت این عاصی، لطف و مرحمت فرمودید. به خود نظر می‌کنم خارج از دایره اهل علم، و در فراست جنابعالی تأمل می‌کنم فی الجمله، امیدوار که شاید خداوند مرحمت فرموده به حسن ظن جنابعالی رفتار فرماید، و از همان شراب طهور که به سر کار چشانده شربتی در دل تباہ ریزد.

فقره کتب مرسوله قریب بفرنجی شد. پس از وصول خط مدتی گذشت، مطالبه کردم. جناب میرزا محمد همان نسخه «منزلت» را فرستاد، باز نوشتم و مطالبه باقی را کردم، پس ثانی «استقصاء» وقفی فرستاد که به کاتب کنجی دهم، و این که دو جلد عباقت را برای من فرستادند. متعجب از سر کار که غرض از توسیط ایشان در این کار و سبب آن چیست؟ ایشان آنقدر مشاغل خارجه دارند که ابداً به این عوالم ربطی و به این کتب کاری و به علما راهی ندارند. از تاریخ مطبوع در بمبئی باید استظهار فرموده باشید عالم ایشان را و آنکه با چه رقم محشورند.

الحاصل، خط مبارك را چند روز قبل فرستادم، هنوز خبر نیامد. من بعد اگر مرحمتی می‌شود به همان نحو نزد مقرب الخاقان بفرستید، خود ایشان بهتر و زودتر می‌فرستند.

از وصول کنجی اشاره نفرمودید قدری متزلزل شدم، إن شاء الله از روی نسیان بوده.

«طبقات» سید علی خان ربطی به «سلافه» - که غرض جز بلاغت نبود - ندارد، و اسم این کتاب «درجات الرفیعة فی طبقات الامامیة»، فی اثنا عشر [کذا] طبقة (۱۲):

۱- في الصحابة؛ ۲- في التابعين؛ ۳- فيمن روى عن الأئمة عليهم السلام؛
 ۴- في سائر المحدثين و المفسرين و الفقهاء؛ ۵- في الحكماء و المتكلمين؛ ۶-
 في علماء العربية؛ ۷- في الصوفية؛ ۸- في السلاطين؛ ۹- في الامراء؛ ۱۰- في
 الوزراء؛ ۱۱- في الشعراء؛ ۱۲- في النساء. خَرَجَ مِنْهُ الْأُولَى وَ شَطْرُ مِنَ الرَّابِعَةِ وَ
 قَلِيلٌ مِنْ ۱۱.

و عمدہ غرض، اصلاح خرابی صاحب «مجالس» است كما قال في
 ديباجته: «و لم أقف على كتاب وافٍ بهذا الغرض أي جميع طبقات الشيعة إلا
 مجالس المؤمنين، و هو غير نافع - إلى أن قال: - و أما ثانياً فلأنه جاء بالطم و
 الرم، و لم يُعَيِّرُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الجِسمِ، فَأَفْسَدَ السَّمِينِ بِالغَثِّ وَ رَقَعَ الجَدِيدَ بِالرُّثِّ،
 وَ أَدخَلَ الدَّخِيلَ فِي الصَّرِيحِ، وَ جَمَعَ بَيْنَ الصَّرِيحِ وَ الجَّرِيحِ، وَ عَدَّ مِنْ أَصْحَابِنَا
 مَنْ لَا يَنْزِلُ بِفَنَائِهِمْ، وَ لَا يَسْقِي مِنْ إِنْائِهِمْ، وَ أَهْمَلَ ذِكْرَ جَمَاعَةٍ مِنْ مَشَائِخِنَا هُمْ أَشْهُرُ
 مِنْ أَنْ لَا يَعْرِفُوا وَ حَاشَاهُمْ أَنْ يَكُونُوا نَكَرَاتٍ فَيَعْرِفُوا فَحَرَكَ مِنِّي هَذَا الاسْتِدْرَاكُ
 إِلَيْهِ».

از نجف هنوز خبر نرسید، نسخه خودم [را] مثل اغلب کتب دیگر در عجم
 نگاه داشتند به گرو که داعی بر گردم، محتاج به نسخه دیگران شدم. در دو ماه قبل
 نوشتند که هنوز نداده، باز واسطه دیگر گرفتم، إن شاء الله گرفته، مشغولند، غرض،
 آن وجه [ظ] به کتاب ریاض به کار نمی خورد اگر مشغول شده باشد.
 ثبت کتابخانه مشهد رضا علیه السلام را فرستادم مجال استنساخ نشد،
 ملاحظه بفرمائید، اگر محتاج نشدید محبت فرموده بفرستید، خالی از غلط نیست،
 و اشتباه نسبت که از بی سوادی کتابدار است.

«فَرَّقَ نُوْبَخْتِي» نیز ارسال شد؛ با قدری از اول «مقایس»، دفتر کتب چاپ
 تهران در اینجا میسر نیست از آنجا طلبیده إن شاء الله خواهد رسید.

اولاد مرحوم شیخ عبدالحسین به تهران رفتند. کتبشان در کربلا و نجف، آن
 هم پس از آمدن یا مشرف شدن حقیر به نجف خواهد رسید. در وقت حراج کتب
 مرحوم حاجی ملا باقر کتابفروش، حقیر در عجم بود و إن شاء الله پس از مشرف
 شدن نیمه شعبان، به دفتر کتب او که فروختند رجوع می کنم که معلوم شود کتاب

مرقوم را که خریده، شاید رد یا استنساخ میسر شود. کتاب شرح اخبار قاضی نعمان مصری صاحب «دعائم الاسلام» در این ایام پیدا شد در کاظمین، هنوز به دست نیامد، خوب کتابی است، قلیلی نقص دارد، نمی‌دانم در آنجا نشانی از او هست یا خیر؟ غیر از رساله عصمت و رجعت شیخ احمد، دیگر کتابی از ایشان به نظر نرسید در غیبت، اگر مقصود همان است تحصیل چاپ آن ممکن، اعلام فرموده بفرستم، و اگر غیر آن است محتاج به رفتن خودم است به کربلا إن شاء الله تعالی. از تاریخ بیرون آمدن از نجف اشرف از فیض کتب محروم شدم و عمده سبب اختیار این مکان، حفظ از شرور است، که الآن نهایت آمال و امانی است. داعی را ابداً معینی به قدر پیدا کردن یا نوشتن یا تصحیح يك خبر نیست. تمام اینها را - مضافاً الی تحصیل اصل کتاب با هزار زحمت - خود باید بکنم و با این حال راضیم که آسوده باشم و میسر نمی‌شود، و این با آن خیال جنابعالی خیلی تباین دارد. عصر اگر عصر صفویه بود معلوم می‌شد. والحمد لله علی کل حال و الی الله المشتکی و علیه الاتکال.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از نوشتن آن صفحه جناب مستطاب مولوی نیاز حسین [کذا، ظ حسن] آیده الله وارد شدند، شرف ملاقات حاصل، در باب «ریاض» گفتگو شد. هفتاد روپیه حواله فرمودند برای استکتاب، والحمد لله علی حل هذه العقدة. اگر اصل نسخه وقف نبود می‌نوشتیم که مجزاً کنند که زود تمام شود و لکن جرأت نیست، إن شاء الله تعالی به برکت اجداد طاهرین سرکار علیهم السلام نهایت اهتمام خواهد شد، و هر قدر از اجزاء درآمد، ارسال خواهد شد. نسأل الله تعالی التوفیق.

چه عرض کنم که چه اندازه متحسرم از عجز از خدمت و اعانت جنابعالی که خدمت به اُس اسلام است. در این مدت تحصیل کتب، کمتر به فکر تحصیل آن رقم کتب بودم، تمام هم در پیدا کردن کتب قدما بود و الا میسر بود. در این سفر که از تهران مراجعت کردم، تحسیر احدی بیش از مؤلفین «نامه دانشوران» نبود که

تازه ملتفت شدند و در بسیاری از موارد مستمداً بودند، خصوص رئیس اربعه جناب آقای شیخ مهدی قزوینی که الحق خیلی با فضل و کمال است، مشروحاً به ایشان می‌نویسم. از کتاب «تقلیب المکاید» خلد آشیان‌والد اعلی‌الله مقامه - در جلد ثانی در احوال ابن ابی الحدید نقل کردند و اسم بردند با اسم جنابعالی که داعی نشان دادم. و حال اگر ترجمه علمای آن بلدان برسد اولاً خود داعی محتاج، خصوص اگر رشته اجازه از ایشان به دست آید؛ چون جماعتی اصرار دارند مختصری ك «اللؤلؤة» نوشته شود، و اگر نزد داعی باشد به ادنی مناسبت نقل خواهم کرد که اسامی شریفه ایشان باقی، و زحمتشان بر علمای ایران معلوم شود. البته ارسال خواهید داشت، و ثانیاً مؤلفین «نامه دانشوران» خیلی ممنون. در این بسته دفتر کتب صنیع الدوله را - که رئیس مجلس آن جماعت شده از جانب دولت پس از فوت شاهزاده اعتضاد السلطنه - که حاوی تمام کتب چاپی تهران و غیره است خواسته إن شاء الله تعالی خواهد رسید. و از قرار مکاتیب چند روز گذشته باز در صدد بردن حقیرند به آنجا، هنوز رأی مستقر نشده و مصالحش بر مفاسدش در نظر، رجحانی پیدا نکرده. هر چه شد عرض خواهم کرد، در هر حال امسال نخواهد شد.

«سر العالمین» غزالی را خیلی طالب دیدارم هنوز میسر نشد. در «استقصاء» اشاره به وجود دو نسخه آن فرمودید، راه وصول به آن را جنابعالی بهتر می‌دانید. ادام الله تعالی آیام سعادتکم بمحمد و آله علیهم السلام.

من العبد المذنب حسین النوری ۶ جمادی الأولى ۱۳۰۱.

نامه شماره ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد اول و دوم «عبقات» که جناب مستطاب جمال الملة و الدین و ناصر الاسلام و المسلمین السید الأجل میر حامد حسین آیده الله تعالی از هند فرستادند به جهت کاتب کتاب «کنجی شافعی» رسید، و به ایشان تسلیم شد. تحریراً فی ۱۵ ذی القعدة ۱۳۰۱.

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رسانم که إن شاء الله تعالی در ظل عنایت خاصه الهیه، مصون و محروس از شر ناس و نکبات دهر بوده، پیوسته مشغول باشید به سد ثغور مسلمین و حفظ بیضه دین از تطرُق اوهامِ شیاطین موقفاً، منصوراً، مؤیداً، مسدداً، بمحمد و آلہ علیهم السلام.

به توسط جناب مستطاب مولوی نیاز حسن سلمه الله عریضه با پاره [ای] اجزاء ارسال شد. و من أعجب الأعاجیب آنکه جناب ایشان در نجف اشرف مشافهه فرمودند: نسخه حدیث منزلی جناب ایشان - یعنی سرکار عالی - به جهت تو فرستاده در کربلا است. داعی قبل از ایشان آمدم که به جهت عاشورا در سامره باشم، ایشان ماندند و پس از ورود، مراسله جنابعالی رسید متضمن ارسال دو نسخه به توسط ایشان. چند ماهی طول کشید تا مشرف شدند مطالبه کردم، فرمودند: در کاظمین مانده در مراجعت می‌فرستم. و پس از مراجعت الی حال اثری ظاهر نشد. گویا آن هم مثل سایر خیرات والده مختار الملك مختص کربلا شد که در اینجا ابدأ بروزی نکرد. غرض، خیلی جای حیرت است که جناب ایشان با سابقه لطف و محبت و ارجاع زحمت استکتاب «ریاض» این مقدار خیر که ادای امانت باشد از ایشان به من نرسید، حال قیاس بفرمایید اعانت دیگران را. الحاصل، شقشقه هدرت.

«طبقات» بحمدالله تمام شد رسید با چند جزء از «ریاض» اگر چه کم بود. ولكن به همین نحو ارسالش بهتر است. و جناب مولوی فرمودند که بفرستم بمبئی نزد حاجی سلطانعالی [کذا] تاجر. ولكن چون مقصود اصلی سر کار بودید إن شاء الله امضا خواهند فرمود و من بعد نیز چنین خواهم کرد، دیگر جنابعالی به ایشان اعلام خواهید داد و امضا خواهید گرفت و گله خواهید فرمود.

نسخه «ریاض» موجود از سواد بیرون نیامده بود، در بین سطور در بسیاری از جاها بیاض بود به این نحو: ثم أقول، یا: و قال، و هكذا و چیزی نبود، و خیال

داشت که بنویسد و نشد، و مکرر بسیار. و بعضی مطالب در حاشیه جای ربطش معلوم نبود. با این همه خرابی بزحمتی نوشته شد، غرض، محل ایراد نشود که معذورند، إن شاء الله تعالی بزودی تمام می‌شود، دو کاتب مشغولند. اما مخارج «طبقات»: عدد اجزاء چهارده جزء و نیم، جزوی ۸۸۰ بیت تقریباً، هزاری چهار قران عربی، مجموع پنجاه و هشت قران عربی، قیمت کاغذ سه قران عربی، جمع آن به قران عجم هفت تومان و دو قران الا دو قمری[؟]. به توسط نواب عظیم الشان نوازش علی خان دام اقباله رسید چهار تومان، الباقی سه تومان و دو قران. به جناب مستطاب عالم فاضل آقا شیخ مهدی العبد الرب آبادی سلمه الله که از فضلی اربعه مؤلفین «نامه دانشوران» است و رئیس و مقدم ایشان، و در فضل و کمال و خلق و تقوی ممتاز، ابلاغ فرمایش سرکار عالی شد، جوابی مرقوم فرمودند در جوف است ملاحظه خواهید فرمود. چنانچه در ارسال حالات اعلام علماء آن حدود تعجیل می‌فرمودید بهتر بود.

من العبد المذنب حسین النوری الطبرسی فی لیلة ولادة امیر المؤمنین علیه

السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض می‌دارد که داعی نسخه [ای] از «ریاض» برای خود می‌نویساندم در این حال که بنای آن چند جزو تازه نویس برای جناب مولوی نیاز حسن آیده الله شد حسین حسین کردم که ایثار بر نفس کرده آنچه برای خود داشتم نیز به ایشان بدهم خوفاً من حوادث الدهر، لهذا شانزده جزو و نیم از جلد دیگر ارسال خدمت شد پس از نیل مقصود آنچه رأی مبارک مستقر شد عمل خواهید فرمود. همانقدر شود که از ایشان وصول یا امضائی برسد به حسب تکلیف ظاهر شرعی، در هر حال جنابعالی اعرف و ابصرید. و فقره اغتشاش نسخه اصل و تکرار و اسقاط در این جلد بیشتر است.

والسلام علیکم.

کلام با نثره برزق باشد حالت اینم در نجوم و کیمیا و تفسیر و خود و مدرس و کس از علماء جماله ترجمه اوران
 کتاب کفایه در آن که غنای جویست بر نقد احوال و تالیف خواجه عبدالحق بن محمد که قریب از نیم و تفسیر هر چه
 مقاسم از نثره با ترجمه خود در هر چه از علم و کیمیا و تفسیر و این همه قضایف حضرت محمد از خداوند تفضل
 کتب ۴۱۰ و جواب سایر مطالب که از اینها من چون حال مرکب است روان است و خود در جمع حرکت حوس
 حوس منم بعد اول کتاب عقبات از راه برت برت بیاید در این سفر در خدمت حاجت طلب حاجی حسین
 واقف بر این است که دریم بیار عمل جناب حضرت کفایت الوصول الی سعاده و در نه عقل اجمالی و در و این خوف
 قطعه از عرب در کتب مردم تفسیر و کلام از احوال جهان باشد تا حدیث است سید الشهدا و سید مرتضی
 چهارم منظم است این کتاب از کلام این کتاب تفسیری است فواید طریقه خریه دارد و در اثر تشریح است سید
 خواجه نام کتاب باشد باید که تفسیر از بعد از تعلیم و کلامی را با کجا بیاورم که باطل معقول شود کتاب
 نقض علماء امروز در رسم است شرح طریقه است امید دارم جز برت بیاید در این سخن بعضی برید از هزار
 مرکز صواب این کتاب کتاب معقول دارد که هم از پنج گفته قدیمه واحدی با هزاره ندارد و بعد از این از اینها تفسیر
 از نثره شرح مفید که از کتاب فرودید این چند رساله در اینجا موجود است رساله شهنشاهی و رساله اولی
 رساله علمه تمام رساله مسائل مکبری با فیر ایضا بنام مدینه علم از فروع حین و الهه هارا تا نون مغرود است
 مردم و کلامی که در اینها که از کتب به با هم در هر دو به حرف که بجهت تحصیل او که با حرف که در هر دو است و
 در کتب تفسیر به هم حاجت سید عالم است در جواب خطاب سید عالمی که برادر زاده مردم سید محمد است
 جامع صوره ۱۰ هزاره حین بلکه قدری از جناب است از اینها نیز در حین است که در این سخن است در اینها
 این کتاب است اوامر است امام معادکم و خدا تکم بحمد الله
 من عبد الله بن حسین النوری
 غفر له

تصویر نامه شماره ۱۰

نامه شماره ۷ بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می‌رسانم که از ماه مبارک رمضان گذشته تا چند روز قبل به زیارت تعلیق

شریفه مشرف نشدم تا این که جناب سید معظم خالوی جناب آقا سید مرتضی کشمیری سلمهما الله تعالی وارد شدند و معه «سر العالمین» و رساله شیخ مفید و خط مختصری از جناب آقا زاده معظم آیده الله تعالی که کاشف از اختلال مزاج شریف، در عین مسرت سبب حزن و اندوه شد. صد حیف که استعداد و قابلیت تحصیل نکردم که مترقب استجابت دعاها باشم که از برای سلامتی مزاج مبارک جنابعالی در حرماهای مطهره کردم. بنقد يك بسته تربت اصل - که از قبر مطهر، یکی از اخیار علما در این سنوات برداشته - دادم به جناب سید مومنی الیه که إن شاء الله تعالی به سلامتی رسانده از آن میل کنید که فیه شفاء للناس.

اربعین خزاعی را مجدداً دادم بنویسند، قدری مانده إن شاء الله تعالی تا مراجعت جناب سید از نجف اشرف، در کاظمین به ایشان می‌رسانم که برساند. اوثق از ایشان به نظر نیامد.

جلد تشبیه «عقبات» ادام الله ایام برکات مؤلفه رسید. از وصول تتمه «ریاض» و اربعین محمد بن ابی الفوارس اشاره فرمودید.

خطی جناب مستطاب آقا شیخ مهدی مؤلف «نامه دانشوران» نوشته چون غالب مطالب آن متعلق به جنابعالی بود عین آن ارسال خدمت شد مطالعه فرموده جواب آن را لطف فرموده. عمده، فهرست کتب و تألیفات سرکار را خواسته، خیال ترجمه اسم مبارک جنابعالی دارد، البته زود بفرستید.

فقره صوم و صلاة مرقوم فرمودید، چنانچه قابل باشد - که وجه صلاة اقل دوازده روپیه یا یازده کمتر نباشد و صوم پنج یا چهار روپیه باشد - بفرستند؛ چون [به] کسانی که بتوان به ایشان اعتماد کرد، - خصوص از اهل علم - کمتر از این نمی‌توان داد و نمی‌گیرند. فقره سیزده روپیه که سابق مرحمت کردید مکرر جسارت کردم که جنابعالی بریء الذمه اید، حقیر طلب ندارم، و حال در نزد حقیر به عنوان قرض است، هر چه دستور العمل می‌دهید عمل شود و اگر اذن می‌دهید بفرستم.

فقره خطی که بعضی خدمت جنابعالی نوشتند به انتساب با [کذا] این داعی، هیچ نفهمیدم کی بود و چه نوشت، اطلاعی ندارم خدا نکند خلاف قاعده کرده باشد، و جسارتی نموده باشد.

از رساله کافیّه شیخ مفید تا حال چند نفرند که ملتزم شدند بفرستند هنوز نفرستادند، وضع خلق برگشته و باب اعانت بر برّ و تقوا مسدود، داعی باید واحده جذا.

و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی.

من العبد حسین النوری.

ارباب شایقین به مؤلفات جنابعالی بسیار، و لکن جمعی که بنای انتفاع دارند و خواهش دارند و اسباب ترویج و نشرند به اسامی بعضی فعلاً اشاره می‌رود:

[۱-] جناب شریعتمدار حاجی میرزا ابوالقاسم کلباسی در نجف اشرف.

[۲-] جناب شریعتمدار آقا سید محمد سید حیدر در کاظمین مخصوصاً محل ابتلایند با عامّه بغداد.

[۳-] جناب شریعتمدار حاجی سید اسماعیل اصفهانی خلف جناب سید صدر الدین عاملی در کاظمین یا سامره.

[۴-] جناب شریعتمدار حاجی میرزا فضل الله شیرازی در شیراز، خیلی التماس کردند و مروّجند، کتاب ایشان در بمبئی به امین التجار برسد، می‌رساند.

[۵-] جناب مستطاب میرزا ابوالفضل پسر مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم تهرانی حالیه در سامره.

[۶-] جناب مستطاب آقا میر سید حسین قمی ایضاً در سامره.

[۷-] جناب شریعتمدار شیخ فضل الله نوری، أجلّ تلامذه جناب میرزا دام ظلّه در تهران.

[۸-] جناب مستطاب شریعتمدار حاجی شیخ محمد حسین اصفهانی خلف مرحوم حاجی شیخ محمد باقر، حالیه در نجف اشرفند.

[۹-] جناب مستطاب شریعتمدار حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی در کربلا.

اگر از هر نسخه، نسخه [ای] به جهت جناب عیاد الاسلام حاجی ملا علی کنی که امروز شخص اول علمای ایران است [فرستاده می‌شد] بسیار مناسب بود، و بسیار شایق این گونه تصانیفند، و بهتر از همه در مقام ترویج، چنانچه به توسط حقیر باشد بهتر است. ادام الله تعالی آیام سعادتکم.

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رسانم که تعلیقۀ آفتاب طلّیعه رسید و به زیارت آن مشرف شدم. حقیقۀ چون مُنبئی از صحت مزاج جنابعالی اُدام الله تعالی برکاته بود - که نهایت انتظار داشتم که مطلع شوم - الحمد لله مسرور و خورسند شدم.

در ماه رجب «اربعین خزاعی» که مجدداً نوشته و مقابله کردم ارسال حضورِ باهرالنور شد، با ثبتِ اسامی بعضی از کسانی که نهایت شوق و میل به تصانیف جنابعالی دارند، و خطِ جنابِ فاضل شیخ مهدی مؤلف «نامه دانشوران» در جوفِ خطِ حقیر ارسال شد، خداوند اعانت فرماید که رسیده باشد.

کتب در بمبئی به جناب حاجی شیخ علی محلاتی برسد، در بوشهر تاجری را معین کردم که نزد او بفرستد که از آنجا آسوده متفرق شود.

فهرس رضوی تاکنون نرسید، همی ندارد. «شرح اخبار» ظاهراً تمام از طرق عامّه باشد، امتیازی ندارد چون اسم کتاب نمی‌برد، و لکن از سیاق معلوم می‌شود. چون ماه مبارک است مجال نیست، این شاء الله تعالی بلکه خداوند توفیق دهد تمام آن را نسخه کرده، ارسال دارم اللهم وفقنا.

از رسائل مفید، رساله غیبت، رساله تفضیل، رساله احکام النساء را ندارم، باقی موجود است. چنانچه لطف می‌شد با یک نسخه «عمدة الطالب» که از قرار مسموع در آنجا به طبع رسیده.

کتاب «کلمه طیبه» حقیر را در بمبئی مشغول طبعند، ظاهراً تا آخر شوال تمام شود، نوشتم دو نسخه خدمت جنابعالی ارسال شود: یکی از سرکار عالی و دیگری از آن جناب مستطاب شامخ الألقاب آقا سید محمد کابلی متخلص به حاذق آیده الله.

جلد اول «عبقات» هنوز به دست حقیر نیفتاده.

خدمت آقا زاده لازم التکریم سلام می‌رسانم اُدام الله توفیقه و جعله ممن ینتصر به لدينه و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

جلد ششم به توسط راجه میر باقر حسین رسید شکر الله تعالی سعیکم.

من العبد حسين النورى في ١١ شهر رمضان.
نقض عثمانیه فراموش نشده، پیوسته سفارش می‌کنم و متعهد می‌شوند هنوز
ابراز نکردند، هَدَاهُمُ اللَّهُ.

نامه شماره ٩

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رسانم که در ماه مبارک گذشته عریضه نگار شدم با تقریظی غیر قابل، و به توسط جناب حاجی شیخ علی محلاتی سلمه الله ارسال فیض حضور مبارک شد. چند روز بعد از آن، جناب مستطاب مولوی نیاز حسن دام تأییده مشرف شد، اولاً الحمدلله از جناب ایشان آسوده شدم، و ثانیاً کتاب «نجوم السماء» که از بعضی تلامذه جنابعالی آیده الله تعالی است لطف فرمودند، بسیار مسرور شدم، الا آنکه صفحه دوم کتاب با سیم، ابدأ مربوط نیست، از وسط نیست که احتمال افتادن از دست صحاف یا راقع برود، در مطبع عیب کرده. و بعضی جزئیات به نظر رسید که مجال عرض نیست که من جمله تعدد میرزا محمد تقی الماسی است در آنجا، و حق آن است که با میرزا محمد تقی شمس آبادی که یکی از محلات اصفهان و مسکن ایشان بود یکی است، کما شرحناه فی کتاب «الفیض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی» یقرب من اللؤلؤة، و الآن در ظهر مجلد اول «بحار» مشغول طبعند در تهران.

عجالةً غرض از تصدیع، دو مطلب است:

اول: آن که کتاب «قصص [العلماء]» در نزد علماء ایران مخدوش و معیوب و مجروح است، حتی آنکه وقتی بنا بود جمع کنند و اِتلاف کنند از کثرت اکاذیب صریحه و اشتباهات واضحه، و جرحی که از علمای اعلام کرده. لا محالة، در نقل از آن کتاب اقتصار بر معلومات یا تصانیف شود، از باقی حکایات و قضایای آن اعراض کنند که باعث بی‌اعتباری آن نشود.

و ثانیاً: حقیر در آخر جلد اول «دارالسلام» که مقصور است بر ذکر منامات صادقۀ علماء و صلحا و اخیار، رؤیایی از مرحوم والد نقل کردم و به آن مناسبت

ترجمه احوال ایشان را کردم، چنانچه در چند مورد چنین کردم، حال صورت آنچه در آنجا نوشتم بعینها ارسال فیض حضور شد، که اگر صلاح دانید در جلد دیگر آن ضبط نمایند، و اِلَّا فَا لَأْمُرُ الْعَالِي مُطَاعٌ.

دو مجلد کتاب «کلمه طیبه» نوشتم جناب حاجی شیخ علی خدمت جنابعالی بفرستد و اگر بیشتر بخواهید بطلبید، نوشتم بدهند. اَدَامَ اللهُ تَعَالَى أَيَّامَ افَادَاتِكُمْ.
من العبد حسين النوري في آخر شوال ۱۳۰۳.



تصویر نامه شماره ۹

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رسانم که دورقیمه کریمه در کاظمین علیهما السلام رسید: یکی در وقت رفتن به کربلا به جهت زیارت عرفه، و دیگری در اواخر محرم در وقت مراجعت. الحمد لله على السلامة و التوفيق.

مجلدات «تشبیه» دو ماه قبل رسید، يك جلد فرستادم طهران به جهت جناب مستطاب مؤلف «نامه دانشوران» و سه جلد در اینجا به اهله رساندم. حال دستم خالی است، به جهت جناب شریعتمدار حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی که حالت ایشان به همان نحو است که مرقوم فرمودید بسیار شایسته و سزاوارند، و الحق از امثال خود امتیاز دارند.

در خط سابق وصول چهار مجلد را نوشتم که به توسط جناب حاجی شیخ علی محلاتی مرحمت فرمودید، و لکن فهرس کتابخانه رضوی نرسید و لکن همی نباشد جناب‌عالی را. مرحوم حاجی ملا باقر کتابفروش در زمانی مرحوم شدند که حقیر در ایران بودم و فوراً تمام کتب او را فروختند، جزقطعه [ای] از «خیرالمقال» که به جهت احتمال امانت تاکنون محبوس مانده، و هر چه خواستم آن دفتر فروش را به دست بیاورم که آن نسخ به کجا منتشر شده تحصیل کنم میسر نشد، دفتر مفقود شده، از آن دسته کتب حال مأیوس شدیم. «کنز الراغبین» را از خودم گرفته بود بسیار متأسفم.

و اما آنچه موجود است حال از آن ثبت که مرقوم فرمودید، «شرح اربعین» قاضی سعید، رجال ملا حاجی محمد اردبیلی تلمیذ مجلسی، تقریباً پنجاه هزار بیت است. «رجال بحر العلوم» حاضر است، اما از اصل ناقص است، حال باید معلوم فرمایید مقدار موجود در آنجا را که اگر کمتر است، تتمه ارسال حضور عالی شود. «ضیاء العالمین» در امامت که بعینه همان کتاب امامت شیخ ابوالحسن، جدّ امی صاحب «جواهر» است در دو جلد است به قدر «ریاض العلماء» است. (این سه کتاب در کتابخانه مرحوم شیخ عبدالحسین است، و حال در نزد حقیر است جز جلد ثانی

«ضیاء»). مقنع سید مرتضی که همان رساله غیبت ایشان است، هدایه حسین بن حمدان، طُرف ابن طاوس، مجتبی ابن طاوس، کشف المحجّة ابن طاوس. هدایه، در معجزات است و غالباً اخبار غریبه دارد و همه آنها مسند است. طُرف، مقصور بر ذکر اخبار اثبات وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و بیشتر آن از کتاب وصیت عیسی بن فلان [کذا] مستفاد است. مجتبی، در ادعیه موجهه متفرقه. کشف، در وصایا است که احسن کتب سلوک است. این چهار بلکه با مقنع زیاده از ده هزار بیت نمی‌شود. مقالات مفید که بسیار کتاب شریفی است چهار هزار بیت. أسئلة الحاجب للمفید بعینه همان مسائل العکبریه است، در نزد حقیر موجود است. «رونق المجالس» علی بن احمد کوفی که صاحب «استغاثه» است اگر همان کتاب اخلاق اوست، نسخه ناقص پارسال به دست آمد، از اول و آخر و اوراقی از وسط ناقص است، بعضی اخبار شریفه خوبی دارد. «عین اللغه» خلیل در کتابخانه مرحوم شیخ عبدالحسین موجود است. کتاب «منتظم» را، نوشتم مؤکداً که نسخه کنند إن شاء الله. و در این سفر رساله «الردّ علی المتعصّب العنید المانع عن ذمّ یزید» ابن جوزی به دست آمد، شاید هزار بیت بشود، چنانچه در خدمت جنابعالی نباشد اعلام فرموده بفرستم. و نیز جلد اول تاریخ انماطی در نزد یکی از سادات دیدم. احوال عشره مبشره را مقدم داشته، سفارش کردم چند ورق که متعلق به احوال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود مقرر داشتم نسخه کنند به جهت جنابعالی. شرح اخبار مشکله از جناب سید عبدالله شبّر است مسمی به «مصباح [کذا، ظ: مصابیح] الأنوار» در دو جلد، پیدا می‌شود، گمانم پانزده هزار تقریباً بشود. حالت این مرحوم در «نجوم السما» بسیار تقصیر شده، خود و پدرش و جدش از علما. عجاله ترجمه او را از کتاب «تکملة الرجال» که به منزله حواشی است بر «نقد الرجال» تألیف جناب شیخ عبدالنبی کاظمینی که تلمیذ آن مرحوم و تلمیذ شیخ اسدالله صاحب مقابیس است نوشته، با ترجمه خود مترجم، ارسال حضور باهرالنور شد. با این همه تصانیف، حیف است مجهول القدر بماند.

تفصیل شروح کتب احادیث و جواب سایر مطالب إن شاء الله از سامره؛ چون حال، مرکب بسته روانه است و خودادرجناح حرکت، حواس درستی ندارم.

جلد اول کتاب عبقات انوار زاهرات به دست نیامد. در این سفر در خدمت جناب مستطاب حاجی سید حسین واعظ یزدی آیده الله دیدم، بسیار محل احتیاج حقیر است.

كيف الوصول الى سعاد و دونه قَلُّ الجبالِ و دونهنَّ حُتوفُ

قطعه [ای] از... در کتب مرحوم شیخ عبدالحسین موجود است و گمانم از احوال عثمان باشد، تا حالات جناب سید الشهدا علیه السلام، چهار پنج هزار بیت به نظرم بیشتر نیست.

این «تکملة الرجال» هم کتاب نفیسی است فواید طریفه خوبی دارد ده دوازده هزار بیت می شود، چنانچه بنا به استکتاب باشد باید يك مرتبه، کاغذ از بغداد بطلبم و کاتبی را به آنجا بیاورم که به... مشغول شود.

کتاب «نقض عثمانیه» هنوز در طلسم است، شرحش طولانی است امیدوارم آخر به دست بیاید، خداوند به این خلق انصاف بدهد. از قرار مذکور صاحب این کتاب، کتابخانه معتبری دارد که همه از نسخ کهنه قدیمه، و احدی به آنها راه ندارد، و ابدأ به سطری از آنها منتفع نمی شود.

از فهرست کتب شیخ مفید که ارسال فرمودید این چند رساله در اینجا موجود است: رساله سهو النبی صلی الله علیه و آله، رساله عدد و الرؤیه، رساله غیبت، اقسام مولی، مسائل عکبریه. باقی را بسیار طالبم.

مدینه العلم از عهد شیخ حسین والد بهائی تاکنون مفقود است، مرحوم حاجی محمد باقر اصفهانی گویا قریب به سه یا چهار هزار روپیه صرف کرده به جهت تحصیل او که به اطراف که احتمال می داد فرستاد و نشد.

نسخه [ای از] «تشبیه» به اسم جناب سید عالم آقا سید حسن پسر جناب مستطاب آقا سید هادی که برادر زاده مرحوم سید صدر الدین عاملی اصفهانی و از مدّاحین بلکه فدویان جنابعالی است، ارسال فرمایید نزد جناب حاجی شیخ علی محلاتی، مسکن ایشان در کاظمین است. زیاده مجال نیست. ادا الله تعالی ایام سعادتکم و افادتکم بمحمد و آله علیهم السلام.

من العبد المذنب حسین النوری فی غرة شهر صفر ۱۳۰۴.

رساله [ای] مرحوم سید محمد سید معصوم در احوال مرحوم سید عبدالله شبر نوشته، جناب آقای سید حسن سلمه الله دارند و فرمودند که می‌دهم خدمت جنابعالی برسانم، ان شاء الله می‌رسد.
نامه شماره ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رساند که پس از نوشتن عریضه، اَلْقَى إِلَى كِتَابِ كَرِيمٍ، با مجلد نور که يتَلَاؤُ مِنْهُ اَقْطَارُ السَّمَاوَاتِ وَ اَفَاقِ الْاَرْضِينَ به توسط جناب مستطاب سید واجد حسین آیده الله تعالی رسید. امروز خدمت ایشان رسیدیم و صبح عازم کربلا، با نداشتن بضاعت عجب صدمه و خسارتی کشید [ه] در دریا، عَجَالَةَ جَزْنِي خرجی برای ایشان تحصیل شد. و مدتی باید در کربلا توقف نمایند تا به زبان فارسی الفت بگیرند که بتوان ادای مقصود با یکدیگر کرد.

فهرست کتب زیارت شد جز «مناقب خوارزمی» اثری از باقی نیست، و حقیر را گمان آنکه تا حال «مناقب» به دست جنابعالی آمده، و الا البته تا حال نسخه می‌فرستادم. نسخه خودم با «مجمع الزوائد» در طهران است، اما در نجف اشرف موجود است. ان شاء الله تعالی عنقریب تحصیل کرده ارسال می‌شود. و به جناب عالم جلیل شیخ فضل الله نوری همشیره زاده که الآن در طهران از علمای معروفینند امروز نوشتم که مقصود را از «مجمع الزوائد» نوشته مُعْجَلًا بفرستند، و برای تتمه ان شاء الله از بلاد به قدر میسور سعی خواهم کرد. لَعَلَّ اللّٰهَ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ اَمْرًا.

خصایص العلویه هنوز به دست نیامد، در بغداد هست نزد خبیثی ناصبی، چندین نفر متعهد شدند به تدبیری بگیرند هنوز میسر نشد.

در کاظمین معروض داشتم که نُسخ «تشبیه» بلاشبیه قبل از رسیدن خط جنابعالی به اهلش رسید. برای جناب مستطاب عمدة العلماء حاجی میرزا حسین شهرستانی در کربلا نماند و الا بسیار به موقع بود. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

من العبد حسین النوری.

بسم الله الرحمن الرحيم

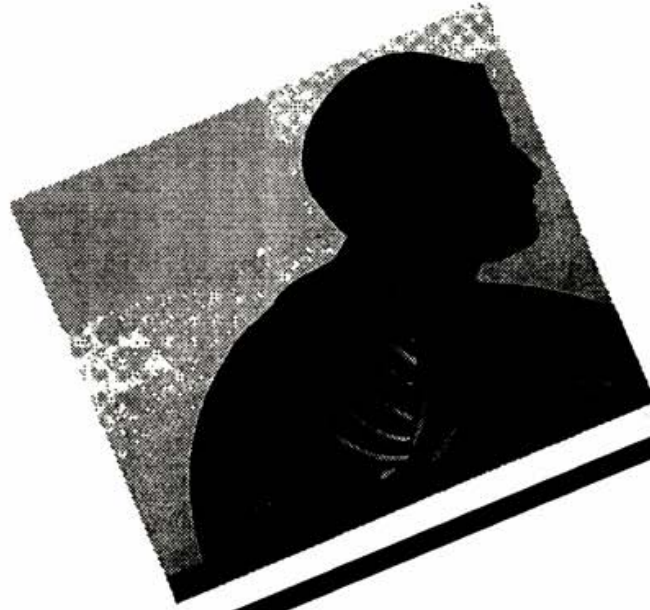
به عرض مقدس عالی می‌رساند که در يك ماه قبل عریضه [ای] با کتاب «حجة السعادة» به توسط جناب مستطاب حاجی شیخ محمد علی کشمیری ارسال خدمت شد و مطالب عدیده در آن خط بود، منتظر جواب آنها هستم.

واکنون مراسله [ای] جناب آقای حجة الاسلام [یعنی میرزای بزرگ شیرازی] دام ظلّه مرقوم فرمودند، با مکتوبی دیگر انفاذ حضور مبارک شد، مرجو که دو باره رد نفرمائید. احتیاط جنابعالی معلوم، و لکن مقاصد دیگر در میان است که انجام آن در آنجا مطلوب و منافاتی با احتیاط ندارد، و البته این مُلتمس قبول خواهد شد.

امروز خطی از یزد رسید بشارت پیدا شدن چند کتاب از خاصه و عامه در آن بود: مناقب ابن مغازلی، مثالب ابن شهر آشوب، اربعین خوارزمی. حالیه در تدبیر استکتاب آنها در آنجا، امید به اعانت اجداد طاهرین شما صلوات الله علیهم اسباب آن فراهم بیاید.

خطی در جوف است، صاحب آن جناب مستطاب عمدة العلماء آقا میرزا ابوالفضل، پسر عالم جلیل حاجی میرزا ابوالقاسم، ارشد تلامیذ مرحوم خلد آشیان شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که شرح حال ایشان در نامه دانشوران شده، مُعزّیِ إلیه از اجلّه علما و با فضل، و از مخلصین و مداحین جنابعالی، مکرّر خواسته به توسطی خود را متذکر کند، حال به این عریضه مزاحم شده، مرجو که نام ایشان را در دفتر محبین ثبت فرموده، و به دو کلمه جواب، ایشان را مفتخر فرمایید. خدمت آقا زادگان عظام و مؤالیان کرام و فضلاء فخام، آقا سید ناصر حسین و آقا سید ذاکر حسین قرآ کذا، ط: أقر الله أعیننا بوجودهما سلام می‌رسانم. ادام الله تعالی آیام افاداتکم.

من العبد المذنب حسین النوری الطبرسی فی ۲۶ شهر رجب ۱۳۰۵.



كلمة

في التشريح (٢)

سيد محسن خرازی

هل يجوز تشريح بدن المسلم فيما إذا لم يترتب عليه إلا المصالح الطّبيّة كالحذاقة الزائدة و حسن المعالجة و كمالها من دون توقّف حفظ حياة مسلمٍ عليه، أم لا يجوز؟ فيه و جهان:

من كون المصالح الطّبيّة من الأمور الراحجة العقلانيّة التي يسعى كلّ مجتمعٍ نحوها.

و من كون مجرد رحجان هذه المصالح في نفسها لا يوجب تقدّمها على المحرّم الفعلي، هذا كلّه فيما إذا لم يتوقّف على هذه المصالح، مصلحة النظام و إجازة للحاكم

الإسلامى أن يجوز ذلك فيما إذا رأى توقف مصلحة النظام على ذلك بحيث لو لم يراع
مصلحة النظام لكان خائناً كما إذا كان إهمال المصالح الطيبية موجباً لضعف المسلمين
و حكومتهم و سلطة الأجانب عليهم بحيث لا يكون بمصلحة الاسلام و المسلمين
فإن الواجب حينئذ مراعاة مصالح العامة التى لا يرضى الشارع بتركها لا همتها
بالنسبة إلى حرمة الميت المسلم.

لا يقال: إن الحاكم لا يتمكن من أن يجوز المحرمات إلا إذا كان ضرورةً أو
اضطراراً كأكل الميتة في المخصصة.

لأننا نقول: لا يلزم في ترخيص الحاكم بالنسبة إلى المحرمات إلا المصالح العامة
التى كانت أهم منها كما عليه بناء العقلاء في الحكومات و لم يردع عنه الشارع بل
يشهد لذلك في الجملة الروايات الحاكية لقول النبي (ص) و الإمام أو أفعالها، منها
ما ورد من لزوم النصح على الحاكم الاسلامي بالنسبة إلى الأمة الاسلاميّة و النصح
هو طلب الخير للأمة و من المعلوم أن تأمين ما يقتضيه المصالح العامة من أظهر موارد
النصح و طلب الخير.

كقوله (ص): من ولي شيئاً من أمر المسلمين فضيعهم ضيعه الله عزوجل.^١
و من المعلوم أن ترك مراعاة أهم الأمور بالنسبة إلى الأمة يوجب تصنيع أمر
الأمة.

و كقوله (ص): أيما والٍ ولي شيئاً من أمر المسلمين فلم ينصح لهم و لم يجهد
لهم لنصحه [كنصحه] و جهده لنفسه كبه الله على وجهه يوم القيامة في النار.^٢
و كقوله عليه السلام: الدين و السلطان أخوان توأمان لا بد لكل واحدٍ منهما
من صاحبه و الدين أس و السلطان حارس و ما لا أس له منهدم و ما لا حارس له
ضايغ.^٣

فحراسة الأمة الإسلاميّة من تكاليف السلطان فكيف يجوز له إهمال المصالح
العامة.

و كقوله (ص): أيما امرء لم يحط رعيته بالنصحية حرّم الله عليه الجنة.^٤

١ - بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٣٤٥.

٢ - المعجم الصغير للطبراني، ج ١، ص ١٦٧.

٣ - طبقات المحدثين، ج ٢، ص ٨٠.

٤ - بحار الانوار، ج ٧٥، ص ٣٥٤.

وغير ذلك من الأخبار الدالة على النصح والحراسة على الحاكم الاسلامي.
ربما يشكل ذلك بأن مفاد هذه الأخبار لا يوجب تحليل الحرام لأنها ليست
بمشرعة كما أن قوله (ص): «الناس مسلطون على أموالهم» ليس بمشرع، فالموضوع
في أمثال هذه الأخبار هو النصح بما يكون جازياً ومشهوراً.

أللهم إلا أن يقال: إن مفاد هذه الأخبار هو وجوب جعل أمر الأمة كأمر نفسه
فكما يقدم جانب الأهم في أمر نفسه عند التزاحم فكذلك لزم عليه أن يقدم جانب الأهم
عند تزاحم المصالح العامة مع المصالح الشخصية.

لا يقال: لا يطلق النصيحة على ارتكاب الحرام لتحصيل الأهم، لأننا نقول: إن
معنى النصيحة هو طلب الخير للأمة فإذا كان الحرام مزاحماً للأهم فارتكابه لتحصيل
الأهم عين النصح كما يشهد له ما روي من أمير المؤمنين (ع) إنه قال لأبي الأسود حين
أخبره بما يكون مستوراً من أمور الناس: أدت النصيحة.

ومنها الروايات الواردة في الإجماع على الحج، ومن جملتها:

صحيفة عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: لو عطل الناس
الحج لوجب على الامام أن يجبرهم على الحج إن شأوا وإن أبوا فإن هذا البيت إنما
وضع للحج^٥.

وصحيفة معاوية بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام: لو أن الناس تركوا
الحج لكان على الوالي أن يجبرهم على ذلك وعلى المقام عنده و لو تركوا زيارة
النبي (ص) لكان على الوالي أن يجبرهم على ذلك وعلى المقام عنده فإن لم يكن لهم
أموال، أنفق عليهم من بيت مال المسلمين^٦.

و دلالة أمثال هذه الأخبار على أن مصالح العامة ربما توجب التصرف في
النفوس والأموال، واضحة ولكن الكلام في أن أي حد من المصالح العامة يوجب
ذلك وهذا أمر غير معلوم لنا ولذا لم يتعد بعض الأصحاب من المرجحات المنصوصة
الواردة في تعارض الأخبار إلى مطلق المرجحات، نعم لو علم الحاكم الاسلامي أن
المصلحة تكون على حد لا يرضى الشارع بتركها فله ذلك كما إذا كان تركها موجباً

٦ - نفس المصدر، ص ١٦.

٥ - وسائل الشيعه، ج ٨، ص ١٥.

لاختلال أمر المسلمين أو سلطة الكفار كما لا يخفى.

و منها الأخبار الواردة في وضع دينارٍ أو غيره على الأموال مضافاً على أداء حقوقهم الواجبة ومن جملتها: صحيحة زرارة ومحمد بن مسلم عنهما عليهما السلام جميعاً قالوا: وضع أمير المؤمنين (ع) على الخيل العتاق الرّاعية في كلّ فرسٍ في كل عامٍ دينارين وجعل على البرازين ديناراً.^٧

يشكل ذلك بأنّه يعارض مع ما ورد في نفي شيءٍ على الحيوان غير الإبل والبقر والغنم كمعتبرة زرارة عن أبي جعفر (ع) في حديثٍ قال: ليس في شيءٍ من الحيوان غير هذه الثلاثة الأصناف شيءٌ يعني الإبل والبقر والغنم.^٨

يمكن الجواب: بأنّ النفي في المعتبرة بالعنوان الأوّلي، إذ الزكاة منحصرّة بهذا العنوان في الأصناف الثلاثة المذكورة وعليه فلاينا في ما وضعه أمير المؤمنين (ع) بعنوان آخر على العتاق والبرازين من المراكب العالية الفارهة. نعم ربّما يقال: إنّ فعل أمير المؤمنين (ع) قضيّة في واقعةٍ ولعل وجهه هو الاضطرار لا المصلحة، هذا مضافاً إلى أنّه لو سلّم أنّ وجهه هي المصلحة لم يعلم حدود المصلحة الموجبة لذلك حتّى يجعل معياراً لسائر الموارد بعد إلقاء الخصوصية، أللهمّ إلّا أن يؤخذ بالقدر المتيقّن منه كما عرفت آنفاً.

ومنها الأخبار الواردة في المنع عن بناء الحيطان والأمر بتخريقه ومن جملتها: خبر عبدالله بن سنان أو موثّقته المروية في الكافي عن علي بن ابراهيم، عن أبيه عن اسماعيل بن مرّار عن يونس عن عبدالله بن سنان، قال: لا بأس بالرجل يمرّ على الثمرة ويأكل منها ولا يفسد، قد نهى رسول الله (ص) أن تبني الحيطان بالمدينة لمكان المارة، قال: وكان إذا بلغ نخلة أمر بالحيطان فخرقت لمكان المارة.^٩ ربّما يقال: إنّ النسخة مختلفة، ففي نسخة الوسائل والواقف: إذا بلغ نخله أمر بالحيطان فخربت لمكان المارة وعلى هذه النسخة فهو عليه السلام تصرف في حيطانه لا في حيطان الغير فيكون أجنبياً عن المقام.^{١٠}

٨ - نفس المصدر، ص ٥٣.

١٠ - وسائل الشيعة، ج ١٣، ص ١٦.

٧ - وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٥١.

٩ - الكافي، ج ٣، ص ٥٦٩.

هذا مضافاً إلى ضعف الحديث بإسماعيل بن مرّار لأنّه لم يوثق هذا ولو سلّم ذلك فقد صرّح في بعض الأخبار كموثقة مسعدة بن زياد على أنّ النهي عن بناء الحيطان من أجل الضرورة ومن المعلوم أنّ الضرورة غير المصلحة المبحوثة عنها. اللهمّ إلا أن يقال: أنّ المناسب هو: إذا أئنع نخله إن كانت النسخة الصحيحة هي نسخة الوسائل و الوافي لا بلوغ النخل، ثم إن إسماعيل بن مرّار وإن لم يصرّح بوثاقته إلا أنّ الوحيد البهبهاني قال في حقّه: ربّما يظهر من عبارة محمد بن الحسن بن الوليد، الوثوق به كما في معجم الثقات.

و لعلّ المراد من الضرورة هي المصلحة لا الاضطرار كما يشعر به جعل جواز الأكل من الثمرة للهارة من باب الضرورة في صدور نفس الحديث من أنّ جواز الأكل من الثمرة بنصّ الأخبار الآخر لا يتوقّف على الإضطرار كما صرّح به في موثقة ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الرجل يمرّ بالنخل و السنبل و الثمر فيجوز له أن يأكل منها من غير إذن صاحبها من ضرورة أو غير ضرورة؟ قال: لا بأس.^{١١}

إلا أن يقال: أنّ الرواية التي تدلّ على أنّ تجويز الأكل من باب الضرورة معارضة مع الرواية الأخرى التي تدلّ على أنّه ليس من باب الضرورة و مع المعارضة لا يكون صدر الرواية شاهداً على أنّ المراد من الضرورة هي المصلحة العامّة، فتأمل. و منها الأخبار الواردة في المنع عن ذبح بعض المراكب كالخمار و منعهم عن التصرف في أموالهم و من جعلتها:

صحیحة محمد بن مسلم و زرارة عن ابي جعفر(ع) أنّها سألاه عن أكل لحوم الحمير الأهلية، فقال: نهى رسول الله(ص) عن أكلها يوم خيبر و إنّما نهى عن أكلها في ذلك الوقت لأنّها كانت حمولة الناس و إنّما الحرام ما حرّم الله في القرآن.^{١٢} و علّل في خبر أبي الجارود أمر رسول الله(ص) بإكفاء القدور بقوله: و كان ذلك إبقاءً على الدوابّ.^{١٣}

و صحیحة محمد بن مسلم أيضا عن أبي جعفر(ع) قال: نهى رسول الله(ص) عن أكل لحوم الحمير و إنّما نهى عنها من أجل ظهورها مخافة أن يفنوها و ليست

١١ - نفس المصدر، ص ١٤. ١٢ - نفس المصدر، ج ١٦، ص ٣٢٢. ١٣ - نفس المصدر، ص ٣٢٣.

الحمير بحرام، ثم قرأ هذه الآية: قل لا أجد فيما أوحى إليّ محرماً على طاعمٍ يطعمه...^{١٤}

و صحيحة أبي بصير يعني المرادي قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: إن الناس أكلوا لحوم دوابهم يوم خير فأمر رسول الله (ص) بإكفاء قدورهم ونهاهم عنها ولم يحرمها.^{١٥}

و غير ذلك من الروايات الكثيرة و ظاهرها أن حاجة الناس إلى المراكب، اقتضت منع ذبح الحمير و أكله مع أن قلّة الحمير مع وجود سائر المراكب لا توجب الإضرار بل غاية ما يلزم من ذبح الحمير و أكله هو العسر و الحرج العرفي. و منها الروايات الواردة في تخريب الأملاك أو الأوقاف للمصالح العامّة و من جعلتها:

ما رواه في الغيبة بإسناده عن الفضل بن شاذان عن عبدالرحمان بن أبي هاشم، عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير - في حديث اختصرناه - قال: إذا قام القائم عليه السلام دخل الكوفة و أمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها و يصيرها عريشاً كعريش موسى و تكون المساجد كلّها جهاً لا شرف لها كما كانت على عهد رسول الله (ص) و يوسّع الطريق الأعظم فيصير ستين ذراعاً و يهدم كلّ مسجد على الطريق و يسدّ كلّ كوة إلى الطريق و كلّ جناح و كفيّف و ميزاب إلى الطريق،....^{١٦}

و لعلّ المراد من المساجد الأربعة هي التي روي في السفينة في كلمة مسجد، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: جدّدت أربعة مساجد بالكوفة فرحاً لقتل الحسين (ع)، مسجد الاشعث و مسجد جرير و مسجد سبائك و مسجد شيبث بن ربعي لعنهم الله.^{١٧}

و ما رواه عن أبي بصير بالطريق المذكور أيضاً عن أبي عبدالله (ع) قال: القائم يهدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه و مسجد الرسول إلى أساسه و يردّ

١٥ - نفس المصدر، ص ٣٢٥.

١٧ - سفينة البحار، ج ١، ص ٦٠٢.

١٤ - نفس المصدر، ص ٣٢٤.

١٦ - غيبة الطوسي، ط طهران، ص ٢٨٣.

البيت إلى موضعه و أقامه على أساسه و قطع أيدي بني شيبه السراق و علّقها على الكعبة.^{١٨}

و ما رواه بإسناده إلى فضل بن شاذان عن علي بن الحكم، عن الربيع بن محمد المسلمي (الذي روى عنه ابن محبوب و كامل الزيارات) عن سعد بن طريف، عن الأصبع بن نباته، قال: قال أمير المؤمنين (ع) في حديث له حتى انتهى إلى مسجد الكوفة و كان مبنياً بخزفٍ و دنانٍ و طين، فقال: ويل لمن هدمك و ويل لمن سهّل هدمك، و ويل لبانيك بالمطبوخ المغير قبله نوح، طوبى لمن هدمك مع قائم أهل بيتي اولئك خيار الأمة مع أبرار العترة^{١٩} و غير ذلك من الأخبار.

يشكل في ذلك:

أولاً: بضعف السند.

ثانياً: بأن مفادها هو الإخبار عما يفعله الإمام الثاني عشر عليه السلام عند ظهوره و فعل الإمام و إن كان حجةً مطلقاً سواءً كان الإمام هو الإمام الحي المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف و لكنّه فيما إذا ثبت عدم كونه من الخصائص و أمّا مع احتمال ذلك فلا يفيد لغير الإمام المنتظر، كما ورد بإسناد الشيخ، عن الفضل بن شاذان، عن عبدالرحمان بن أبي هاشم و الحسن بن علي عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله (ع) قال: إذا قام القائم جاء بأمر غير الذي كان.^{٢٠}

ثالثاً: بأن هدم المساجد الأربعة الملعونة من باب خلوها عن شرائط المسجدية حيث أنهم بنوا ذلك للفرح الحاصل من قتل سيد الشهداء عليه السلام مع أنه أمرٌ يبعدهم عن ساحة الله سبحانه و تعالى غاية البعد والله تعالى لا يعبد من حيث يعصى.

لكن يمكن الجواب:

أما عن الأول بأن الروايات متظافرة، هذا مضافاً إلى إمكان الاعتقاد على علي بن أبي حمزة البطائني لكونه من المشايخ و إن قيل فيه ما قيل، و مضافاً إلى اعتبار الرواية الأخيرة من جهة السند.

و أما عن الثاني بأن الأصل في فعل الامام هو حجّيته كقوله و تقريره ما لم

٢٠ - الغيبة، ص ٢٨٢.

١٩ - نفس المصدر، ص ٢٨٣.

١٨ - غيبة الطوسي، ص ٢٨٢.

يُثبت كونه من الخصائص و مجرد احتمال كونه من الخصائص لا يضر، فتأمل، هذا مضافاً إلى أن هدم أمثال هذه الأمور لا يختص به لما روي ذلك عن علي (ع) أيضاً إنه رأى مأذنة طويلة فأمر بهدمها وقال: لا يؤذن على أكبر من سطح المسجد، رواه في المستدرک عن الدعائم^{٢١} فافهم.

و أما عن الثالث فبأن مورد الاستشهاد ليس هو هدم المساجد الأربعة بل مورد الاستشهاد هو توسعة الطريق و هدم المساجد الأخرى على الطريق و هدم الشرف و سد الكوة و هدم الجناح و نحوه و لا ريب في أن هذه الامور إما أملاك أو أوقاف ففي كلا صورتين يقع على أساس المصلحة.

لا يقال: إن مفاد هذه الأخبار ملازم لنفي الحكومة عن غيرهم و لو عن نائبهم لأن التوسعة واقعة قبل مجيء الإمام الثاني عشر عليه الصلوات و السلام و مع ذلك اختص التوسعة بتوسعته و لم يذكر فيها عن توسعة الآخرين و عليه فهذه الروايات صارت مثل الروايات الدالة على نفي الحكومة قبل قيام القائم عليه السلام و يجاب عنها بما يجاب عنها.

لأننا نقول: لا دلالة لمثل هذه الروايات بالنسبة إلى ما ذكر أصلاً لأنها في مقام بيان عمل الإمام الثاني عشر عليه السلام لا في مقام بيان نفي الحكومة قبل قيام الامام عليه السلام فلا تغفل.

و منها الآثار الواردة في عفو النبي (ص) للقريش عند فتح مكة عما فعلوا من القتل و الخيانة مع أنهم استحقوا النكالة و القصاص بالنسبة إلى ما فعلوا من القتل و الشرذ و نهب أموال المسلمين و ليس ذلك إلا لمصلحة الرحمة و لذا سار علي (ع) بسيرته في قضية الجمل و من جملة هذه الآثار:

معتبرة أبي حمزة الثمالي المروية في التهذيب عن محمد بن يعقوب، عن عمران بن موسى، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن محمد بن سُماعة، عن الحكم الحنّاط عن أبي حمزة الثمالي، قال: قلت لعلي بن الحسين عليه السلام: بما سار علي بن ابيطالب عليه السلام؟ فقال: إن أبا اليقظان كان رجلاً حاداً رحمه الله، فقال: يا أمير المؤمنين

٢١ - المستدرک، ج ١، ص ٢٥٢.

بما تسير في هؤلاء غداً؟ فقال: بالمرن كما سار رسول الله (ص) في أهل مكة.^{٢٢}
 وصحيفة محمد بن مسلم المروية في التهذيب، عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، و محمد بن عبد الله بن هلال، عن العلاء بن رزين القلا، عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن القائم عجل الله فرجه إذا قام بأي سيرة يسير في الناس؟ فقال: بسيرة ما سار به رسول الله (ص) حتى يظهر الاسلام، قلت: وما كانت سيرة رسول الله (ص)؟ قال: أبطل ما كان في الجاهلية واستقبل الناس بالعدل وكذلك القائم عليه السلام، إذا قام يبطل ما كان في الهدنة مما كان في أيدي الناس ويستقبل بهم العدل.^{٢٣}
 و الرواية وإن كانت معارضة مع رواية الحسن بن هارون بياع الأنباط^{٢٤} و غيرها بالنسبة إلى سيرة القائم (ع) ولكن يكفي سيرة النبي (ص) و سيرة علي (ع) لإثبات مقصودنا فإن العفو عن القتل والخيانة لا يكون إلا لاقتضاء المصلحة كما لا يخفى.

و خبر عبد الله بن سليمان المروي في علل الشرايع عن محمد بن الحسن، عن الصفار، عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم، عن الربيع بن محمد، عن عبد الله بن سليمان، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): إن الناس يروون أن علياً (ع) قتل أهل البصرة و ترك أموالهم، فقال: إن دارالشرك يحل ما فيها و إن دارالإسلام لا يحل ما فيها، فقال: إن علياً (ع) إنما من عليهم كما من رسول الله (ص) على أهل مكة و إنما ترك علي (ع) لأنه كان يعلم أنه سيكون له شيعة و أن دولة الباطل ستظهر عليهم، فأراد أن يقتدى به في شيعته و قد رأيتم آثار ذلك هو ذا، يسار في الناس بسيرة علي (ع) و لو قتل علي (ع) أهل البصرة جميعاً و اتخذ أموالهم لكان ذلك له حلالاً لكنه من عليهم ليمن على شيعته من بعده.^{٢٥}

و الظاهر منه أنه سار في أهل البصرة بسيرة النبي (ص) و هو العفو عنهم بالنسبة إلى ما استحقوا القصاص و القتل لداع هو حفظ الشيعة في دولة الباطل و

٢٣ - نفس المصدر.

٢٢ - التهذيب، ج ٦، ص ١٥٤.

٢٥ - وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٥٨.

٢٤ - نفس المصدر، ج ٢، ص ١٥٤.

هو مصلحة آتية فمنه يعلم أن المصلحة لا تختص بالفعليّة منها بل يعم الآتية كما لا يخفى.

و بالجمله سيرة النبي (ص) و سيرة علي (ع) تدلّ على جواز رفع اليد عن الحدّ و القصاص لأجل المصلحة و لو كانت مصلحة آتية و ليست بفعليّة.
فتحصّل من جميع ما ذكرنا في هذه المسألة: أنّ للحاكم أن يرفع اليد عن الوجوب أو الحرمة إذا صارا منافيين للمصالح العامّة. نعم ربّما يقال: إنّ ذلك مقيدّ بما إذا كان من الأهميّة على درجة لو لم يفعل ذلك الوليُّ عدّ خائناً و ملوماً، ففي أمثال هذه الموارد يجوز له رفع اليد عن الحرمة أو الوجوب و إلّا فلا. و عليه ففي المقام لو كانت المصالح الطّبيّة المتوقّفة على تشريح جسد الميت المسلم عند عدم وجود جسد غير المسلم بحيث لو لم يجرّ التشريح عدّ خائناً أو ملوماً لأهميّة المصالح و لو كانت تلك المصالح عائدة للنسل الآتي فلا مانع عن ذلك و إلّا ففي المسألة تأمل و إشكال.

المسألة الرابعة عشرة

إذا أوصى مسلمٌ بتشريح جسده بعد الموت فهل يجوز بالوصية المذكورة تشريح جسده بعد موته أم لا؟ فيه و جهان:

وجه الجواز هو أنّ مع الإيضاء المذكور لا يكون تشريح جسده إهانةً فلا تمنع عنه الأدلة الدالة على أنّ حرمة المؤمن ميّتاً كحرمته و هو حيٌّ سواءً، ألا ترى أنّ وضع الرجل على كتف أحدٍ أو رأسه بإذنه لنصب شيءٍ أو رفع شيءٍ لا يعدّ إهانةً مع أنّه لو وضع ذلك بدون إذنه كان من أظهر مصاديق الإهانة فالإذن و التوصية رافع لموضوع الإهانة و لعلّه لذا ذهب السيد الخوئي قدس سرّه في مستحدثات المسائل إلى جواز الترقيع بأجزاء الميت المسلم بعد إيضائه قبل موته حيث قال و هل يجوز قطع عضوٍ من أعضاء الميت المسلم مع الإيضاء من الميت؟ فيه و جهان، الظاهر جوازه و لا دية على القاطع أيضاً^٢ فإذا ارتفعت الإهانة بالإيضاء فلا يكون الوصية بالإثم حتى لا يشملها أدلة نفوذ الوصية.

و وجه عدم الجواز هو أنّ عنوان الإهانة و إن لم تكن صادقةً بعد الإيضاء

٢٦ - مستحدثات المسائل، ص ٤١.

المذكور و لكن احترام الميت واجب شرعياً و ليس بحق شرعياً حتى يسقط بإذن صاحبه و عليه فوجوب الاحترام باقٍ و لو أوصى بالتشريح، كما أن حرمة إذلال المؤمن باقٍ و لو رضى المؤمن به، و من المعلوم أن التشريح خلاف احترام الميت و منافٍ له. اللهم إلا أن يمنع ذلك بعد كون التشريح مأذوناً فيه و وقع لغرض عقلائى فتأمل و لا أقل من الشك في كونه وصية بالإثم، فيؤخذ بعموم أدلة نفوذ الوصية ولكن التمسك بعموم أدلة نفوذ الوصية تمسك بالعموم في الشبهات المصدقية بعد كونه معنوياً بغير الإثم لعدم إحراز صدقه حينئذ على المشكوك كما لا يخفى.

و عليه فلا فرق بين التشريح و الترقيع في الحرمة، و ربما يفرق بينهما بأن الإيذاء في الأول يلزم لتعطيل الواجبات المتعددة كالتغسيل و التكفين و التدفين و غيره بخلاف الإيذاء في الثاني فإن أخذ عضو من جسد الميت لا يمتد مدة توجب تعطيل الواجبات المذكورة.

و فيه أن جميع أنواع التشريح لا يكون مستلزماً للتأخير هذا مضافاً إلى إمكان الإتيان ببعضها قبل التشريح أيضاً و كيف كان فالمسألة محتاجة إلى تأمل زائد.

ثم لو صح الإيذاء بذلك لأمكن القول بعدم لزوم الدية أيضاً لأنه أهدرها بنفسه في زمان حياته.

المسألة الخامسة عشرة

هل يجوز تشريح بدن مشكوك الحال بعد تجويز تشريح الكافر و تحريم جسد المسلم إلا فيما استثنى أم لا يجوز؟
ذهب بعض الأعلام إلى جوازه لو وجد جسد مشكوك الحال في البلاد الإسلامية.

و فيه منع لأن البلاد الإسلامية من الإمارات و الطرق على كون المشكوك ملحقاً بالأعم الأغلب في الأحكام فكما أن تشريح جسد المسلم المعلوم حرام، كذلك تشريح مشكوك الحال.

و ذلك لقيام بناء العقلاء على إلحاق المشكوك في البلاد إلى الأعم الأغلب و

لم يردع عنه الشارع بل أمضاه في بعض الموارد:

كالسوق كما يدلّ عليه صحيحة أحمد بن أبي نصر عن الرضا (ع) سئلته عن الخفاف يأتي السوق فيشتري الخفّ لا يدري أذكيّ هو أم لا؟ ما تقول في الصلاة فيه وهو لا يدري أيصليّ فيه؟ قال: نعم أنا نشترى الخفّ من السوق ويصنع لي وأصليّ فيه وليس عليكم المسألة.^{٢٧}

و كأرض الإسلام كما يدلّ عليه موثقة إسحاق عن الصادق عليه السلام قال: لا بأس بالصلاة في الفرو البيانيّ وفيما صنع في أرض الإسلام، قلت له: وإن كان فيها غير أهل الإسلام؟ قال: إذا كان الغالب عليها المسلمين فلا بأس.^{٢٨}

إذ الظاهر من هذه الأخبار ونظائرها هو أنّ الملاك في اعتبار السوق أو أرض الإسلام هو غلبة المسلمين ولذا عدّ السوق وأرض الإسلام من الأمارات، كما نصّ عليه في القواعد الفقهيّة حيث قال في ذيل خبر إسحاق بن عمّار: وظاهر أنّ التفريق في الأرض المشترك أهلها بين المسلمين وغيرهم بتعليق الحكم بعدم البأس على غلبة المسلمين من حيث كثرتهم من غيرهم دليلٌ على أنّ نظرهم عليهم السلام في هذا الحكم إلى جهة كاشفيّة الأرض التي أهلها المسلمون عن كونها مذكيّ فإذا كان المسلمون هم الغالبون على الأرض يكون احتمال التذكية أقوى.^{٢٩}

و عليه فمشكوك الإسلام إن كان في البلاد الإسلاميّة كان ملحقاً بالمسلمين فلا يجوز تشريحه وقد يشكل الإستظهار المذكور من الأخبار بأنّ الإلحاق فيها إلحاق في الفعل لا في الفاعل و عليه فالأخبار المذكورة أجنبيّة عن المقام.

و لكن يمكن أن يقال: إنّ الإلحاق في الفعل مترتبٌ و متفرّعٌ على الإلحاق في الفاعل بدلالة الإقتضاء حيث أنّ الفعل المشكوك لا يلحق بالمعلوم إلّا بإلحاق فاعله المشكوك حاله بمعلوم الإسلام فقبل إلحاق الفعل ألحق فاعله بمعلوم الإسلام و عليه فالارتباط بالمقام محفوظٌ و أمّا عدم إلحاق لقيط دارالكفر بالكفار مع أغلبية الكفار لا ينافي ذلك، لقيام الإجماع على إلحاق لقيط دارالكفر بالمسلم مع وجود المسلم و

٢٧ - التهذيب، ج ٢، ص ٣٧١.

٢٨ - نفس المصدر، ج ١، ص ٢٤١.

٢٩ - القواعد الفقهيّة، البجنوردي، ج ٤، ص ١٦١.

احتمال كونه منه كما حكاه في المستمسك فراجع.^{٣٠}

المسألة السادسة عشرة

الظاهر من كلمات الأصحاب أنّ دية جسد الميت المسلم كدية جنين المسلم قبل ولوج الروح فيه كما صرح به في الجواهر حيث قال: وفي قطع رأس المسلم الميت الحرمة دينار على المشهور بين الأصحاب بل عن الخلاف والإنتصار والغنية الإجماع عليه. ويدل عليه ما رواه أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه محمّد بن خالد البرقي، عن إسماعيل بن مهران، عن حسين بن خالد، قال: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل قطع رأس ميت. فقال: إنّ الله حرّم منه ميتاً كلما حرّم منه حياً فمن فعل بميت فعلاً يكون في مثله اجتياح نفس الحي، فعليه الدية كاملة، فسألت عن ذلك أبا الحسن عليه السلام، فقال: صدق أبو عبدالله (ع) هكذا قال رسول الله (ص)، قلت: فمن قطع رأس ميت أو شق بطنه أو فعل به ما يكون اجتياح نفس الحي فعليه دية النفس كاملة؟ قال: لا ولكن ديته دية الجنين في بطن أمه قبل أن ينشأ فيه الروح وذلك مائة دينار وهي لورثته ودية هذا هي له لا للورثة، قلت فما الفرق بينهما؟ قال: إنّ الجنين أمرٌ مستقبل مرجوٌ نفعه وهذا أمرٌ قد مضى وذهبت منفعته، فلما مثل به بعد موته صارت دية تلك له لا لغيره يُحجّ بها عنه ويفعل بها أبواب البرّ من صدقة أو غيره. قلت: فإن أراد الرجل أن يحفر له بئراً ليغسله في الحفرة فيدير به فمالت مسحاته في يده فأصابت بطنه فشقه فما عليه؟ قال: إذا كان هكذا فهو خطأً وكفّارته عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو صدقة على ستين مسكيناً مدّاً لكل مسكينٍ بمدّ النبي (ص).^{٣١}

و يشكل ذلك بأنّ هذه الصحيحة تدلّ على تنزيل الميت بمنزلة الجنين فيما إذا مثل به بعد موته و شمولها بالنسبة إلى التشريع مع عدم صدق المثلة عليه، غير واضح لأنّ المثلة نكايّة و عقوبة و التشريع ليس كذلك.

أللهم إلا أن يقال: بالملازمة بين الكفارة و الدية ولكنّها مختصّة بالخاطيء و الذي

٣٠ - المستمسك، ج ٤، ص ٧٠.

٣١ - المحاسن، ج ٢، ص ٣٠٥.

يباشر التشريع ليس بالمخاطيء فلو لا الإجماع لا دليل على ثبوت الدية في غير مورد الرواية وهو التمثيل.

ثم بعد تمامية أدلة ثبوت الدية فلا إشكال في ثبوت الدية في تشريع جسد المسلم مع عدم جوازه وإنما الكلام في ثبوتها في موارد الجواز لإمكان دعوى الملازمة العرفية بين الأمر الشرعي وسقوط الدية أو دعوى الإنصراف خصوصاً فيما إذا كان لمصلحة نفسه،

أللهم إلا ان يقال: بأنه لا ملازمة بين الحكم بالجواز الشرعي وسقوط الدية لإمكان اجتماع جواز التشريع و ثبوت الدية كاجتماع جواز ارتكاب بعض المحرمات للمُحرم عند الضرورة مع ثبوت الكفارة عليه و دعوى الملازمة العرفية بين الأمر الشرعي وسقوط الدية كدعوى أن الدية من باب الجريمة وهي منصرفة عن موارد الجواز غير ثابتة و عليه فمقتضى إطلاق أدلة ثبوت الدية هو الحكم بثبوت الدية مع جواز التشريع أيضاً، فتم لو أمر الحاكم الشرعي بالتشريع فيما إذا رآه مصلحة عامة فامتثلته المباشر أمكن أدائها من بيت المال للمصالح العامة فإن بيت المال للمصالح العامة و يؤيده ما عن بعض كما في كتاب الجهاد من جواز جعل دية المسلمين الذين ترس الكفار بهم في بيت المال معللاً بأن بيت المال للمصالح العامة وهذا من أهم مواردها.^{٣٢}

و لكن يمكن أن يقال: فيما إذا توقّف حفظ حياة المسلم على التشريع، يكون مقتضى إطلاق الأخبار الواردة في جواز تشقيق بطن الأم لحفظ الولد، أو تقطيع الولد و إخراجه لحفظ الأم، هو عدم تعلق الدية، إذ هذه الروايات لم تتعرض للدية مع إطلاق سؤال السائل عن الحكم، فعدم الاستفصال في السؤال و الإقتصار في الجواب على جواز التشقيق و التقطيع يكفي في عدم ثبوت الدية في الفرض المذكور.

و لعله لذلك قال سيّدنا الإمام المجاهد قدس سرّه في تحرير الوسيلة: و أما ما في مورد الضرورة و التوقّف المتقدّم فلا يبعد السقوط على إشكال^{٣٣} و أيضاً ثبوت الدية في الموارد التي تكون بمصلحة الميت كما إذا وقع تحت الأشياء او بين الأشياء و

٣٢ - تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٧٥٠.

٣٣ - جواهر الكلام، ج ٢١، ص ٧١ - ٦٨.

لا يمكن تخليصه للتجهيز إلا بالكسر أو الجرح، غير ثابتٍ لانصراف الأدلة عنه لكونه مجرد إحسانٍ واحترامٍ إليه فليتأمل.

ثم إن مقتضى تنزيل الميت منزلة الجنين في ثبوت الدية، هو ثبوتها بحسب الأعضاء و جوارح الميت فإن الجنين كذلك، قال في الجواهر:

و حينئذٍ ففي قطع جوارحه بحساب ديته التي هي كدية الحيّ لتنزيله منزلة الجنين الذي قد عرفت الحكم فيه بل لعله المراد من الأرش في خبر إسحاق بن عمار - عن الصادق عليه السلام: «و إن قطعت يمينه أو شيء من جوارحه فعليه الأرش للإمام» بل وكذا الكلام في نسبة شجاجة و جراحه إلى ديته المزبورة على حسب ما سمعته في الحيّ... ولو لم يكن في الجناية مقدراً أخذ الأرش لو كان حياً و نسب إلى الدية فيؤخذ من ديته المائة دينار بتلك النسبة، بل لعل في خبر إسحاق المزبور إشعاراً بذلك.^{٣٤}

ثم إن الدية المذكورة تصرف في مسيل الخير للميت و ليس فيها للورثة سهم كما صرح به في صحيحة حسين بن خالد.

و أما صرفه في أداء ديون الميت منها ففيه خلاف و لعل صرفه فيها مشمول لقوله عليه السلام: صارت دية تلك له لا لغيره الخ، حيث أن أدائها يوجب إفراغ ذمة الميت و هو نافع له فالحجج و الصدقة المذكورة من باب المثال و لعل لذلك قال في الجواهر: نعم التحقيق قضاء الدين منها على كل حال ضرورة بقاء خطاب الوضع في ذمته و إن سقط عنه خطاب التكليف.^{٣٥}

و قال في تحرير الوسيلة و هذه الدية ليست لورثته بل للميت تصرف في وجوه الخير و يتساوي في الحكم الرجل و المرأة و الصغير و الكبير و هل يؤدي منها دين الميت الظاهر نعم.^{٣٦}

المسألة السابعة عشرة

يجوز تشريح بدن الحرّبيّ و هو غير الذميّ بلا إشكال إذ لا حرمة للحرّبيّ حياً و ميتاً

٣٥ - نفس المصدر، ج ٢٣، ص ٢٨٩.

٣٤ - جواهر الكلام، ج ٢٣، ص ٢٨٦.

٣٦ - تحرير الوسيلة، ج ٢، ص ٧٢٧.

و أدلة حرمة الميت المسلم أجنبي عنه و أما تشريح بدن الذمي أو المعاهد فالأقوى هو الجواز لأنهم و إن كانوا في حال الحياة مورد الإحترام نفساً و عرضاً و مالا و لكن لا دليل على حرمة أجسادهم بعد الموت فالأصل هو عدم حرمة تشريح أبدانهم و يؤيد عدم احترام أجسادهم، حرمة تغسيلهم كما صرح به العلامة في التذكرة و نسبة إلى علماء الإمامية.^{٣٧}

نعم لو اشترط في متن عقد الذمة أو المعاهدة حرمة أبدانهم فلا يجوز التشريح بدون إذنهم من جهة كون ذلك نقضاً لعهد الذمة أو المعاهدة بل الأمر كذلك لو كان العقد مبتنياً على ذلك على نحو يكون كالمذكور و عليه فلا حرمة مع رضا وليه و استدلال حرمة تشريح جسد الذمي بإطلاق قول الصادق عليه السلام في صحيحة جميل عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبدالله (ع) أنه قال: قطع رأس الميت اشد من قطع رأس الحي.^{٣٨}

و فيه أن مع تسليم إطلاقه و عدم انصرافه عن الذمي فيالم يشترط ذلك خصوصاً فيما إذا كان ذلك مرسوماً عندهم لزم أن يقيد بالإيمان و الإسلام، جمعاً بينه و بين سائر الأخبار الدالة على اعتبار الإسلام و الإيمان كقوله: حرمة المسلم ميتاً كحرمة و هو حي سواء. و قوله: إن الله حرم من المؤمنين أموالاً ما حرم منهم أحياء^{٣٩} لأن مقتضى القاعدة هو التقييد فيما إذا كان السبب واحداً كقولهم أعتق رقبةً و أعتق رقبة مؤمنة، و إلزام أن يكون قيد الإسلام و الإيمان لغواً مع أن الأصل في القيود هو الإحترافية. و لو سلم عدم التقييد و شموله للذمي فالظاهر أنه منصرف عن صورة التشريح بفرض صحيح عقلائي بل المنساق منه هو المنع عن قطع رأس الميت عداوةً و ظلماً فافهم.

و استدلال أيضاً لحرمة تشريح جسد الذمي بخبر محمد بن سنان عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله (ع) في رجل قطع رأس الميت قال: عليه الدية لأن حرمة ميتاً كحرمة و هو حي.^{٤٠}

٣٨ - وسائل الشيعه، ج ١٩، ص ٢٤٩.

٤٠ - نفس المصدر، ص ٢٤٩.

٣٧ - تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٤.

٣٩ - نفس المصدر، ص ٢٥١ - ٢٥٠.

و فيه مع فرض تسليم الإطلاق و الغمض عن كونه في مقام بيان الحكم الوضعي لا التكليفي و لا ملازمة بينهما كما هو المعلوم في القتل الخطأي إذ الدية ثابتة مع أنه لا حرمة تكليفاً، و إن الروايات الدالة على مقدار الدية تدل على أن المراد من الميت المذكور في هذه الرواية و نحوها هو الميت المسلم و لا يشمل غيره لأنها تعين مقدار الدية في مائة دينار^{٤١} و هذا المقدار ليس دية الكافر الذمي إذ ديته في حال الحياة ثمانمئة دراهم و لا يمكن أن يزيد ديته في حال الممات عن حال حياته، فذكر مائة دينار شاهد على أن المراد من الميت هو الميت المسلم الذي يكون في حكم الجنين قبل ولوج الروح في مقدار الدية و هو مائة دينار بنص الأخبار.

قال في الجواهر: و لو كان الميت عبداً أو ذمياً ففي القواعد «فيه عشر دية الحرّ الذمي و عشر قيمة العبد الحي» و هو كذلك مع فرض وجوبها فيها أيضاً، فإنّ الأخبار و الفتاوى و إن كانت مطلقة لكن لو كان حكمها حكم الحرّ المسلم لزم زيادة الميت فيها على الحي في الدية، نعم قد يقال: بعدم وجوبها فيها اقتصاراً فيما خالف الأصل على المتيقن و خصوصاً في الذمي لاختصاص النصّ و الفتوى في المسلم بل و الحرّ و لو بقرينة ذكر المائة دينار دية إلا أن يتساوى المرأة و الرجل و الصغير و الكبير في ذلك للعموم المؤيد بالتعليل بأنه كالجنين التام الذي لم تلجه الروح، فيقتضى إلحاقها به لكن على الوجه الذي عرفته.^{٤٢}

حاصله هو تأييد ما في القواعد (من عشر دية الحرّ الذمي بعد كون إطلاق الفتوى و الأخبار محمولاً على العشر لتلازم الزيادة) بما في الذيل من تساوى الأصناف المختلفة في العشر من الدية الكاملة و هو مائة دينار لأنها عشر ألف دينار. و فيه أن إلحاق الذمي بالكيفية المذكورة لا دليل له لأنه خارج عن مدلول الروايات، و مجرد كون الأصناف المختلفة متساوى الحكم في دية الجنين لا يشهد على أن المراد من الجنين هو الأعمّ من المسلم كما لا يخفى. و عليه فلا حرمة لتشريح جسد الكفار و لا دية فيه من دون فرق بين كونهم

٤١ - نفس المصدر، ص ٢٤٧ كصححة حسين بن خالد.

٤٢ - جواهر الكلام، ج ٤٣، ص ٣٨٩.

من الحربيين أو الذميين و المعاهدين و من دون فرق بين الضرورة و الاضطرار و بين عدمها و لعلّه لذا قال الإمام المجاهد رضوان الله تعالى عليه في تحرير الوسيلة: و أما غير المسلم فيجوز ذمياً كان أو غيره و لادية و لا إثم فيه، و قال السيد الخوئي قدس سره في مستحدثات المسائل: يجوز تشريح بدن الميت الكافر بأقسامه.^{٤٣}

و قال السيد الخوئي (ره) في منية السائل:

سؤال: ما رأيكم في التشريح إذا كان لغرض عقلائي كإكتشاف الجريمة لمعرفة أسبابها أو تعليم الطبّ و نحو ذلك هل هو حرام أم لا؟

الجواب: يجوز على جسد غير المسلم أو مشكوك الإسلام و الله العالم.^{٤٤}
و كيف كان فتشريح جسد الكفار بأصنافهم جائز، نعم إذا اشترط عدمه في متن العقد أو ابنتي العقد على ذلك بنحو كان كالمذكور فلا يجوز ذلك بدون إذنه من باب صدق نقض العقد و العهد كما لا يخفى.

المسألة الثامنة عشرة

يجب تقديم تغسيل الميت على التشريح فيما إذا جاز التشريح إلا إذا زاحمه حفظ الحياة فيجوز تأخيره و لا يلزم إعادة الغسل بعد تقديمه بتنجس بدن الميت بالتشريح و إن وجب تطهير البدن بعد التشريح إن أمكن.

و يجب في التشريح الأرفق فالأرفق فلا يجوز الزائد على القدر الواجب كما صرح به الشهيد قدس سره في المسالك في مورد إخراج الولد الحي عن بطن أمه الميت و يجب على الأحوط خياطة مواضع التشريح إن أمكن كما يدل عليه قول الصادق عليه السلام في موثقة ابن أبي عمير في الجواب عن السؤال: في المرأة تموت و يتحرك الولد في بطنها أيشق بطنها و يخرج الولد، نعم و يخاط بطنها.^{٤٥}
و قوّه في الجواهر و نسبه إلى كثير من الأصحاب.^{٤٦}
و لا يسقط حرمة الميت من سائر الجهات بجواز تشريح بدنه فلا يجوز كشف

٤٢ - منية السائل، ص ٢١٥.

٤٦ - جواهر الكلام، ج ٤، ص ٣٧٦.

٤٣ - مستحدثات المسائل، ص ٤٠.

٤٥ - وسائل الشيعة، ج ٢، ص ٦٧٣.

عورته مثلاً في غير موارد اللزوم و غير ذلك من الأمور التي لا تناسب احترامه و لا يجوز نظر غير المماثل إلى جسد الميت المسلم إلا إذا توقّف حفظ الحياة أو مصلحة عامة على تعلّم غير المماثل بذلك كما صرّح بذلك بعض الأعلام في مسائل وردود^{٢٧} و يجب بعد إتمام التشريح خياطة الأعضاء و تطهيرها إن أمكن و تكفينها إن غسل قبل التشريح و إن لم يغسل قبله فيغسل إن أمكن تطهيره و إلا فيتيمّم و يكفّن ثم يصلّي عليه فيدفن في مقابر المسلمين باحترام. و عليه فاللقاء أعضاء الجسد في البالوعة أو المزابل و نحوها محرّم جدّاً و لا يليق بإحدٍ من المسلمين كما لا يخفى.

و لا يخفى عليك أيضاً أن حرمة المسلم لا يختصّ بجسده الكامل بل يشمل بعض أعضائه فلو وجد بعض أجزائه في المقابر و غيرها، فترتب عليه ما يترتب على جسده الكامل من الاحترام على التفصيل الذي قرّر في محله.

المسألة التاسعة عشرة

يجب غسل مسّ الميت بمسّ الميت الكافر و مسّ الميت المسلم إن لم يغسل و أما إذا غسل الميت المسلم قبل التشريح فلا يجب غسل مسّ الميت بمسّه و يتكرّر غسل مسّ الميت بتكرّر المسّ فيما يوجب الغسل إن تطهّر بعد كلّ مسّ و إلا فيكفي الغسل الواحد و لا يجب غسل مسّ الميت لو لم يمسه بدون الوساطة.

المسألة العشرون

لا يجوز التشريح فيما إذا جاز بدون إذن أولياء الميت لدلالة مادّل على لزوم الاستيذان منهم في تجهيز الميت على ذلك بالاولوية هذا كلّه فيما إذا كان للميت أولياء و أما إذا لم يكن كذلك فوليّه هو الحاكم الاسلامي فيعتبر إذنه بل لو امتنع الأولياء عن الإذن فيما وجب التشريح كما إذا توقّف حفظ حياة مسلمٍ عليه فالحاكم هو وليّ المتنع و الله العالم و الحمد لله أولاً و آخراً.

٢٧ - مسائل وردود، ص ١٣٣.

ترجمهٔ سست

و ناهنجار

«ارشاد القلوب»

ترجمه
ارشاد القلوب دیلمی

نُفُوس: ابی‌الحسن دیلمی

ترجم: سید عباس بادبانی

دفتر نشر اسلام

حسن فخر الشریعه

ارشاد القلوب و مؤلف آن

عالم جلیل القدر حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی،^۱ یکی از بزرگان علمای شیعی است که در اواخر قرن هشتم می‌زیسته و در علوم مختلف اسلامی نظیر فقه،

۱ - دیلمی منسوب است به «دَیْلَم»؛ نام کوه و یا قریه‌ای بین قزوین و گیلان، و جمع آن بر خلاف قیاس «دیالمه» است. جمع عدیدی از علما و دانشمندان و فقیهان و محدثان مسلمان از این خطه برخاسته‌اند. از جمله علامه محقق سلار بن عبدالعزیز، صاحب کتاب «المراسم» در فقه؛ عالم مفسر شیخ سدید الدین دیلمی مشهور به «قهرمان»؛ حسن بن محمد دیلمی قزوینی صاحب «مقتل» از شاگردان علامه مجلسی و ...

تفسیر، کلام، حدیث، شعر و ادب، عرفان، تاریخ، اخلاق و... مهارت داشته است. وی از دست پروردگان بزرگانی همچون شهید اول و فخر المحققین است و عالم عارف و زاهد، ابن فهد حلی، از شاگردان میرزا اوست.^۲

دیلمی آثار گرانسنگی از خود باقی گذاشته است از جمله: اعلام الدین فی صفات المؤمنین که به تازگی چاپ شده، غرر الأخبار، و درر الآثار، التفسیر الکبیر که اخبار ائمه اطهار علیهم السلام در تفسیر آیات قرآن کریم را در آن آورده و همانند دیگر آثارش، بسیار سودمند و ذی‌قیمت است. مشهورترین اثر دیلمی «ارشاد القلوب»^۳ است، ارشاد القلوب شامل کثیری از احادیث قدسیه و روایات مأثوره از پیامبر اکرم و اهل بیت او - صلوات الله علیهم - و کلمات دانشمندان صالح و پرهیزکار است که در مقام پند و اندرز و راهنمایی بشر القاء نموده‌اند. محدثین بزرگ و دانشمندان در مقام نقل، غالباً به این کتاب استناد و اعتماد کرده‌اند. نظر به مقام شامخی که این کتاب شریف در تنویر افکار و ارشاد قلوب دارد برخی از عالمان در تعریف آن چکامه‌ها و یا ابیاتی به سلك نظم کشیده‌اند، از جمله آنها دو بیت شعری است که به عالم محقق، شارح صحیفه کریمه سجادیه، سید علی خان حسینی مدنی نسبت می‌دهند:

اِذَا ضَلَّتْ قُلُوبٌ عَنْ هُدَاهَا فَلَمْ تَكِرَّ الْعُقَابُ مِنَ الشَّوَابِ
فَلرَّشِدَهَا جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا بِارْشَادِ الْقُلُوبِ إِلَى الصَّوَابِ^۴

نام کامل کتاب، «ارشاد القلوب إلى الصواب المنجی من عمل به من أليم العقاب» است که در دو جزء تدوین شده، جزء اول در مواعظ و جزء دوم در مناقب است.^۵

۲ - برای اطلاع از شرح حال او رک: ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۳۸؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۷ و ۲۱۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۱؛ الحقائق الراهنة فی المائة الثامنة (از طبقات اعلام الشیعه)، ج ۵، ص ۳۸؛ هدیة العارفين، ج ۵، ص ۲۸۷؛ ایضاح المکنون، ج ۳، ص ۶۲؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳ - ذریعه، ج ۱، ص ۵۱۷، گفتنی است شیخ شرف الدین یحیی البحرانی، شاگرد محقق کرکی این کتاب را تلخیص کرده است. (رک: ذریعه، ج ۱، ص ۵۱۸؛ ج ۲، ص ۴۱۹).

۴ - با استفاده از مقدمه حضرت آیت الله مرعشی نجفی (قده) بر ترجمه ارشاد القلوب مترجمی.
۵ - در انتساب جزء دوم به دیلمی تردید است. (رک: مقدمه مذکور)

ارشادالقلوب چاپهای متعددی دارد از جمله:

- ۱- با قطع جیبی، سنگی، به تصحیح و مقابله و خط محمد قراباغی، ۱۳۱۰ق، ۲۵۷ صفحه، مصحح در ترغیب به مطالعه این کتاب نوشته است:
«یا اخوانی لا تنظروا إلی صغر حجم هذا الكتاب المستطاب و لعمری انه یلیق أن یکتب بالتبر علی الاحراق لا بالحبر علی الاوراق.»
- ۲- با قطع جیبی، با تصحیح و مقابله با نسخ خطی: سید ابراهیم مرتضوی میانجی، ۲۸۶ صفحه، ۱۳۷۴ق، مرکز نشر کتاب، تهران.
- ۳- با قطع جیبی، به همت شیخ محمد علی محمدی شرایبانی و تعلیقات محمد مجاهدی تبریزی، ۱۳۷۵ق، ۳۴۰ صفحه.

ترجمه‌های فارسی ارشادالقلوب

بر حسب اطلاع نگارنده سه ترجمه فارسی تاکنون از این کتاب چاپ شده است:
*أ- ترجمه سید هدایت الله مسترحمی، ۲ جلد، تهران، مصطفوی، ۱۳۳۸ش،
رقعی، ۱۷۶+۴۲۹ص.

*ب- ترجمه سید عبدالحسین رضائی، به تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران، ۱۳۵۵، کتابفروشی اسلامیة، ج ۱ (قسمت اول: معارف و اخلاقیات) ۴۸۰ صفحه،
رقعی؛ ج ۲ (قسمت دوم: فضائل امیرالمؤمنین و غزوات) ۴۴۴ صفحه، رقی.
*ج- ترجمه‌ای که اخیراً دفتر انتشارات اسلامی به چاپ رسانیده و هدف این
مقاله نقد آن است.

پیش از پرداختن به ترجمه اخیر، لازم می‌نماید سخنی در باره اهمیت ترجمه و رسالت خطیر آن آورده شود تا کسی در لزوم نقد چنین ترجمه‌هایی تردید به دل راه ندهد.

استاد محمدرضا حکیمی در این باره می‌نویسد:

«...این گونه ترجمه‌های وحشتناک آثار مذهبی، به زبان فارسی در این ایام،
بیش از حد مایه تأسف است. باز هم باید بگویم که مقدار عمده‌ای از گناه این کار

۶- برای تفصیل، رک: ادبیات و تعهد در اسلام، محمد رضا حکیمی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۵۹-۷۳.

به گردن ناشران است که بی هیچ ملاکی این گونه گردانیده‌ها را به صورتهای گوناگون با متن عربی و بدون متن، در حاشیه و پاورقی یا... به چاپ می‌رسانند و به وسیله این ترجمه‌های پایین و گاه غلط و خنک و پرت، رونق کلام پیشوایان دین را بر باد می‌دهند، و هویت کلام عظیم را مسخ می‌کنند همین گونه است در مورد برخی از تألیفات و کتابهای علمای دین که اصل کتاب از نظر نثر و قدرت تعبیر در سطحی بالا جای دارد، اما ترجمه‌ها نه، بجز غلطها و بد فهمیها و اشتباهات. ... می‌دانیم که کلمات و روایات منقول از پیامبر اکرم و ائمه طاهرین در متن اصلی - قطع نظر از اعتقاد دینی - از بلیغ‌ترین و شیواترین و استوارترین نوع آثار باقیمانده به زبان عربی است. با این وصف کافی است به برخی از ترجمه‌هایی که از این آثار یا آثار علمای بزرگ دینی شده است و می‌شود نگاه کنید تا ببینید کار در چه سطح است و از چه قرار! و بجز چاپ بد - یا چاپهای کاسبانه و بدون رعایت حقوق شرعی - چه ترجمه‌های غیر فارسی و دور از اصول زبان و خارج از هنجار عرضه می‌شود و در بیشتر موارد، مفهوم و مقصود اصلی تباه می‌گردد، و شکوه و حشمت نثر مؤلف بر باد فنا می‌رود.

آقایانی که به این کار دست می‌زنند می‌پندارند همین که فارسی، زبان مادریشان بود بس است، در صورتی که چنین نیست این مترجمان اگر فاضل هم باشند، هنگامی که بخواهند به ترجمه این آثار بپردازند باید بروند و فارسی را بیاموزند و اگر می‌خواهند به اصطلاح پس از اشتغال یقینی، برائت یقینی حاصل کنند و یقین کنند که پس از اینکه ترجمه‌ای را متعهد شده‌اند از عهده برآمده‌اند و مقصود پیامبر و امام را به مسلمان فارسی زبان رسانده‌اند، واجب است در مقدمات تحصیل «برائت» و انجام تکلیف بکوشند، ناشران نیز نباید این ترجمه‌ها را بی رعایت اصول لازم و عرضه بر اهل خبره نشر کنند. خود این آقایان نیز نباید وقتی واجد شرایط نیستند، این وظیفه را بپذیرند. واجد شرایط بودنشان را هم باید مطلعان و استادان فن ترجمه - و به اصطلاح اهل خبره - تصدیق کنند، نه خودشان یا ناشران.»^۷

.....
۷ - شیخ آقا بزرگ، ص ۲۸۵ - ۲۸۷.

بررسی ترجمه «ج»

در اولین صفحه کتاب (مقدمه ناشر) آمده است: «این دفتر برای استفاده بهتر و بیشتر ترجمه، آن را... بعد از بررسی و ویراستاری و اعرابگذاری و... در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد...»

اما حقیقت این است که این کتاب نه بررسی شده است و نه ویراستاری و نه اعراب گذاری و نه آنچه ناشر محترم با واو و سه نقطه به آن اشاره کرده است! و اما دلیل ما: بررسی نشده است به این دلیل که ارشادالقلوب حداقل دو بار قبل از این، ترجمه شده و گرچه هیچ کدام شرایط و ویژگیهای يك ترجمه خوب و عالی را ندارند ولی از این ترجمه اخیر به مراتب بهترند و با وجود آن دو ترجمه، هیچ نیازی به چاپ ترجمه اخیر نبود و ثمره این چاپ جز عرضه يك وجود زیبا در لباسی ناموزون و اسراف، چیز دیگری نیست و ناشر محترم در صورت تتبع می‌توانست یکی از دو ترجمه قبلی را با بازنگری و بازنگاری و ویرایش دقیق عرضه کند.

اعراب گذاری

از ناشر محترم و یا مترجم باید پرسید کجای متن را اعراب گذاری کرده است؟ آیات قرآن را؟ پاسخ این سؤال را باید خواننده با مراجعه به کتاب دریافت کند تا خلاف این ادعا آفتابی شود. متن بی‌اعراب است و تنها آیات قرآن اعراب گذاری شده است.

ویرایش

اشکال عمده این ترجمه در ویرایش آن است که اگر پیش از چاپ، ویراستاری خبره آن را ویرایش صوری و محتوایی می‌کرد به این صورت نشر نمی‌یافت و اینک نمونه‌ها، اعم از ایرادهای کلی و ویرایشی:

۱ - عنوان این کتاب چنین می‌نماید که ترجمه کامل ارشادالقلوب است، در حالی که تنها ۱۹ باب آغاز کتاب از ۵۴ باب ارشادالقلوب در این چاپ ترجمه شده است، بنابراین عنوان کتاب، خالی از واقعیت است؛ چرا که این

کتاب ترجمه بخشی از ارشاد است نه همه آن و حال آنکه ترجمه‌های «أ» و «ب» از این جهت ترجمه‌های کاملی هستند.

۲- در عصر حاضر در فن ترجمه به جز آیات و روایات که خود موضوعیت دارند تقطیع متن عربی و گنجاندن آن در گردانیده فارسی آن هم با ترجمه تحت اللفظی و به اصطلاح «کان یکون» و «بدرستی که» و «آنچنانی که» و «این است و جز این نیست» و «شأن چنین است» جز خسته کردن خوانندگان و بیزاری آنان، اثر دیگری ندارد، مضافاً بر اینکه نه برای خواننده فارسی‌زبان مفید است و نه برای آشنای به زبان عربی. متأسفانه در این ترجمه به این مهم پرداخته نشده است و برخلاف آیین ترجمه و ویرایش مطالبی که باید در پانوشت بیاید در متن افزوده شده است، برای نمونه این صفحات را ملاحظه فرمایید: ص ۸، ۳۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۷، ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۷۷ و ۳۱۶.

نمونه‌هایی از این ترجمه

۱- «و به خدا قسم اگر برای شوق به حق تعالی یا برای ترس از او دل‌های شما گداخته شود یا از چشم‌هایتان خون جاری گردد و به این حال در دنیا زندگی کنید مادامی که باقی است این اعمال و منتهی درجه کوشش شما برابری با نعمتهای بزرگ خداوند که به شما عطا فرموده نمی‌نماید و مساوی راهنمایی نمودن او شما را به سوی ایمان نمی‌گردد.» (ص ۱۴۲).

جملات فوق نه مبتدایش به وضوح معلوم است و نه خبرش و معلوم نیست مترجم در صدد بیان چه مطلبی است.

۲- «سؤال می‌شود عمر و زندگی... سؤال می‌شود ایام جوانی... سؤال می‌شود مال... سؤال می‌شود... سؤال می‌شود...» (ص ۵۷) اینها همه ترجمه کلمه «یستل» است که تنها يك بار در روایت آمده است.

۳- «برای کسی که از عظمت خدای خود ترسید دو باغستان در بهشت برای او هست و این است و جز این نیست...» (ص ۳۸).

۴- «هرآینه ذره و خردل و بعوضه را صرف نظر و اهمال می‌فرمود» (ص ۸۶ در ترجمه: لَأَهْمَلُ الذَّرَّةَ وَالْخَرْدَلَةَ وَالْبَعُوضَةَ).

- ۵- «گاهی که شخص از این عالم رحلت کند کارهای او که در این دنیا انجام می‌داده همه قطع و بریده می‌شود...» (ص ۵۱، در ترجمه: إذا مات الرَّجُل انقطع عمله...).
- ۶- «و صبح می‌کند در لحد و در زیر زمین در تنگنا قرار می‌گیرد... و صبح کرد در حالی که دشمنانش خوشحال می‌باشند...» (ص ۱۱۵).
- ۷- «پس به درستی که شأن چنین است...» (ص ۷۳ - ۷۴).
- ۸- «پس گوش دادن، پس حفظ کردن، پس عمل کردن، پس رساندن...» (ص ۵۸).
- «پس آگاه باشید که من در قبر تنها افتاده‌ام پس دین و دنیای خود را از روی جهالت فاسد کردم پس کسی در...» (ص ۱۱۷). (پس خدای سبحان می‌فرماید: پس گفتم...» (ص ۱۲۷).
- ۹- «این است و جز این نیست که دنیا به منزله پُلی است...» (ص ۷۸).
- ۱۰- «این است و جز این نیست که خدای متعال جَلَّتْ عَظْمَتُهُ تقسیم فرمود در دنیا مدت‌های کوتاه و کارهای محفوظ و ضبط شده و مرگ ناگهان می‌رسد.» (ص ۸۸).
- ۱۱- «به تحقیق مرگ سبب...» (ص ۱۰۲) «به تحقیق که... و جز این نیست که... و به تحقیق که...» (ص ۱۰۳).
- ۱۲- «پس به درستی که دنیا پشت کرده است... و آخرت رو کرده است و می‌آید و مشرف است...» (ص ۱۳۶).
- ۱۳- «...مغرور نکند شما را طول فراموشی از پروردگارتان مهلت زیادی که خدا به شما مرحمت فرماید و نیکو حکم کردن، پس به تحقیق... به درستی که...» (ص ۱۵۱).
- ۱۴- «بہتر از حسنه‌ای که بعد از گناه کهنه و قدیم انجام شود ندیدم، به درستی که...» (ص ۱۸۵).
- ۱۵- «... بر سرکشی و طغیان و بازی شب می‌کنند و صبح می‌کنند در حالی که...» (ص ۱۵۴).

۱۶ - «هر صاحب حملی حملش را می‌گذارد... و شیاطین می‌پرند...» (ص ۲۱۶).

۱۷ - «گاهی جوان مرد در حال عافیت وارد شب شده...» (ص ۱۱۲).

۱۸ - «من در عجبم از قومی که صبح می‌کنند در حالی که... و بدنهای خود را چاق و گنده می‌نمایند و دین خود را ضعیف و لاغر...» (ص ۲۶۰ - ۲۶۱).

سرتاسر کتاب پر است از این گونه تعبیرات و آوردن نمونه‌های بیشتر موجب تطویل می‌گردد، اما دو نمونه زیر را هم ملاحظه فرمایید:

۱۹ - حضرت حجاج بن یوسف!!!

این یکی از عبارات تعجب انگیز این ترجمه است که یکی از روسیاهترین چهره‌های تاریخ را این گونه یاد کرده است.

۲۰ - در ورودی!

مترجم این تعبیر را در ترجمه «إنا معك إلى باب الملك» آورده است: «من با تو هستم تا آن در ورودی...» (صفحه ۱۴۸).

اغلاط چاپی

اغلاط چاپی و شبه چاپی کتاب هم فراوان است از جمله صفحات: ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۰، ۶۴، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۳۶.

اشتباه در ترجمه

۱ - در ترجمه «و أعمالهم امرٌ من الصبر» آورده است: «و اعمال آنها تلخ تر از صبر است» (ص ۵۵).

در اینجا یا مترجم «صبر» را به معنای استقامت (صبر) پنداشته و یا چون معنای آن را نمی‌دانسته عین کلمه (صبر) را در ترجمه آورده و در هر دو صورت اشکال به او وارد است. «صبر» در اینجا به معنای شیره تلخ درختی است (رك: المعجم الوجیز، ص ۳۵۹). نمونه‌های دیگری نیز، از این دست ترجمه‌ها در سرتاسر کتاب به چشم می‌خورد مثلاً: «حملة العرش» را «حملة عرش» (ص ۲۲۰) و...

۲ - «خردل» را «خشخاش» معنی کرده (ص ۳۰)، ولی باید توجه داشت که خردل و خشخاش نام دو نوع گیاه است (رك: فرهنگ معین، ذیل هر دو واژه).

ترجمه آیات

از آنجا که ارشادالقلوب مشحون از آیات و روایات است متأسفانه نادرستی ترجمه و نارسایی معنایی در ترجمه آیات نیز به چشم می‌خورد و ای کاش مترجم محترم به جای اینکه زحمت این ترجمه غیر فنی و نادرست را بر خود هموار سازد، در ترجمه آیات از قرآنهاى ترجمه شده بهره می‌برد و زحمت ما نمی‌داشت و اینک شواهدی چند در این باب همراه با ترجمه قرآن کریم به قلم عبدالمحمد آیتی:

۱ - يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا * وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا^۱

«روزی که آسمان موج می‌زند موج زدنی و کوهها به راه می‌افتد به راه افتادنی» (ص ۱۴).

آیتی: روزی که آسمان سخت بچرخد، و کوهها به شتاب زوان شوند.

۲ - اِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ * يُنْبَأُ الْاِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَاٰخِرًا^۲

قرارگاه و مرجع در این روز به سوی خداست و انسان در آن روز به کارها و اعمالی که پیش از مرگ فرستاده و آنچه از خود باقی گذاشته آگاهی داده می‌شود. (ص ۱۵ - ۱۶).

ملاحظه می‌فرمایید که «يك بام و دو هوا» شده «يومئذ» هم به معنای «در این روز» و هم «در آن روز» ترجمه شده است.

آیتی: قرارگاه همه در این روز نزد پروردگار توست. در این روز آدمی را از هر چه پیشاپیش فرستاده و بعد از خویش گذاشته است خیر می‌دهند.

۳ - وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ اَحَادًا * وَ عَرِضُوا عَلٰى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَنْ لَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا^۳

۸ - سوره طور (۵۲): ۹ - ۱۰. ۹ - سوره قیامت (۷۵): ۱۲ - ۱۳. ۱۰ - سوره كهف (۱۸): ۴۷ - ۴۸.

و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَانَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. ۱۱

«روزی که کوهها را متلاشی و پراکنده می‌کنیم و زمین را مشاهده می‌کنی در حالی که ظاهر است، (یعنی هیچ پست و بلندی درخت و گیاهی نیست که با سایه خود آن را بپوشاند) و خلق را محسور می‌کنیم و یکی از آنها را وانگذاریم و در مقام حکومت عدل الهی عرضه شوند و حضور پیدا کنند در حالی که به صفوف مرتب ایستاده باشند به آنها گفته شود به تحقیق به سوی ما آمدید چنانچه در اول بار شما را خلق نمودیم و بر خلاف آنچه شما تصور می‌کردید که برای شما وعده‌گاهی قرار نداده‌ایم و آنچه را که در دنیا در اختیار شما قرار دادیم و ما به سبب آنها به شما تفضل نمودیم.

و گذاشتید و نمی‌بینم با شما شفیعان شما را که گمان می‌کردید آنها با ما در شما شرکت دارند به تحقیق میان شما و آنها جدایی افتاد و پنهان‌شده‌اند شما آنچه را گمان می‌کردید» (ص ۲۸ - ۲۹).

آیتی: روزی که کوهها را به راه می‌اندازیم و زمین را بینی که هر چه در اندرون دارد بیرون افکنده است و همه را برای حساب گرد می‌آوریم و يك تن از ایشان را هم رها نمی‌کنیم. همه در يك صف به پروردگارت عرضه می‌شوند. اکنون نزد ما آمدید همچنان که نخستین بار شما را بیافریدیم. آیا می‌پنداشتید که هرگز برایتان وعده‌گاهی قرار نخواهیم داد؟

... هر چه را که ارزانی‌تان داشته بودیم پشت سر نهاده‌اید و هیچ يك از شفیعاتان را که می‌پنداشتید با شما شریکند همراهان نمی‌بینیم. از هم بریده شده‌اید و پندار خود را گمگشته یافته‌اید.

۴ - فَلَا تَقْسِمُ بِمُهْدُونَ. ۱۱

«آنها به واسطه اعمال صالح برای خود آسایشگاه تهیه می‌کنند.» (ص ۳۰۰).

۱۱ - سوره انعام (۶): ۹۴.

۱۲ - سوره روم (۳۰): ۴۴.

آیتی: آنها که کاری شایسته کرده باشند برای خود پاداشی نیکو آماده کرده‌اند.

۵ - إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.^{۱۳}

«به تحقیق خدای متعال آنچه به او شرك آورده شود و مشرك به حال شرك بمیرد آن را نمی‌آمرزد و از این پایین‌تر را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.» (ص ۳۴).

آیتی: هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرك آورند نمی‌آمرزد، و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می‌آمرزد.

۶ - إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ.^{۱۴}

«به درستی که ما قرار دادیم ابراهیم و ذریه او را خالص برای خود يك نوع خالص بودنی که با هیچ چیز مخلوط نیست.» (ص ۴۲).

بد نیست در اینجا توضیح مترجم - که در متن به دنبال ترجمه آیه آمده - را بخوانید و شاهد سستی ویراستاری این متن باشید.

«...مخلوط نیست. و آن عبارت است از یادآوری آنها خانه آخرت را در هر حال و آنها هر عملی و هر عبادتی انجام می‌دادند نظرشان جوار خداوند متعال بود و فائز شدن به لقای حق و تعبیر دار، و خانه برای این است که خانه حقیقی خانه آخرت است و دنیا محل عبور است. و باز دلالت دارد بر صدق گفتار رسول الله - صلی الله علیه و آله - اوتیت جوامع الکلم، این فرمایش حضرت [از اینجا ترجمه است] بهره‌یز از چیزی که بعد بخواهی از آن عذر خواهی کنی. این جمله جمیع آداب معاشرت و برخورد با نوع و هر گونه صحبت و عمل را فرا می‌گیرد، که اگر انسان همین را در نظر داشته باشد که نحوی رفتار کند که نخواهد از کسی عذر خواهی کند چه مقدار دامنه این مطلب وسیع است.» (ص ۴۲).

آیتی: آنان را خصلت پاکدلی بخشیدیم تا یاد قیامت کنند.

۷ - إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا...^{۱۵}

۱۳ - سوره نساء (۴): ۴۸. ۱۴ - سوره ص (۳۸): ۴۶. ۱۵ - سوره مریم (۱۹): ۵۴.

«او صادق الوعد بود و رسول و نبی بود...» (ص ۴۷).

آیتی: او درست قول و فرستاده‌ای پیامبر بود.

اشتباهات کاربردی

۱ - «چنانچه» در جای جای کتاب به جای «چنانکه» و به غلط استعمال شده است^{۱۶} برای نمونه: رك:ص ۱۳، ۲۸، ۳۱، ۳۷، ۵۶، ۸۶، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۸ و... .

۲ - «او»^{۱۷} به جای «آن» برای نمونه دو مورد ذکر می‌شود:

صفحه ۸۶: «...در روز حساب واقع می‌شوند که در او جای عمل نیست.»

صفحه ۱۳۶: «آگاه باشید شما در روزهای عمل هستید که دنبال او تمام

شدن فرصت است.»

۳ - امانت^{۱۸} به جای «عاریت» نمونه: صفحه ۹۷ (و ما فی ایدیهم عاریة = و

از آنچه از لوازم دنیا در دست آنهاست امانت است).

مترادفات بیهوده

برانگیزاند و مبعوث فرماید. فراموش کرده‌اند و از یاد برده‌اند (ص ۳۱) ن و جهت (ص ۴۱) دار، و خانه (ص ۴۲) هدیه و پیشکش، عطا و بخشش (ص ۴۶) غنا و داشتن ثروت و مال (ص ۷۸) ترس و بیم (ص ۸۵) نازل می‌شوند و فرود می‌آیند (ص ۱۲۱) اعمال و کارها (ص ۱۷۷) دستوری و فرمانی (ص ۲۷۱) عود و بازگشت (ص ۲۸۸).

در همین جا داستان این ترجمه را به پایان می‌برم. کوتاه سخن اینکه هر

۱۶ - این دو ترکیب را نباید به جای هم به کار برد «چنانکه» حرف ربط مرکب، دلالت بر تشبیه و تمثیل می‌کند و مرادف است با «به طوری که» و «همانطور که»: «تنیس جزیره‌ای است... و از خشکی دور است، چنانکه از بامهای شهر ساحل را نتوان دید» (سفرنامه ناصر خسرو، ۴۶) اما «چنانچه» کلمه تأکید است و معمولاً پس از کلمه «اگر» و برای تقویت معنای آن به کار می‌رود: اگر چنانچه یعنی «اگر چنین باشد که»: «اگر چنانچه موافقت کند همراه او خواهم رفت» (غلط نویسیم، ص ۹۷).

۱ - کاربرد «او» در ذوی العقول است بنابراین در جملات مذکور نباید «او» استعمال کرد.

۱۸ - فرق امانت و عاریه را در «کتاب الودیعة» و «کتاب العاریة» شرح لمعه ملاحظه فرمایید.

خواننده منصفی با تصفح و اندک تأملی در می‌یابد که این ترجمه با کلام اصل و متین و متعالی دینی هرگز متناسب نیست و کمترین رونقی و جذبه و شور و کوششی ندارد و هیچ يك از اصول فن در آن رعایت نشده است، ترجمه‌ای که به هیچ گونه منعکس کننده حشمت و استواری و اعتلا و رسالت متن نیست و به یقین صاحب سخن، از این گونه ترجمه ناخشنود و روح او از این کار در رنج است.^{۱۹}

در پایان، محض نمونه چند سطر از ترجمه خوب «وقعة صفین» به نام پیکار صفین و «الایام»^{۲۰} موسوم به «آن روزها» به ترتیب کار پرویز اتابکی و حسین خدیوجم را می‌آوریم تا در مقام مقایسه، معلوم شود تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

أ - از پیکار صفین

خطبه حسین بن علی

«سپس حسین بن علی به خطبه برخاست و چنان که سزد، خدا را سپاس و ستایش کرد و آنگاه گفت: ای مردم کوفه، شما دوستدار مردم بزرگوار [و] شعار بدون دثار هستید (شما مردمی يك رویه‌اید) بکوشید آنچه را دثار شماست زنده کنید (و همدل و همزبان شوید) و راه دشوار را بر خود هموار سازید و آنچه را مایه پراکندگی شماست به موجبات پیوستگی تبدیل کنید. هلا، برآستی که جنگ را شری است شتابکار و طعمی ناگوار و جرعه‌هایی تلخ و گزنده، پس هر کس که برای آن بسیج ساخت و برای تهیه ساز و برگش به آماده باش پرداخت و به هنگام فرارسیدنش از زخمهای جان شکار آن نرنجید و نهراسید، جنگ را برده است و هر که پیش از رسیدن لحظه مناسب و بدون کوشش بصیرانه آن را پیش اندازد سزایش آن است که قومش را زیانمند و خود را نابود کند. از خدا مسئلت داریم که به یاری خود، شما را بر همبستگی خویش نیرو بخشد. سپس (از منبر) به زیر آمد.»^{۲۱}

۱۹ - اقتباس از ادبیات و تمهد در اسلام، ص ۷۲.

۲۰ - مقصود از معرفی این کتاب صرفاً شیوایی و رسایی ترجمه آن است.

۲۱ - پیکار صفین از نصر بن مزاحم منقری، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، مترجم: پرویز اتابکی، تهران، ۱۳۶۶، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۶۱.

ب - از «آن روزها»

«دوست جوان ما چهار سال از عمر خود را در الازهر سپری کرده بود، آن چهار سال در نظرش چهل سال می‌نمود، زیرا ازهر جهت به سان شبی تیره و دیر پای بر او گذشته بود، شبی که ابرهایی سیاه و سنگین در آن متراکم شده و برای روشنی از هیچ سویش روزنه‌ای باقی نمانده بود. جوان از لحاظ تهیدستی خویش احساس دلتنگی نمی‌کرد، و از اینکه دستش از آنچه می‌خواست کوتاه بود دلگیر نمی‌شد، زیرا تهیدستی با قیاس به درآمد طلاب علم در الازهر شریف مطلبی عادی بود. جوان متوجه می‌شد که در اطرافش ده‌ها و صدها طلبه زندگی می‌کنند که همانند او، رنج می‌برند، و هر روز با مشکلاتی نظیر مشکلات او رو برو می‌شوند، و به ساده‌ترین چیزهای دوست داشتنی دسترسی ندارند، آنان به این موضوع تن در داده بودند، جان و دلشان با آن انس گرفته، و به خویشتن قبولانیده بودند که توانگری و بی‌نیازی و آسایش زندگی از عواملی هستند که انسان را از دانش اندوزی باز می‌دارند. باور کرده بودند که برای تحمل دشواری و زحمت و رنج تحصیل، تهیدستی شرط اساسی است، زیرا که اگر جان و دل آدمی از دانش غنی شود، به از آن است که دست و کیسه‌اش از مال دنیا پر بوده باشد.»^{۲۲}



.....
۲۲ - آن روزها، دکتر طه حسین، ترجمه حسین خدیو جم، چاپ چهارم: تهران، سروش، ۱۳۶۳، ص ۲۲۹.



حسن عرفان

نقد واژه‌ها

قسمت سوم

شطرنج

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصه شطرنج زندان را مجال شاه نیست (حافظ)
فتح شین «شطرنج» را برخی از واژه شناسان غلط دانسته‌اند ولی بعضی
گفته‌اند: فتح و کسر «شین» هر دو جایز ولی کسر آن، افصح، اصح و اجود است.
در قاموس آمده: الشُّطْرَنْجُ ولا يُفْتَحُ أوْله: لُعبَةٌ^۱

.....
۱ - قاموس اللغة، چاپ سنگی، ص ۷۵. و ابن منظور نوشته: الشُّطْرَنْجُ و الشُّطْرَنْجُ: فارسی معرب و کسر الشین
فیه اجود، (لسان العرب، ج ۲، ص ۳۰۸). برای کاوش بیشتر نگاه کنید به المعرب جوالیقی، ص ۲۰۹: غیات
اللغات، ص ۵۱۲: منتخب اللغات، ص ۲۷۳: مصباح المنیر، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

شفاهی

بسیار گفته می‌شود: امتحان شفاهی، شفاه مصدر باب مفاعله و شفاهی منسوب به آن است از این رو تلفظ آن به فتح شین غلط می‌باشد.^۲

شَفَاعَت

این واژه به فتح شین صحیح است. ابن اثیر گفته: شَفَعُ يَشْفَعُ شَفَاعَةً، فهو شافعٌ و شَفِيعٌ.^۳ و ابن منظور نگاشته: و شَفَعُ لِي يَشْفَعُ شَفَاعَةً.^۴

شِعَار

شعار به ضم شین غلط و به کسر آن صحیح است.^۵
در نهج البلاغه آمده: وَ الْقُرْآنُ شِعَارًا؛ شِعَارًا دُونَ دِنَارِكُمْ.^۶

صَدَارَت

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند
چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی (حافظ)
این واژه به معنی پیشی گرفتن و مقام یافتن به فتح صاد صحیح است.^۷ در
اقرب الموارد آمده است: الصِّدَارَةُ بِالْفَتْحِ: التَّقَدُّمُ.^۸

.....

۲ - شَافَةٌ يُشَافُهُ، مَشَافَهُةٌ وَ شِفَاهَا، شَافَهُ الْبَلَدُ وَالْأَمْرَ مَشَافَهُةً وَ شِفَاهَا: دَانَاهُ وَ شَافَهُ فَلَانٌ فَلَانًا: ادْنَى شَفَّتَهُ إِلَى شَفَّتِهِ وَ خَاطَبَهُ مِنْ فِيمَهُ إِلَى فِيمَهُ. (اقرب الموارد، ج ۱، ص ۶۰۱).

۳ - نِهَائُهُ ابْنُ اثِيرٍ، ج ۲، ص ۴۸۵.

۴ - لِسَانُ الْعَرَبِ، ج ۸، ص ۱۸۴.

۵ - وَالشُّعَارُ: الْعَلَامَةُ (لِسَانُ الْعَرَبِ، ج ۴، ص ۴۱۳)؛ شِعَارٌ بِالْكَسْرِ: جُلُّ الْفَرَسِ وَ - الْعَلَامَةُ فِي الْحَرْبِ وَ السَّفَرِ وَ ... (اقرب الموارد، ج ۱، ص ۵۹۵)؛ در حدیث آمده: الْفَقْرُ شِعَارُ الصَّالِحِينَ أَيْ عَلَامَتُهُمْ. (مجمع البحرین، ج ۳ -

۴، ص ۳۴۹).

۶ - نِهْجُ الْبَلَاغَةِ، حِكْمَتٌ ۱۰۴.

۷ - نِهْجُ الْبَلَاغَةِ، خَطْبَةٌ ۱۹۸.

۸ - قَامُوسُ الْلُغَةِ، ص ۱۷۹.

۹ - اقرب الموارد، ج ۱، ص ۶۳۸.

صلاح

هزار عقل و ادب داشتیم من ای خواجه

کنون که مست خرابم صلاح بی ادبیست (حافظ)
صلاح مقابل فساد است و صلاح مصدر صالح از باب مفاعله می باشد: از
این رو باید بگوییم: این به صلاح من نیست. ابن منظور گفته: الصّلاح: ضد الفساد
و الصّلاح بکسر الصاد مصدر المصالحه.^{۱۱}

ضمان

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟ (حافظ)

این واژه به فتح اول درست و به کسر آن غلط است. ابن منظور نوشته:
ضَمِنَ الشَّيْءُ وَ بِهِ ضَمَانًا وَ ضَمَانًا، كَفَلَ بِهِ.^{۱۲}

ضالّت

سالك از نور هدایت ببرد راه به دوست

که به جایی نرسد گر به ضالّت برود

ضالّت به معنی گمراهی به فتح اول درست است.^{۱۳}
واژه «ضالّت» ۹ بار در قرآن شریف به کار آمده و در نهج البلاغه هم آمده:

.....

- ۱۰ - صالح یصالح مصالحة و صلاحاً.
- ۱۱ - لسان العرب، ج ۲، ص ۵۱۶؛ و نگاه کنید به کار برد این دو واژه در نامه‌های ۴۷ و ۵۰ و خطبه ۲۱۴ نهج البلاغه.
- ۱۲ - لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۵۷؛ اقرب الموارد، ج ۱، ص ۶۹۰؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۷۵؛ قاموس اللغة، ص ۵۷۹؛ اساس البلاغة، ص ۲۷۲.
- ۱۳ - الضلال و الضلالة: ضد الهدی و الرشاد (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۰).

إِحْدِيهِمَا ضَلَالَةٌ.^{۱۴}

طُول

طُول به معنی توان، برتری، دارایی و نعمت است و طُول به معنی درازا می باشد.^{۱۵}
واژه لَأَطَائِلُ و لَأَطَائِلَاتُ گرفته شده از طُول است. در نهج البلاغه آمده:

وَإِكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ.^{۱۶}

طَيِّبَ اللَّهُ

امروز رایج شده که مردم برای تحسین عبادت کننده، گوینده، یا خواننده ای می گویند: طَيِّبَ اللَّهُ این تلفظ نادرست است طَيِّب مفرد مذکر فعل ماضی از باب تفعیل است و تلفظ درست آن به فتح «یاء» می باشد.

طَيَّ الْأَرْضَ

این تعبیری است که برای پیمودن زمین به کار می رود. واژه طَيَّ، به فتح طاء صحیح و به کسر آن غلط است.^{۱۷}

در قرآن مجید آمده: كَطَى السَّجِلِ لِلْكَتَبِ.^{۱۸} و در نهج البلاغه آمده: طَوَّوْهَا

طَيَّ الْمَنَازِلِ.^{۱۹}

ظَرَافَات

این واژه به فتح اول صحیح است. ابن منظور گفته: وَقَدْ ظَرَفَ الرَّجُلُ، بِاَلضَّمِّ،

ظَرَافَةً فَهُوَ ظَرِيفٌ.^{۲۰}

.....
۱۴ - نهج البلاغه، حکمت ۱۸۳.

۱۵ - وَالطُّوْلُ وَالطَّائِلُ وَالطَّائِلَةُ: الْفَضْلُ وَالْقُدْرَةُ وَالْغِنَى وَالسَّعَةُ وَالْعُلُوُّ وَالطُّوْلُ: نَقِيضُ الْقِصْرِ (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۱۰).

۱۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

۱۷ - الطَّيُّ: نَقِيضُ النَّشْرِ، طَوَّيْتَهُ طَيًّا وَطَيَّيْتُهُ وَ... (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸).

۱۸ - سوره انبیاء (۲۱): ۱۰۴.

۱۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲۰ - لسان العرب، ج ۹، ص ۲۲۸؛ قاموس اللغة، ص ۲۷۸؛ غیث اللغات، ص ۵۶۸؛ منتخب اللغات، ص ۳۳۳.

عَدالت^{۲۱}

عَدالت به فتح اول صحیح و به کسر آن غیر صحیح است. واژه عَدالت در قرآن مجید و نهج البلاغه به کار نرفته ولی واژه عدل کار برد فراوان دارد.

عیال^{۲۲}

عیال به کسر اول درست و به فتح آن غلط است. علی علیه السلام فرمود: قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ^{۲۳} وَ عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ^{۲۴}.

عراق^{۲۵}

عراق نام کشور همسایه ایران به کسر اول بر وزن کتاب صحیح است و به فتح آن غلط می باشد.

علی علیه السلام فرمود: وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ^{۲۶}. این واژه سه بار در نهج البلاغه آمده است.

عَفاف

عَفاف به معنی خویشتن بانی به فتح عین صحیح و به کسر آن غلط است.^{۲۷}

.....

۲۱ - و العَدالة و العُدولة و المَعْدلة، و المَعْدلة، كَلِمَةُ العَدَل (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۱؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۷۵۳).

۲۲ - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۸۵؛ غیث اللغات، ص ۶۱۸.

۲۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۱.

۲۴ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲۵ - و العراق: شاطيء الماء، و خَصَّ بعضهم به شاطيء البحر و الجمع كالجمع و العراق: من بلاد فارس، مذكر و سُمِّيَ بذلك لانه على شاطيء دجلة. (لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۴۷)؛ العراق ككتاب، (مجمع البحرين، ج ۵، ص ۲۱۳ و ۲۱۴؛ قاموس اللغة، ص ۴۱۶؛ غیث اللغات، ص ۵۷۷؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۷۷۰).

۲۶ - نهج البلاغه، خطبه ۳۱

۲۷ - اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ قاموس اللغة، ص ۳۸۰؛ مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۰۲.

علی علیه السلام فرموده: الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ^{۲۸} گفتنی است که عِفَاف به کسر
عین به معنی دواء است.^{۲۹}

عیار

در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن
کس عیار زر خالص شناسد چو محک (حافظ)

عیار به کسر اول بر وزن کتاب درست و به فتح آن غلط است.^{۳۰}

عیادت^{۳۱}

به معنی بیمار پرسی،^{۳۲} به فتح عین غیر صحیح است.

عَرَفَ^{۳۳}

عَرَفَ يَعْرِفُ از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ به معنی شناختن است و کسره دادن راء، آن را
از فلرم و معنای شناخت، خارج می‌کند؛ زیرا عَرَفَ به معنی رها کردن بوی خوش
است.^{۳۳}

عَرَفَةَ^{۳۵}

روز نهم ذیحجه، چرا که روز استاده شدن حاجیان است در مقام عَرَفَات.^{۳۶} در
مجاورات مردمی عَرَفَةَ استعمال می‌شود، لیکن صحیح آن به فتح فاء است بر وزن

.....

۲۸ - نهج البلاغه، حکمت ۶۸.

۲۹ - العفاف بالكسر: الدواء (اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۰۳).

۳۰ - غیث اللغات، ص ۶۱۸؛ قاموس اللغة، ص ۱۹۱.

۳۱ - قاموس اللغة، ص ۱۲۱.

۳۲ - غیث اللغات، ص ۶۱۷.

۳۳ - در قرآن مجید این ماده همه جا از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ به کار رفته است.

۳۴ - قاموس اللغة، ص ۳۷۹.

۳۵ - و یوم عَرَفَةَ: یوم التاسع من ذی الحجّة. (مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۹؛ قاموس اللغة، ص ۳۷۹).

۳۶ - غیث اللغات، ص ۵۷۸.

«فَعَلَهُ».

علاقه

در ادبیات اصیل عربی عَلاقه و عِلَاقه، دو کار برد جداگانه دارد. برای بیان ارتباطات معنوی و پیوند و علقه‌های عاطفی از کلمه عَلاقه استفاده می‌شود و برای بیان پیوندها و بندهای محسوس مثل بند شمشیر و ... باید گفت: عِلَاقه.^{۳۷}

عِلَاج^{۳۸}

سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم عِلَاج دماغ (حافظ)
این واژه به کسر عین به معنی درمان کردن و معالجه است و تلفظ آن به فتح عین
غیر صحیح است. عِلَاج مصدر باب مفاعله است: عَالَجَ يُعَالِجُ مُعَالَجَةً و عِلَاجاً
علی علیه السلام فرموده: وَ لَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ.^{۳۹}؛ وَ عَوْفِيَتْ مِنْ عِلَاجٍ^{۴۰}
از این رو به دردهای بی درمان باید بگوییم: لا عِلَاج.

عَقِب^{۴۱}

تا بر دلش از غصه غباری نشیند
ای سیل سرشک از عَقِبِ نامه روان باش (حافظ)

۳۷ - العِلَاقَةُ بِالْفَتْحِ عِلَاقَةُ الْحُبِّ وَ الْعِلَاقَةُ بِالْكَسْرِ: عِلَاقَةُ الْقَوْسِ وَ السَّوْطِ وَ نَحْوَهُمَا وَ أُعْلِقْتُ الْقَوْسَ: جَعَلْتُ لَهُ عِلَاقَةً. (مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۱۷؛ قاموس اللغة، ص ۴۱۸). عِلَاقَهُ، بِه فَتْحٍ: أَوْرَشَ دَلَّ وَ مَنَاسِبَتْ مِیَانِ دُوْ جِیزِ وَ رَابِطَةٌ مَعْنَوِیٌّ بِأَكْسَى دَاشْتَنِ مِثْلِ دُوسْتِی وَ دَشْمَنِی وَ نُوکْرِی وَ أَنْجَه بَدَانَ مَعِیْشَتِ تَوَانَ کَرْدِ. وَ بِه کَسْرِ أَوَّلِ، جِسْمٌ ظَاهِرِیٌّ کِه بَسْتَه وَ أَوْرِزَانَ بَاشَد بِه چِیزِی مِثْلِ دَوَالِ تَازِیَانَه وَ شَمَشِیرِ وَ عِلَاقَةُ زِیُورِ وَ بِالْکِی وَ غَیْرِ آن (از مدار و مؤید و منتخب و کشف و فرهنگ شیخ ابراهیم). غِیَاثُ اللَّفَاتِ، ص ۶۰۸.

۳۸ - عَالَجَ الْمَرِیضَ مُعَالَجَةً وَ عِلَاجاً: عَانَاه. (لسان العرب، ج ۲، ص ۳۲۷).
عَالَجَهُ عِلَاجاً وَ مُعَالَجَةً: زَاوَلَهُ وَ دَاوَاه. (قاموس اللغة، ص ۷۷).

۳۹ - نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، خَطْبُهُ ۱۸۰.

۴۰ - نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، نَامَةٌ ۳۱.

۴۱ - عَقِبَ كُلِّ شَيْءٍ وَ عَقْبُهُ، وَ عَاقِبَتُهُ، عَاقِبُهُ، وَ عُقْبَتُهُ، وَ عُقْبَاهُ وَ عَقْبَانُهُ: آخِرُهُ. (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۱۲).

العَقِبُ: الْوَلَدُ وَ الْوَلَدُ الْوَلَدُ وَ الْمُؤَخَّرُ الْقَدَمِ، مُؤْتَّجٌ جِ اعْقَابٍ. (اقرّب الموارد، ج ۲، ص ۸۰۶).

عقب به معنی دنبال، پشت و پس، به فتح قاف غلط و به کسر قاف صحیح می‌باشد.

علی علیه السلام فرموده: أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ.^{۲۲}

عَنِین

عَنِین، مردی را گویند که ناتوانی جنسی دارد و تلفظ آن به فتح عین و یا بدون تشدید غلط است.^{۲۳} باید یاد آوری کنم که: عَنِین بر وزن مَهین کسی است که قادر به حبس ریح شکم نیست.

عِمران

عِمران نام حضرت ابوطالب پدر حضرت علی علیه السلام و پدر حضرت موسی^{۲۴} و پدر حضرت مریم و برخی از شخصیت‌های دیگر است اسم یکی از سوره‌های قرآن نیز «آل عمران» می‌باشد، لیکن عُمَران، به معنی آبادانی و آباد کردن می‌آید^{۲۵} بنا براین باید بگوییم: سازمان عُمَران یا خدمات عُمَرانی و بودجه عُمَرانی.

عِوَض

عِوَض بر وزن مَرَضُ به معنی بهاء و مقابل، غلط و به کسر عین و فتح واو صحیح است.^{۲۶}

علی علیه السلام فرموده: فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ.^{۲۷}

.....

۲۲ - نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴.

۲۳ - والعین کامیر من لا یقدر علی حبس ریح بطنه و کسکین من لا یأتی النساء عَجْزاً (قاموس اللغة، ص ۵۸۱؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۹۱؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۴۱؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۸۳؛ منتخب اللغات، ص ۳۷۲).

۲۴ - در نهج البلاغه آمده: موسی بن عمران، (خطبه ۱۹۰).

۲۵ - عَمَر الرَّجُل ماله و بینه یعمره عِمارة و عَموراً و عَمَراناً؛ لزمه (لسان العرب، ج ۴، ص ۶۰۲؛ قاموس اللغة، ص ۱۰۹؛ غیث اللغات، ص ۶۱۲).

۲۶ - و العِوَض کِعْتَبَ الخَلْف عاضی اللّٰه منه عِوَضاً (قاموس اللغة، ص ۲۸۷؛ غیث اللغات، ص ۶۱۷).

۲۷ - نهج البلاغه، نامه ۴۹.

عذرا

عذرا به معنی دوشیزه، شوهر نکرده، به فتح عین درست و به ضم آن غلط است. تعبیرهای وامق و عذرا و مریم عذرا با همین کلمه است.^{۴۸}

عذار

طرف چمن و طواف بستان
بی لاله عذار خوش نباشد (حافظ)

عذار به کسر عین صحیح و به معنی بنا گوش است.^{۴۹}

عناصِر

این واژه بر وزن مفاعل به کسر صاد صحیح و به ضم آن غلط است.^{۵۰}

عِدَّة و عُدَّة

عِدَّة به معنی گروه و جماعت و به معنی ایام عزاداری و خودداری زن از ازدواج بعد از مرگ یا طلاق شوهر است و عُدَّة به معنی آمادگی، توان نظامی و مالی است. در تداول عوام به غلط این دو واژه به کسر دال خوانده می شود.^{۵۱}

.....

۴۸ - وامرأة عذراء مثل حمراء: البکر، لِانْ عُنُرْتَهَا - وَ هِيَ جَلْدَةُ الْبِکَارَةِ - باقیة (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۹۸):
والعذراء البکر ج العذاری (قاموس اللغة، ص ۱۸۶؛ غیث اللغات، ص ۵۷۶).

۴۹ - العذار بالكسر من اللجام ماسال علی خَدِّ الفرس و ... جانباً للحمیة (قاموس اللغة، ص ۱۸۶)؛ و عذار الرَّجُل: شعره النَّابت فی موضع العذار (لسان العرب، ج ۴، ص ۵۵۰).

۵۰ - جمع منتهی الجموع بر وزن مفاعل و مفاعیل است.

۵۱ - عِدَّة کتَبَ ای جَمَاعَةٌ و عِدَّةُ العُرْتَةِ ایام اقرانها و ایام احداها علی الزَّوْج... و عُدَّةُ جَمَلُهُ عِدَّةٌ لِلذَّهْرِ (قاموس اللغة، ص ۱۱۹)؛

العُدَّة: مصدر عَدَدْتَ الشَّیْءَ عَدًّا و عُدَّةٌ و العِدَّة: جماعة قلت او کثرت (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۰۱).

علاوة

علاوة به معنی افزونی و اضافه است.^{۵۲}

عَنَاب

عَنَاب به فتح اَوَّل و تشدید نون به معنی انگور فروش است و عُنَاب به معنی دانه‌های دارویی سنجد گونه است. در عرف فارسی زبانان برخی به غلط این دو کلمه را به جای یکدیگر به کار می‌برند.^{۵۳}

عَنْدَلِيب

صد هزاران گل شگفت و بانگ مرغی بر نخاست

عَنْدَلِيبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟ (حافظ)

این واژه به معنی هزار (مرغی است) و بلبیل می‌باشد و به کسر عین غلط

است.^{۵۴}

عِبْرَة

عِبْرَة به معنی اشک و عِبْرَة به معنی پند پذیری است و به کارگیری هر کدام از این دو واژه به جای دیگری غلط است.^{۵۵} قاعدتاً واژه دمع در جایی به کار می‌رود که

.....

۵۲ - العِلَاوة من كل شئ ما زاد عليه ج عِلَاوى و عِلَاوى تقول: اعطيتك الفأ وديناراً عِلَاوة (اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۲۶).

۵۳ - العُنَاب: من الثمر، معروف، الواحدة عُنَابَة (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۰)؛ رجل عُنَاب: يبيع العُنَاب (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۰)؛ دهخدا: عناب [ع ن نا] سنجد جیلان.

۵۴ - عنديلب، بالفتح و دال نیز مفتوح: به معنی بلبیل و بالكسر خطاست، (غیاث اللغات، ص ۶۱۵)؛ العَنْدَلِيب: طائرٌ يَصُوتُ أَلواناً (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۱)؛ طائرٌ معروفٌ يقال له الهزار (مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۲۹).

۵۵ - و العِبْرَة: العَجَب و اعتبر منه: تعجب. والعبره: الدَّمْعَة (لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۱)؛ العِبْرَة بالكسر الاسم من الاعتبار و هو الاتماظ. (مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۹۳).

اشك به دامن نریزد و عَبْرَة به اشکی گفته می‌شود که سرازیر گردد و به دامن بریزد. (عَبْرَة هم خانواده عَبْرَ به معنی گذشت است) از امام حسین علیه السلام نقل شده: **أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ.**

عَطْر

در مجلس ما عطر میامیز که ما را
هر لحظه ز گیسوی تو خوشبوی مشامست (حافظ)

عَطْر به کسر عین صحیح و به فتح آن غلط است.^{۵۶}

غُرْبَال

این واژه به کسر غین درست است و به فتح آن نادرست.^{۵۷}

غَفَلت

غَفَلت به فتح غین صحیح است نه به کسر.^{۵۸} این کلمه پنج بار در قرآن شریف آمده است.

غُبَار

غُبَار به ضم غین به معنی گرد و خاک بر باد رفته است^{۵۹} و تلفظ آن به فتح غین غلط است.

.....

۵۶ - العَطْرُ بالكسر الطيب ج عَطُور. (قاموس اللغة، ص ۱۸۸).

۵۷ - و الغُرْبَالُ بالكسر ما ينخل به. (قاموس اللغة، ص ۴۸۵)؛ و الغُرْبَالُ: ما غُرِبِلَ به (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۹۱).

۵۸ - والاسم الغَفَلَةُ (قاموس اللغة، ص ۴۸۵).

۵۹ - و الغَبْرَةُ و الغُبَارُ: الرِّيحُ (لسان العرب، ج ۵، ص ۴)؛ الغُبَارُ التراب او ما دَقَّ منه (اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۵۸).

علی (ع) فرموده: لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶).

غذاء

غذا به کسر غین به معنی خوراک است نه به فتح.^{۶۰}
در تداول فارسی غالباً این کلمه غلط تلفظ می‌شود. من شهر نشینان شهرضایی را
می‌بینم که این واژه را صحیح و به کسر تلفظ می‌کنند.
گفتنی است غَذَى به فتح غین به معنی بول شتر است.
علی علیه السلام فرموده‌اند: هَذَاكَ لَا جُتْرَارِ الْغِذَاءِ^{۶۱} و در جای دیگر آمده است
:و غِذَاؤُهَا سِنَامٌ^{۶۲}

غیبت

غیبت به فتح غین به معنی غایب شدن و به کسر غین به معنی پشت سرگویی،^{۶۳}
بدگویی و حرف ناخوشایند کسی را گفتن است. علی علیه السلام فرموده: الْغِيبَةُ
جُهْدُ الْعَاجِزِ^{۶۴}
پس توجه می‌کنید که تعبیر غیبت کبری با کسر غین غلط است.

گرامت

گرامت به فتح اول به معنی تاوان و دین صحیح و به کسر آن غلط است.^{۶۵}

فناء

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

فرستی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست (حافظ)

فنا به فتح فاء به معنی از بین رفتن و تباه شدن است و به کسر فاء به معنی

.....

۶۰ - و الغداء ككساء ما به نَمَاءُ الجسم و قوامه و الغدَى مقصورةٌ بول الجَمَلُ (قاموس اللغة، ص ۶۳۰)؛ لفظ الغداء، فأنه بوزن كساء و رداء (نهایه ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۸).

۶۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳. ۶۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱.

۶۳ - والغیبة: مِنَ الْغَيْبِ وَ الْغَيْبُ وَ الْغَيْبَةُ: من الاغتیاب (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۶).

۶۴ - نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱.

۶۵ - غَرِمٌ يَغْرَمُ غُرْمًا وَ غَرَامَةٌ (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۳۶).

زمین جلو و کنار منزل و به معنی آستانه و پیشگاه است.^{۶۶} در زیارت عاشورا می‌خوانیم: حَلَّتْ بِفِنَائِكَ.

فَسَاد

فَسَاد به فتح فاء به معنی تباهی است نه به کسر.^{۶۷} در قرآن مجید آمده: يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا.^{۶۸}

فِرَار

این واژه به کسر فاء به معنی گریختن است^{۶۹} و تلفظ آن به فتح فاء - همان گونه که در عرف زبان فارسی گسترش یافته - غلط است. در قرآن شریف آمده: قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ.^{۷۰}

فِرَاسْت

فِرَاسْت به فتح فاء به معنی تیز سواری و مهارت در اسب رانی است و به کسر فاء به معنی تیز هوشی و خوب اندیشی.^{۷۱}

.....

۶۶ - الْفَنَاءُ بِالْفَتْحِ: خِلاَفُ الْبَقَاءِ. الْفَنَاءُ بِالْكَسْرِ: الْوَصِيدُ وَهُوَ سَاحَةُ أَمَامِ الْبَيْتِ وَقِيلَ هُوَ مَا امْتَدَّ مِنْ جِوَانِبِهِ جِ افْتِيهِ وَفَنِيَ (اَقْرَبُ الْمَوَارِدِ، ج ۲، ص ۹۴۷):
فناء، به کسر اول، به معنی حوالی و نواحی و به معنی گرداگرد خانه و پیش سرای که فراخ و گشاده باشد. و به فتح اول سبزی شدن و نیست بودن و نزد صوفیان زائل شدن تفرقه و تمیز در میان حدوث و قدم - از منتخب و لطائف - (غیاث اللغات، ص ۶۵۲).
۶۷ - الْفَسَادُ تَقْيِضُ الصَّلَاحِ (لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۵): الْفَسَادُ بِالْفَتْحِ مَصْدَرٌ (اَقْرَبُ الْمَوَارِدِ، ج ۲، ص ۹۲۴).
۶۸ - سُورَةُ مَائِدَةٍ (۵): ۳۳.
۶۹ - الْفِرَارُ وَ الْفِرَارَةُ الْرَوْغَانُ وَ الْهَرَبُ (لسان العرب، ج ۵، ص ۵۰).
۷۰ - سُورَةُ أَحْزَابٍ (۳۳): ۱۶.
۷۱ - وَ فِرَاسَةٌ إِذَا حَذَقَ أَمْرًا الْخَيْلَ وَ الْفِرَاسَةُ، بِكَسْرِ الْفَاءِ فِي النَّظَرِ وَ التَّثَبُّتِ وَ التَّمَلُّقِ لِلشَّيْءِ (لسان العرب ج ۶، ص ۱۶۰).

تازه‌های کتاب



* فقه *

۱- الرسائل التسع، محقق حلی، تحقیق
رضا استادی، قم، کتابخانه آیت الله
العظمی مرعشی، ۱۳۷۱، ۴۰۰ صفحه،
این کتاب مجموعه نه رساله فقهی
از ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن
حسن معروف به محقق حلی (۶۰۲ -
۶۷۲) است. فهرست رسائل به این
ترتیب است:

رسالة تياسر القبلة، المقصود من
الجمال و العقود که مختصر «الجمال و
العقود» شیخ طوسی است،
المسائل الخمسة عشر، المسائل

الکمالیه که جواب ده مسئله است، المسائل الطبریة یا المسائل الخواریات که جواب ۲۲ مسئله است، المسائل البغدادیة که جواب ۴۲ مسئله است، المسائل المصریة که جواب پنج مسئله است، المسائل العزیة یا المسائل التسع، المسائل العزیة الثانیة که جواب هفت مسئله است.

از جمله مزایای تصحیح کتاب این است که محقق محترم علی رغم اینکه در تحقیق کتاب از نسخه‌های خطی گوناگونی سود جسته اما مانند بعضی، حاشیه کتاب را مشحون از نسخه بدل‌های کم فایده و بی فایده که فقط موجب اسراف کاغذ و سردرگمی خواننده است، نکرده بلکه فقط نسخه بدل‌هایی را که مفید فایده‌ای بوده در حاشیه کتاب متذکر شده است.

۲ - قواعد الأحکام (فی مسائل الحلال و الحرام)، علامه حلّی (م ۷۲۶)، تحقیق: دفتر انتشارات اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق، جلد اول، ۱۷۲ (مقدمه) + ۳۵۴ (متن) + ۱۸ صفحه (فهرست).

قواعد الأحکام یکی از آثار ارزشمند دانشمند نستوه و فقیه

گراقدر، علامه حلّی (ره) است که به توصیه فرزند فرزانه‌اش فخر المحققین نگاشته و تمامی ابواب فقه، از طهارت تا دیات را داراست و از جمله کتب فقهی است که از دیر باز محور تحقیق محققان فقه امامی بوده است، چنانکه تاکنون شرح‌های متعددی بر آن نوشته شده و عالم متبّع، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی اسامی نزدیک به سی شرح از آن را در الذریعه یاد کرده است.

در مدح این اثر گرانسنگ سخنها گفته‌اند که این مختصر را مجال ذکر آن نیست، تنها به جمله‌ای که محقق کرکی (ره)، صاحب جامع المقاصد، در باره آن گفته است بسنده می‌کنیم: کتاب لم یسمح الدهر بمثاله، و لم ینسج ناسج علی منواله، قد احتوی من الفروع الفقهیة علی ما لا یوجد فی مصنف و لم یتکفل ببیانه مؤلف... .

در این طبع، متن مصححی از قواعد که در عصر مؤلف نوشته شده اساس کار قرار گرفته و با چهار نسخه خطی کهن و یک نسخه سنگی مقابله شده است و چنانکه در مقدمه تحقیق آمده، پس از اتمام مجلد اول، محققان

به نسخه نفیسی همراه با تعلیقات شهید اول دست یافته‌اند ولی متأسفانه در این مجلد از آن نسخه استفاده نشده است. این مجلد از کتاب طهارت تا جهاد را شامل است.

تصحیح کتاب چندان که باید روشمند نیست، بعضی از پانوشتها توضیح واضحات است (ص ۱۷۸) و برخی از جملات متن که نیازمند به شرح و پانویسی است دم فرو بسته و از آن گذشته‌اند (ص ۲۴۶) از اغلاط چاپی و تعابیر اشتباه نیز خالی نیست (ص ۱۸۱، ۱۵۸) با این همه سعیشان مشکور و اجرشان موفور باد. به امید آن که در چاپهای بعدی نقایص جبران شود. شایان ذکر است که در میان شرحهای قواعد، شرح شهید ثانی بر آن که تاکنون چاپ نشده در دست تحقیق است و ان شاء الله به زیور طبع در خواهد آمد (رك: آینه پژوهش ۵۴/۲).

۳ - المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، احمد بن محمد بن فهد حلّی، تحقیق: مجتبی عراقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق، جلد پنجم (آخر)، ۴۲۸ صفحه + ۲۷۵ صفحه

تازه‌های کتاب

فهارس.

این کتاب شرح مختصر نافع است. «المختصر النافع» یا «النافع فی مختصر الشرایع» فشرده و مختصر «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام» و هر دو از مصنفات گرانسنگ محقق حلّی قدس سرّه است که عالم بزرگوار علامه ابن فهد حلّی آن را شرح کرده، شرحی سودمند و کار آمد چنانکه در هر مسئله اقوال فقها و ادله آنها را آورده و هر جا مسئله اختلافی بوده آن را مشخص کرده و به تعبیر مؤلف کتابی است «جامع الدقایق و کاشف الحقایق»، هر مشکلی را تبیین کرده و بخوبی توضیح داده و جای ابهام باقی نگذاشته است (ذریعه، ج ۲۳، ص ۲۹۲).

این مجلد، عهده‌دار مباحث حدود و دیات است و فهرستهای مجلدات پیشین، شامل فهرست آیات، احادیث، اسماء معصومین علیهم السلام، اعلام، شهرها و اماکن، فرق و مذاهب، در انتهای آن آمده است. معمولاً برای کتابهایی که بیش از یک مجلد هستند فهرست جامعی از همه اجزاء کتاب در پایان جلد آخر آورده می‌شود. اما در

این کتاب فهرست هر جلد جداگانه تنظیم شده و به همان صورت در پایان جلد آخر کتاب چاپ شده است. این کار علاوه بر اسراف کاغذ و مواد چاپ، خواننده کتاب را نیز به زحمت می‌اندازد. تلاش و سعی محقق گرامی این اثر گرانقدر مشکور و ستودنی است، توفیق احیای دیگر آثار و میراث فقهی شیعی را برای ایشان آرزو می‌کنیم.

۴ - المکاسب و البیع، تقریر بحثهای آیت الله میرزا محمد حسین غروی نائینی، نوشته علامه شیخ محمد تقی آملی قدس سرهما، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق، دو جلد، ۴۹۷+۵۰۹ صفحه (افست از روی چاپ اول).

مکاسب شیخ انصاری رحمة الله علیه یکی از کتب محوری و متداول تدریس و تدرّس در حوزه‌های علوم دینی است، چه در دوره سطح و چه در دوره‌های عالی و درسهای خارج. کتاب حاضر که به خامه دانشمند ربانی مرحوم علامه شیخ محمد تقی آملی نگارش یافته، تقریرات مبحث مکاسب است که آیت الله میرزا محمد حسین نائینی (قده) بر شاگردان خود

القاء نموده است و مؤلف، به روش تعلیقه بر مکاسب شیخ آنرا نگاشته است. در پایان جلد دوم، رساله‌ای از تقریرات بحث مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی (قده) با عنوان «رسالة فی اللباس المشکوک» چاپ شده است. ۵ - الرسائل البهية فی الفوائد الفقهية، سید جواد مدرسی یزدی، قم، انتشارات محلاتی، ۱۳۷۱، ۲۳۲ صفحه.

این کتاب مجموعه ۱۸ رساله فقهی است که دو رساله آن به فارسی و بقیه به زبان عربی است.

فهرست رساله‌ها به این ترتیب است:
۱ - بغية الخافقين في بيان إمتداد وقت صلاة الجمعة إلى القدمين ۲ - خلاصة رسالته أوقات (صلوات) علامه مجلسی ۳ - اللّمة فی موضع أذان صلاة الجمعة ۴ - بلغة الكمال في عدم جواز الخطبتين يوم الجمعة قبل الزوال ۵ - نور العينين في عدم جواز إمامة المسافر و مَنْ بَعْدَ عَنْ مَوْضِعِ الإِقَامَةِ بفرسخين ۶ - البادرة فی وجوب حضور الخطبة فی صلاة الجمعة ۷ - الإسکات فی وجوب الإنصات عند خطابة الامام فی الجمعات ۸ - حکم الجمعتين فی الجمعة ۹ - کلمة جامعة فی

* فلسفه و کلام *

۷- ایضاح الحکمه: ترجمه و شرح بداية الحکمه [تألیف]: حکیم الهی علامه طباطبائی (قده)، علی ربانی گلپایگانی، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۱، سه جلد، ۴۴۸+۴۲۹+۶۳۵ صفحه.

ایضاح الحکمه نخستین شرح جامع فارسی بر کتاب بداية الحکمه است. بداية الحکمه مشتمل بر ۱۲ مرحله (بخش) است، که هر جلد از این شرح مشتمل بر متن، ترجمه و شرح چهار مرحله از بداية الحکمه است.

در مقدمه نسبتاً مبسوط کتاب علاوه بر نگاهی گذرا به تاریخ زندگانی و مکتب فلسفی علامه طباطبائی به بررسی مزایای بدایه و نهایه و تفاوت‌های آنها و نیز ویژگی‌های مرحله ابتدائی حکمت، شرایط لازم برای تحصیل فلسفه، و رابطه فلسفه با علوم طبیعی پرداخته شده و سپس انگیزه و روش ترجمه و شرح، بیان گردیده است.

در ترجمه در عین اینکه به اصل روان بودن و سادگی توجه شده است اما کاملاً به صورت آزاد انجام

الجماعة ۱۰ - تحفة الساجد فی عدم جواز المنع من المساجد ۱۱ - الوجیه فی معرفة ولاية الفقیه ۱۲ - طریقه من أحكام صاحب الولاية و النيابة و هی لأهل الولاية کرامة ۱۳ - المائدة فی وجوب إطاعة الوالد و الوالده ۱۴ - المهيرة فی حکم المخطوبة ۱۵ - القيمة فی مقدار مهر السنة و المعفو من اللقطة و الدية الكاملة من الذهب و الفضة ۱۶ - خاتمه الاحادیث فی خمس الموارد ۱۷ - إذا حصلت ملكة الاجتهاد وجب الاستنباط ۱۸ - بررسی اجمالی نوروز در تاریخ و اسلام (این رساله در نورعلم، دوره دوم ش ۸ چاپ شده است).

گفتنی است که موضوع هفت رساله از این مجموعه، «نماز جمعه» است.

۶ - الزکاة و الخمس، لجنة التألیف، تهران، مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۲ق، ۶۰ صفحه.

در این کتاب اهمیت زکات و خمس در اسلام و نقش آنها در اصلاح اقتصادی جوامع بشری مورد بحث قرار گرفته و نیز احکام آنها به طور مختصر بیان شده است.

نگرفته و اصل انطباق ترجمه با متن نیز رعایت گردیده است و روش شرح بدین گونه است که در بخش ترجمه در موارد لازم توضیحات مختصری داده شده است و سپس به شرح مبسوط مطالب اقدام گردیده و در حد امکان تاریخ و انگیزه طرح مسئله، اقوال و آراء، نتایج و ثمرات بحث و مسائلی از این قبیل بیان شده و همه جا مصادر و مدارك ذکر گردیده تا مراجعه به آنها برای طالبان، آسان گردد و انگیزه انتخاب روش مزبور در شرح، بر آوردن مقصود دو گروه بوده است: یکی آنان که فقط می‌خواهند بر نکات مبهم یا مشکل متن آگاه شوند، و دیگری طالبان اطلاعات وسیعتر پیرامون مطالب متن. (از مقدمه کتاب).

۸- مبانی جهان بینی اسلامی، محسن اراکی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، ۱۰۰ صفحه.

از دیر باز در فرهنگ اسلامی دو طریقه بحث در مسائل اعتقادی به کار رفته: شیوه بحث فلسفی که آشنایی با حقیقت جهان هستی است آنچنان که هست؛ در این طریقه فیلسوف خود را به عنوان يك پژوهشگر صرف و يك

جوینده حقیقت و مجرد از هر سابقه ذهنی و اعتقادی فرض می‌کند و برای رسیدن به مطلوب به کسب و کاوش عقلی می‌پردازد. طریق دیگر شیوه تفکر کلامی است که پژوهشگر در این شیوه، مسلمانی است که می‌خواهد اصول دین خود را با استدلال و منطق بیابد. بنابراین طریق تفکر کلامی «شیوه تفکر متعهدانه و جهت یافته» است، در حالی که روش فلسفی «شیوه تفکر هدفجو و جهت یاب» است. (از مقدمه کتاب).

نویسنده در این اثر کوشیده است که در تدوین مبانی جهان بینی اسلامی تلفیقی از هر دو روش را ارائه دهد.

* اصول عقاید *

۹- رساله‌ای در اصول دین، مرحوم سید کاظم حسینی حائری رشتی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، ۲۱۵ صفحه.

در این کتاب، مصادر روایات و آیات استخراج شده، توضیحات سودمندی در پاورقی آورده شده است که برای برداشتن ابهام از کلام مؤلف مفید است.

در صفحه اول کتاب آمده که کتاب بررسی و اعرابگذاری شده است. اما با تصفح کتاب آشکار می‌شود که تنها آیات قرآن-آن هم نه همه آنها را- اعرابگذاری کرده‌اند و اعراب احادیث و اشعار عربی را وا گذاشته‌اند.

بعضی احادیث از کتابهایی نقل شده که به صورت معرّب نیز منتشر شده‌اند.

مانند صفحات ۱۵، ۲۴، ۳۳، ۴۲، ۱۷۱ که از کتابهای توحید صدوق و اصول کافی نقل شده است.

نیز شایسته بود که چند صفحه در اول کتاب به بیوگرافی نویسنده اختصاص می‌یافت.

۱۰- بحثی مبسوط در آموزش عقاید، مؤلفان: محسن غرویان، محمد رضا غلامی، سید محمد حسین میر باقری، قم، دارالعلم، ۱۳۷۱، دو جلد، ۴۳۰+۴۱۱ صفحه.

شخصیت هر انسانی در گرو عقاید اوست و هویت حقیقی هر جامعه و ملتی را بایستی در فرهنگ و اعتقادات آنان جست. از این رو آشنایی با عقاید اسلامی و فرهنگ دینی از

تازه‌های کتاب

ضروری‌ترین اموری است که باید بدان بپردازیم، بویژه باید قشر جوان را از این جهت دریابیم. امواج فکری و طوفانهای فرهنگی امروزه به سرعت برق و باد می‌آیند و در هر گوشه ذهن جوانان ما علامت سؤالی می‌کارند. انبار شدن این سؤالات و بی‌پاسخ ماندن آنها در ذهن جوانان، جنگل انبوهی از علامت سؤال ایجاد می‌کند که دیگر حق و حقیقت را بدان راهی نیست. بر فرهیختگان و قلم بدستان مسلمان است که در این میدان نبرد و جهاد علمی پایمردانه بایستند و از حریم اسلام و تشیع دفاع کنند. کتاب حاضر گامی است در همین راستا و پاسخی است به فریادهای دردمندان و عطش آلود نسل معاصر. (از مقدمه کتاب)

در این کتاب جوانب مختلف اصول دین و مسائل عقاید اسلامی با قلمی روان و شیوا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. امتیاز دیگر این کتاب علاوه بر فراگیر بودن آن نسبت به مسائل اصلی فرهنگ اسلامی، جنبه انتقادی آن و پاسخگویی به شبهات طرح شده در اصول عقاید و فرهنگ

اسلامی و شیعی است.

برای اینکه استفاده از کتاب همه‌گیر شود خوب بود همه عبارات عربی اعرابگذاری می‌شد. طرح روی جلد نیز شایسته کتاب نیست.

۱۱ - هستی ادراکی توحیدی، محمد رضا امین زاده، تهران، انتشارات رثوف، ۱۳۷۱، ۱۲۸ صفحه.

این اثر به عنوان تکمله جلد اول کتاب معارف اسلامی دانشگاهها نگاشته شده است.

در کتاب «معارف اسلامی» برای شناخت اصل توحید از مباحث عقلی و فلسفی استفاده شده است اما در این کتاب سعی شده از اصطلاحات مشکل فلسفه پرهیز شود تا به جای تلاش در فهم اصطلاحات، به درک اصل مطلب کمک شود. ضمناً برای تقویت بعد معنوی مباحث، نقش اخلاقی توحید نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است.

برخی عناوین فصول کتاب عبارتند از: انسان و شناخت، برهان حبّ از نظر علامه طباطبائی، هستی ادراکی توحیدی و جبر و اختیار، قضا و قدر در جهان هستی، انسان از دیدگاه امام

خمینی، عبودیت در هستی ادراکی عقلی و شهودی امام خمینی. بخشی از این کتاب با عنوان «هستی ادراکی امام خمینی» در شماره ۴۳ - ۴۴ نورعلم چاپ شده است.

* تاریخ اسلام *

۱۲ - حياة الامام العسكري عليه السلام: دراسة تحليلية تاريخية علمية لحياة الامام العسكري (ع)، شیخ محمد جواد طبسی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ۵۱۱ صفحه. این کتاب در دو بخش عمده تنظیم شده است: بخش اول که راجع به شخصیت و خصائص امام حسن عسکری (ع) است شامل دوازده فصل به این ترتیب است: اسم و نسب و القاب، نصوص وارده در باره امامت آن حضرت، زندگی امام در حیات امام هادی (ع)، تعداد اولاد، منزلت و مقام او، فضایل و شئون برجسته آن حضرت، معجزات و دلایل امامت، کلمات قصار، روایت او از پدران، روایات امام در اصول عقاید، روایات فقهی، تفسیر منسوب به امام عسکری (ع).

بعضی عناوین فصول بخش دوم

کتاب عبارت است از: مراکز شیعه در عصر امام عسکری (ع)، وضع علویان در آن عصر، قیام صاحب الزنج، نظر امام نسبت به انحرافات و بدعتها، رفتار امام با خلفا، وکلای حضرت و مسئله اموال، اصحاب و راویان، امام عسکری (ع) در بستر بیماری، حوادث سهمناک بعد از شهادت امام.

* قرآن *

۱۳ - تفسیر القرآن الکریم: الجزء الثامن والعشرون، تهران، مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۳ق، ۱۱۱ صفحه.

مؤسسه بلاغ پیش از این، تفسیر جزء ۳۰ و ۲۹ قرآن را منتشر کرده است.

* معارف اسلامی *

۱۴ - مناظرات در قرآن و عترت، محمد باقر زفره‌ای، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، ۱۸۰ صفحه.

برای روشنگری و کشف حقایق و شناخت واقعیتها، مناظره و بحث و بررسی رو در رو بخصوص در این زمان که روش فکری و علمی توسعه یافته، بهترین و محکمترین راه رسیدن به

تازه‌های کتاب

هدف است؛ زیرا پرواضح است که عقیده و ایده را نمی‌توان با زور سرنیزه به افکار و مغزها تحمیل کرد و اگر فرضاً این گونه تحمیل شود، بی ریشه و دوام می‌باشد.

در قرآن کریم و کلام معصومان علیهم السلام در موارد مختلفی از فن مناظره استفاده شده است.

مؤلف در این کتاب بیست و یک مناظره قرآنی و پانزده مناظره از ائمه معصومین (ع) و سه مناظره از پیروان آنان را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

۱۵ - ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم، احمد آذری قمی، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ۱۳۷۱، ۲۷۲ صفحه.

در مقدمه کتاب آمده است: ولایت مطلقه فقیه که حضرت امام خمینی «قدس سره» آن را صراحتاً بیان فرمودند از ضروریات فقه اسلامی است، اما چون به طور عمیق مورد بحث قرار نگرفته عده‌ای از این خلأ استفاده کرده، سعی در القاء افکار التقاطی خویش نموده‌اند. این افراد دست به انتشار مطالبی علیه ولایت

مطلقه فقیه زده‌اند و باعث ایجاد شبهاتی در جامعه - خصوصاً قشر حوزه‌ای، دانشگاهی و فرهنگی - شده‌اند. لذا لازم و واجب تشخیص داده شد که نظرات آنها نقد و بررسی شود تا حقیقت برای همه روشن گردد. آنان مطالب مختلفی را دست‌آویز قرارداده‌اند که در قسمتی از آنها به بعضی از آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند.

در این نوشتار ضمن بررسی و نقد مطالب آنها، دلائل قرآنی را برای اثبات ولایت مطلقه فقیه بیان می‌کنیم. ۱۶ - خطبه حسین بن علی علیه‌السلام در منی، تحقیق و ترجمه: محمد صادق نجمی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ۱۲۸ صفحه.

نویسنده در این کتاب به شرح و تفسیر خطبه امام حسین علیه‌السلام در سرزمین منی پرداخته است.

یکی از خطبه‌های مهم و مهیج و تاریخی حسین بن علی علیه‌السلام خطبه‌ای است که آن حضرت در سال ۵۸ هجری، دو سال قبل از هلاکت معاویه و در بحران اختناق و ظلم و

فشاری که از سوی دستگاه حاکم اموی بر امت اسلامی وارد می‌شد، ایراد فرمود.

گرچه این خطبه شریفه دارای مطالب مختلف و ابعاد گوناگونی است اما می‌توان گفت از سه بخش مستقل تشکیل یافته است:

بخش اول: فضایل امیرمؤمنان و خاندان عصمت علیهم‌السلام.

بخش دوم: دعوت عام به امر به معروف و نهی از منکر و ذکر اهمیت این وظیفه اسلامی.

بخش سوم: بیان وظیفه علما و لزوم قیام آنان در مقابل ستمگران و مفسد و مضرات سکوت روحانیان و شخصیت‌های مذهبی در مقابل زورگویان و آثار زیانبار و خطرناک سهل‌انگاری آنان در انجام این وظیفه بزرگ الهی و در نهایت توبیخ و ملامت این قشر از علما و شخصیت‌های اسلامی.

بخش اول این خطبه در کتاب سلیم بن قیس و دو بخش دیگر در تحف العقول نقل شده و در منابع بعدی نیز به تبع، بخشهایی از خطبه به صورت متفرق آمده است.

اما به عقیده نگارنده کتاب، مجموع این سه بخش يك خطبه است و تمام آن، همان خطبه‌ای است که امام حسین علیه‌السلام آن را در سرزمین منی و در يك مجلس ایراد فرموده است.

۱۷ - راه یافته یا چگونه شیعه شدم، محمد تیجانی سماوی، ترجمه عباس جلالی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱، ۲۵۹ صفحه.

از این کتاب دو ترجمه دیگر نیز منتشر شده است: ۱ - اینگونه هدایت شدم، ترجمه ملیحه السادات فردانی، قم، مؤسسه فرهنگی انصار الحسین. ۲ - آنگاه... هدایت شدم، ترجمه سید محمد جواد مهری، بنیاد معارف اسلامی قم.

۱۸ - ارزش و اهمیت ماه مبارك رمضان، سید حسین شیخ الاسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱، ۳۶۰ صفحه.

برخی از عناوین بحث در این اثر عبارتند از:

ماه رمضان از دیدگاه قرآن، عظمت ماه رمضان از نظر روایات، شب قدر در

قرآن و روایات، کیفیت نزول قرآن و رویدادهای ماه رمضان.

این کتاب به عنوان مقدمه کتاب دیگر مؤلف با عنوان «وظایف ما در ماه مبارك رمضان» است، که پیش از این منتشر شده است.

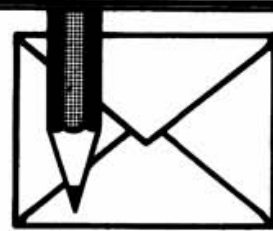
* جهان اسلام *

۱۹ - انتفاضه و طرح اسلامی معاصر، فتحی ابراهیم شقاقی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۱، ۱۵۶ صفحه.

فلسطین و ریشه‌های انتفاضه، بررسی مسئله فلسطین در اندیشه اسلامی، امام خمینی و فاجعه فلسطین بخشی از عناوین این کتاب است.

۲۰ - گزارشی در باره وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، تهیه شده در مرکز تحقیقات و بررسیهای اقتصادی اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، شهریور ماه ۱۳۷۱، ناشر: روابط عمومی اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، ۸۶ صفحه.

نامه‌ها



مدیر مسئول محترم مجله نور علم دامت تأییداته
بعد از عرض سلام و تحیت و تشکر و سپاسگزاری از زحمات محققان و نویسندگان
آن مجله امیدوارم در نزد صاحب شریعت مأجور باشید. غرض از مزاحمت دو
پیشنهاد به نظر حقیر می‌رسید که به مدیر محترم آن مجله معروض می‌دارم:

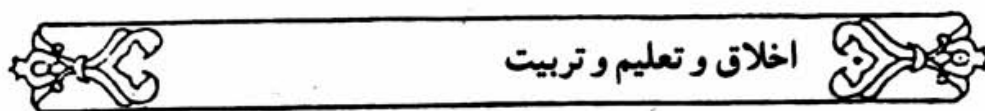
۱- اگر امکان داشته باشد سلسله درس‌هایی از اخلاق توسط یکی از مدرسین
اخلاقی حوزه ترتیب بدهید تا استفاده و بهره‌های مطالعه کنندگان همه جانبه باشد
و کمبودی که در مقالات آن مجله به نظر می‌رسد رفع شود.

۲- در مقاله‌های نجوم امت، شرح حال وزندگانی زبدگان و برجسته‌گان سیر
الی الله همچون آخوند ملا حسینقلی همدانی، آقا شیخ محمد بهاری، آقا میرزا
جواد ملکی تبریزی و آقا میرزا علی آقا قاضی و امثالهم که می‌باید فضلاء حوزه‌ها
و سایر تشنگان سیر الی الله از رهگذر مطالعه زندگانی این علماء ربانی حظّ معنوی
نصیب خود سازند، گنجانده شود.

و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته
ملتتمس دعا - تبریز، مهدی شایسته



أ - فهرست موضوعی



۱ - تعلیم و تربیت از

دیدگاه ابن خلدون

علیرضا اعرافی

(ش ۴۱ ص ۷۱): نامه‌ها:

(ش ۴۲ ص ۱۷۹).

۲ - ارزش وقت

حسن فخر الشریعه

(ش ۴۲ ص ۹۳).

۳ - سرمقاله: اخلاق و

انتخابات

سیدباقر خسروشاهی

(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۴).

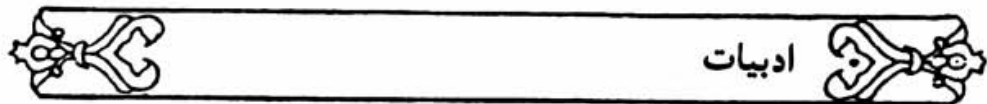
فهرست دوره چهارم مجله

۴ - تعلیم و تربیت از دیدگاه حجت الاسلام

محمد غزالی

حسین ایرانی

(ش ۴۷ ص ۴۱).



ادبیات

۱ - نقد واژه‌ها

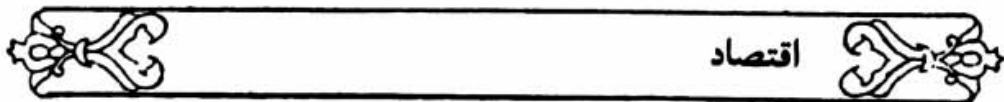
حسن عرفان

(ش ۴۰ ص ۱۲۴:ش ۴۸ ص ۱۴۲).

۲ - جلوه‌گاه عصمت (شعر)

علی ربانی
گلپایگانی

(ش ۴۱ ص ۱۲۱).



اقتصاد

۱ - سرمقاله: نامه

سرگشاده

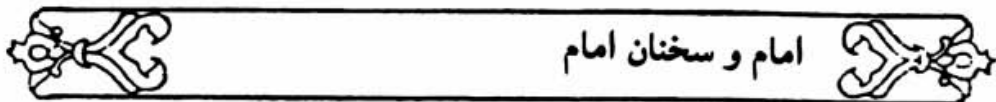
احمد آذری قمی

(ش ۴۶ ص ۴).

۲ - نامه‌ها: پاسخ به نقد

،،

(ش ۴۷ ص ۱۸۲).



امام و سخنان امام

۱ - سرمقاله: امام منادی

وحدت

سیدباقر خسروشاهی

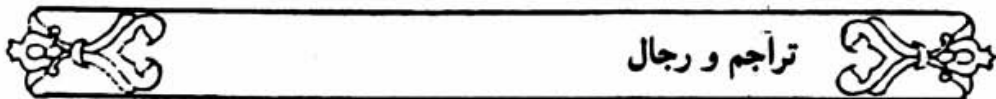
(ش ۳۹ ص ۴).

۲ - امام خمینی (قده) و

تهذیب نفس

محمد رضا امین زاده

(ش ۳۹ ص ۲۶).



تراجم و رجال

۱ - نجوم امت:

آیت الله العظمی سید



		→	شهاب الدین مرعشی نجفی
(ش ۳۷ ص ۴۸).	ناصر باقری بیدهندی		آیت الله حاج آقا بزرگ تهرانی
(ش ۳۸ ص ۳۴).	“		آیت الله میر سید علی بهبهانی
(ش ۳۹ ص ۴۱).	“		آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی
(ش ۴۰ ص ۳۸).	سید ابوالحسن مطلبی		آیت الله العظمی حاج شیخ محمد جواد بلاغی
(ش ۴۱ ص ۴۴).	ناصرالدین انصاری قمی		آیت الله العظمی حاج میرزا حبیب الله رشتی
(ش ۴۲ ص ۵۸).	سید ابوالحسن مطلبی		آیت الله العظمی حاج میرزا سید محمد حسن شیرازی
(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۶۴).	“		تاریخ حیات شیخ مفید
(ش ۴۵ ص ۵۶).	سید محمد جواد شیرازی		آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی
(ش ۴۶ ص ۵۶).	احمد صابری، پرویز اذکائی، علیرضا ذکاوتی قراگزلو		آیت الله العظمی حاج سید
		←	

ابوالقاسم خوئی	ناصرالدین انصاری	(ش ۴۷ ص ۵۲).
آیت الله آخوند ملا محمد کاشی	مهدی قرقانی	(ش ۴۸ ص ۵۲).
۲ - ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید (۳)	سید محمد جواد شبیری	(ش ۳۷ ص ۱۴۶).
۳ - سرمقاله: سمبل مقاومت	سیدباقر خسروشاهی	(ش ۴۵ ص ۴).
۴ - جلوه‌هایی از مقام علمی شیخ مفید	حسن حسن زاده آملی	(ش ۴۵ ص ۹).

زندگانی و شخصیت چهارده معصوم (ع)

۱ - شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۹)	محمد رضا امین زاده	(ش ۳۷ ص ۱۶۸).
۲ - برترین بانو	سید مرتضی نجومی	(ش ۳۸ ص ۸۰).
۳ - افشاگرهای امام سجاده (ع) در قیام کربلا	علی ربانی گلپایگانی	(ش ۴۰ ص ۲۴؛ ش ۴۶ ص ۱۱۱).
۴ - اسوه‌های بشریت: حضرت امام جواد علیه السلام	رسول جعفریان	(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۳۸).

حضرت امام هادی علیه السلام	رسول جعفریان	(ش ۴۶ ص ۷۷).
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام	“	(ش ۴۷ ص ۱۴).
حضرت امام مهدی علیه السلام	“	(ش ۴۸ ص ۱۶).

سیاست و حکومت

۱ - شورا در حکومت و تقنین (۴) و (۵) و (۶)	اسماعیل دارابکلایی	(ش ۳۷ ص ۲۶؛ ش ۴۰ ص ۱۲؛ ش ۴۲ ص ۸۰).
۲ - بررسی اختلاف مواضع موجود در اقتصاد جمهوری اسلامی ایران	غلامرضا مصباحی	(ش ۴۲ ص ۱۳۱).
۳ - ویژگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام	جعفر سبحانی	(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۱۸۱).

عقاید اسلامی

۱ - پرسش و پاسخ: خداوند چه نیازی به امتحان بندگان خود دارد؟		(ش ۳۷ ص ۱۷۷).
۲ - پرسش و پاسخ: مسئله شفاعت		(ش ۳۹ ص ۱۸۴).
۳ - پرسش و پاسخ: اولی الامر		(ش ۴۰ ص ۱۵۷).

۴ - پرسش و پاسخ: تعیین

(ش ۴۶ ص ۱۷۴).

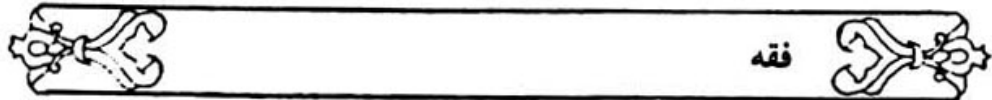
سرنوشت در شب قدر

۵ - شفاعت از دیدگاه عقل

(ش ۴۶ ص ۲۹).

محسن غرویان

و نقل



۱ - اهل ذمه (۴)

(ش ۳۸ ص ۱۲۴).

محمد ابراهیمی

۲ - نامه‌ها: تشخیص قبله

(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۱۹۶).

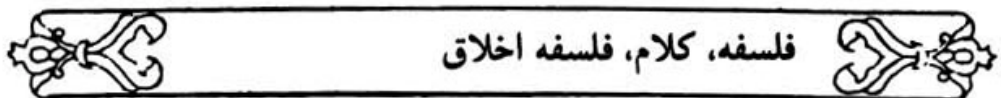
سید مهدی روحانی

۳ - کلمة فی التشریح

(ش ۴۷ ص ۱۳۴: ش ۴۸

سید محسن خرازی

ص ۸۶).



۱ - توحید و شرك در عبادت

(ش ۳۷ ص ۸۷: ش ۳۸

جعفر سبحانی

ص ۶۰).

۲ - تحقیقی پیرامون قاعده

علی ربّانی

لطف (۳)

(ش ۳۷ ص ۱۰۶).

گلپایگانی

(ش ۳۸ ص ۱۶۴).

۳ - پرسش و پاسخ: عالم ذرّ

علی ربّانی

۴ - ذهن شناسی و فلسفه

از دیدگاه شهید مطهری

(ش ۳۹ ص ۶۲).

گلپایگانی

۵ - پژوهشی در بنیانهای

سید محمد رضا

نظری و تجربی اخلاق

(ش ۴۰ ص ۸۲: ش ۴۱

مدرسی یزدی

ص ۹۱: ش ۴۲ ص ۱۱۰).

- ۶- پرسش و پاسخ: لوح محفوظ
 ۷- علم و آفریدگار
 ۸- هستی ادراکی امام خمینی
 ۹- گذری بر آراء شیخ مفید
 ۱۰- قدریه در تاریخ کلام اسلامی
- (ش ۴۱ ص ۱۶۹).
 (ش ۴۲ ص ۱۵).
 (ش ۴۳ - ۴۴ ص ۱۱۸).
 (ش ۴۵ ص ۲۹).
 (ش ۴۸ ص ۶۵).
- علی ربّانی گلپایگانی
 محمد رضا امین زاده
 علی ربّانی گلپایگانی

قرآن و نهج البلاغه، تفسیر و علوم قرآن

- ۱- پاسخی به تفسیر
 محرف جدال در حج
 سید محمد باقر
 حجتی
 (ش ۳۷ ص ۸).
 (ش ۳۸ ص ۸).
- ۲- شناخت قرآن
 ۳- شاخصهای رهبری
 صالح در نهج البلاغه
 سید ابراهیم سید
 علوی
 (ش ۳۸ ص ۱۸).
 (ش ۳۹ ص ۸).
- ۴- اعجاز قرآن
 ۵- تطبیق یا تفسیر؟! (نقد
 روشهای تفسیری از
 دیدگاه علامه طباطبایی)
 علی ربّانی
 گلپایگانی
 (ش ۴۱ ص ۲۴).
- ۶- علی (ع) در نهج
 البلاغه
 سید ابراهیم سید
 علوی
 (ش ۴۲ ص ۴۲؛ ش ۴۶
 ص ۱۳).

۷- آیه سید محمد باقر (ش ۴۳ - ۴۴ ص ۸).
حجتی

۸ - اصطلاحات علوم

قرآنی سید ابوالفضل میرمحمدی (ش ۴۶ ص ۱۳۱).

۹- پرسش و پاسخ (ش ۴۷ ص ۱۸۰).

کتابشناسی و معرفی و نقد کتاب

۱ - اخبار الطوال اثری

کهن و معتبر سید علی میرشریفی (ش ۳۸ ص ۱۵۴).

۲ - پژوهشی در رساله‌های

نماز جمعه در دوران

صفویه رسول جعفریان (ش ۳۹ ص ۸۱).

۳ - کتابنامه علامه

مجلسی ناصر باقری بیدهندی (ش ۳۹ ص ۱۴۵).

۴ - نقدی بر اسلام شناسی

درسهای دانشگاه مشهد محمد رضا قضاوی (ش ۳۹ ص ۱۶۳).

۵ - شیخ مفید و کتاب

اختصاص سید محمد جواد

شیرازی (ش ۴۰ ص ۶۰؛ ش ۴۲

ص ۱۵۰).

۶ - سوگواری محرم در

سفرنامه‌های خارجی رسول جعفریان (ش ۴۰ ص ۹۸).

۷- شرط الالفه ترك الكلفة

رضا استادی (ش ۴۰ ص ۱۴۴).

۸ - تاریخ المدينة المنورة

اثری نفیس اما ناشناخته سید علی میرشریفی (ش ۴۰ ص ۱۵۱): نامه‌ها:



	→	
(ش ۴۱ ص ۱۷۶: ش ۴۲ ص ۱۸۰).		۹ - ترجمه یا تحریف؟! (نقد ترجمه عبدالمحمد آیتی از قرآن)
(ش ۴۱ ص ۱۲۴).	کاظم کریمی	۱۰ - کاسبی با کتاب مکاسب
(ش ۴۲ ص ۱۷۴).	سید موسی لامردی	۱۱ - نگاهی به دو کتاب از آیت الله حاج شیخ محمد رضا اصفهانی
(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۱۷۲).	رضا استادی	۱۲ - آثار شیخ مفید
(ش ۴۵ ص ۱۰۱).	سید محمد جواد شبیری	۱۳ - معرفی اجمالی تألیفات موجود شیخ مفید
(ش ۴۵ ص ۱۴۷).	محمد مهدی صباحی	۱۴ - شیخ مفید و کتاب جمل او
(ش ۴۵ ص ۱۷۸).	سید علی میرشریفی	۱۵ - تازه های کتاب
(ش ۴۶ ص ۱۷۹).		۱۶ - فقر دانش و روش در تصحیح جامع الشتات
(ش ۴۷ ص ۱۵۲).	علی اکبر زمانی نژاد	۱۷ - تازه های کتاب
(ش ۴۷ ص ۱۷۱).		۱۸ - ترجمه سست و ناهنجار «ارشاد القلوب»
(ش ۴۸ ص ۱۲۸).	حسن فخرالشریعه	



۱ - سرمقاله: آمریکا دشمن

اسلام

سیدباقر خسروشاهی (ش ۳۷ ص ۴).

۲ - سرمقاله: حفظ

ارزشهای انقلاب

،، (ش ۳۸ ص ۴).

۳ - گزارشی از يك

مسافرت علمی

بخش پژوهشی بنیاد

فرهنگی باقر العلوم (ع)

(ش ۳۸ ص ۱۴۳؛ ش ۳۹

ص ۱۲۵؛ ش ۴۱ ص

۱۰۵).

۴ - سرمقاله: تهاجم

فرهنگی غرب

رسول جعفریان (ش ۴۰ ص ۴).

۵ - گزارشی از خدمات

دفتر کنگره جهانی هزاره

شیخ مفید

(ش ۴۵ ص ۹۰).

۶ - تأملی در باب تعزیه

غلامرضا گلی زواره

(ش ۴۶ ص ۱۴۷).

۷ - نامه‌هایی از محدث

نوری به میر حامد

حسین (رض)

ابوحسن

رضوانشهری و

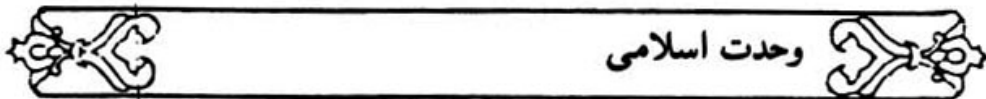
(ش ۴۸ ص ۸۶).

حسن فخرالشریعه

۱ - سرمقاله: لزوم بازنگری



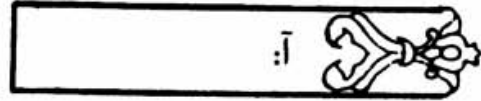
- در حوزه‌های علمیه
 ۲ - متن کامل فرمایشات
 رهبر معظم انقلاب در باره
 لزوم تحوّل بنیادین در
 حوزه‌های علمیه
 ۳ - سرمقاله: رابطه حوزه و
 نظام
 ۴ - سرمقاله: پیام رهبر معظم
 انقلاب اسلامی به جامعه
 مدرسین حوزه علمیه قم
 ۵ - پیام تشکر جامعه
 مدرسین از مراجع عظام و
 مقام معظم رهبری
- سیدباقر خسروشاهی (ش ۴۱ ص ۴).
 (ش ۴۱ ص ۸).
 رسول جعفریان (ش ۴۲ ص ۴).
 (ش ۴۷ ص ۴).
 (ش ۴۸ ص ۷).



- ۱ - عبدالجلیل قزوینی
 رازی و اندیشه تفاهم
 مذهبی
 رسول جعفریان (ش ۴۷ ص ۱۰۱).



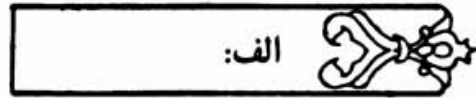
ب - فهرست نویسندگان



۱ - آذری قمی، احمد

سر مقاله: نامه سرگشاده (ش ۴۶ ص ۴).

نامه ها (ش ۴۷ ص ۱۸۲).



۱ - ابراهیمی، محمد

اهل ذمه (۴) (ش ۳۸ ص ۱۲۴).

۲ - اذکائی، پرویز (با احمد صابری و

علیرضا ذکاوتی قراگزلو)

آیت الله العظمی آخوند ملاعلی همدانی

..... (ش ۴۶ ص ۵۶).

۳ - استادی، رضا

شرح الالفه ترك الكلفة (ش ۴۰ ص

۱۴۴).

نگاهی به دو کتاب از آیت الله حاج شیخ

محمد رضا اصفهانی (ش ۴۳ - ۴۴

ص ۱۷۲).

گزارشی از خدمات دفتر کنگره جهانی

هزاره شیخ مفید (ش ۴۵ ص ۹۰).

۴ - اعرافی، علیرضا

تعلیم و تربیت از دیدگاه ابن خلدون

..... (ش ۴۱ ص ۷۱).

نامه ها (ش ۴۲ ص ۱۷۹).

۵ - امین زاده، محمدرضا

شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۹)

..... (ش ۳۷ ص ۱۶۸).

شناخت قرآن (ش ۳۸ ص ۸).

امام خمینی (قده) و تهذیب نفس

..... (ش ۳۹ ص ۲۶).

هستی ادراکی امام خمینی (ش ۴۳ -

۴۴ ص ۱۱۸).

۶ - انصاری قمی، ناصرالدین

آیت الله العظمی حاج شیخ محمد جواد

بلاغی (ش ۴۱ ص ۴۴).

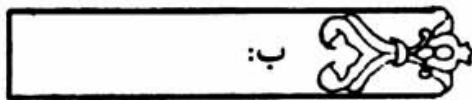
آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی

..... (ش ۴۷ ص ۵۲).

۷ - ایرانی، حسین

تعلیم و تربیت از دیدگاه حجت الاسلام

محمد غزالی (ش ۴۷ ص ۴۱).



۱ - باقری بیدهندی، ناصر

آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی

نجفی (ش ۳۷ ص ۴۸).

آیت الله العظمی حاج آقا بزرگ تهرانی

.....(ش ۳۸ ص ۳۴).

آیت الله میر سید علی بهبهانی(ش ۳۹ ص ۴۱).

کتابشناسی علامه مجلسی(ش ۳۹ ص ۱۴۵).

۲ - بنیاد فرهنگی باقر العلوم (ع)، بخش پژوهشی

گزارشی از يك مسافرت علمی(ش ۳۸ ص ۱۴۳؛ ش ۳۹ ص ۱۲۵؛ ش ۴۱ ص ۱۰۵).

حضرت امام مهدی علیه السلام
.....(ش ۲۸ ص ۱۶).



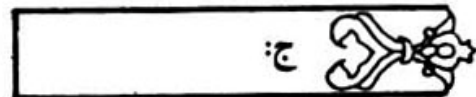
۱ - حجتی، سید محمد باقر

پاسخی به تفسیر محرف جدال در حج
.....(ش ۳۷ ص ۸).

آیه(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۸).

۲ - حسن زاده آملی، حسن

جلوه‌هایی از مقام علمی شیخ مفید
.....(ش ۴۵ ص ۹).



۱ - جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیام تشکر جامعه مدرسین از مراجع عظام
و مقام معظم رهبری(ش ۴۸ ص ۷).

۲ - جعفریان، رسول

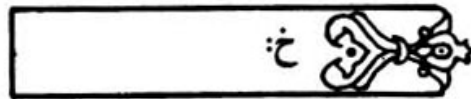
پژوهشی در رساله‌های نماز جمعه در
دوران صفویه(ش ۳۹ ص ۸۱).

سوگواری محرم در سفرنامه‌های خارجی
.....(ش ۴۰ ص ۹۸).

اسوه‌های بشریت: حضرت امام جواد
علیه السلام(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۳۸).

حضرت امام هادی علیه السلام(ش ۴۶ ص ۷۷).

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
.....(ش ۴۷ ص ۱۴).



۱ - آیت الله خامنه‌ای،

پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به جامعه
مدرسین حوزه علمیه قم(ش ۴۷ ص ۴).

۲ - خرازی، سید محسن

کلمة فی التشریح(ش ۴۷ ص ۱۳۴؛
ش ۴۸ ص ۸۶).

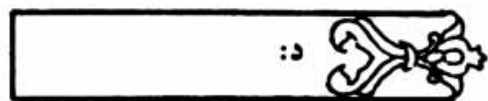
۲ - خسروشاهی، سید باقر

سرمقاله: حفظ ارزشهای انقلاب
.....(ش ۳۸ ص ۴).

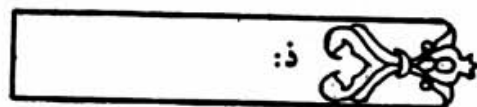
سرمقاله: امام منادی وحدت(ش ۳۹ ص ۴).

فهرست دوره چهارم مجله

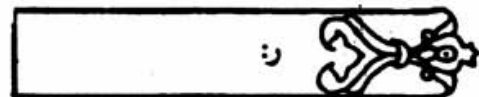
سرمقاله: لزوم بازنگری در حوزه‌های
علمیه (ش ۴۱ ص ۴).
سرمقاله: اخلاق و انتخابات (ش ۴۳ -
۴۴ ص ۴).
سرمقاله: سبیل مقاومت (ش ۴۵ ص ۴).



۱ - دارابکلایی، اسماعیل
شورا در حکومت و تقنین (قسمت ۴ و ۵ و
۶) (ش ۳۷ ص ۲۶؛ ش ۴۰ ص ۱۲؛
ش ۴۲ ص ۸۰).



۱ - ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (با احمد
صابری، پرویز اذکائی)
آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی
..... (ش ۴۶ ص ۵۶).



۱ - ربانی گلپایگانی، علی
تحقیقی پیرامون قاعده لطف (۳)
..... (ش ۳۷ ص ۱۰۶).
ذهن‌شناسی و فلسفه از دیدگاه شهید

مطهری (ش ۳۹ ص ۶۲).

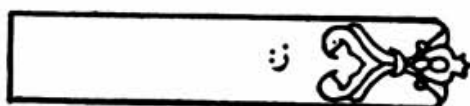
افشاگریهای امام سجاد (ع) در قیام کربلا
..... (ش ۴۰ ص ۲۴؛ ش ۴۶ ص ۱۱۱).
تطبیق یا تفسیر؟! نقد روشهای تفسیری از
دیدگاه علامه طباطبایی (ش ۴۱
ص ۲۴).

جلوه‌گاه عصمت (شعر) (ش ۴۱
ص ۱۲۱).

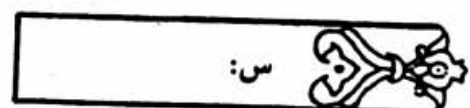
علم و آفریدگار (ش ۴۲ ص ۱۵).
گذری بر آراء شیخ مفید پیرامون صفات
خداوند (ش ۴۵ ص ۲۹).
قدریه در تاریخ کلام اسلامی (ش ۴۸
ص ۶۵).

۲ - رضوانشهری، ابوحسن (با حسن فخر
الشریعه)

نامه‌هایی از محدث نوری به میرحامد
حسین (رض) (ش ۴۸ ص ۸۶).



۱ - زمانی نژاد، علی اکبر
فقر دانش و روش در تصحیح جامع
الشتات (ش ۴۷ ص ۱۵۲).



۱ - سبحانی، جعفر

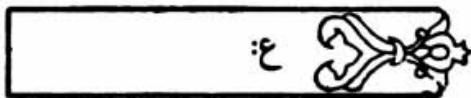
توحید و شرك در عبادت (ش ۳۷ ص ۸۷؛ ش ۳۸ ص ۶۰).

ویژگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام (ش ۴۳ - ۴۴ ص ۱۸۱).

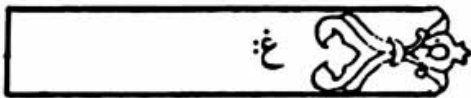
۲ - سید علوی، سید ابراهیم
شاخصهای رهبری صالح در نهج البلاغه (ش ۳۸ ص ۱۸).

علی (ع) در نهج البلاغه (ش ۴۲ ص ۴۲؛ ش ۴۶ ص ۱۳).

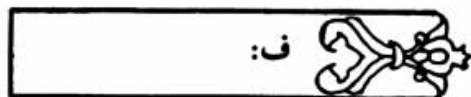
۲ - صباحی، محمد مهدی
معرفی اجمالی تألیفات موجود شیخ مفید (ش ۴۵ ص ۱۴۷).



۱ - عرفان، حسن
نقد واژه‌ها (ش ۴۰ ص ۱۲۴؛ ش ۴۸ ص ۱۴۲).

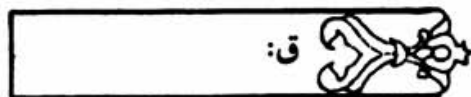


۱ - غرویان، محسن
شفاعت از دیدگاه عقل و نقل (ش ۴۶ ص ۲۹).

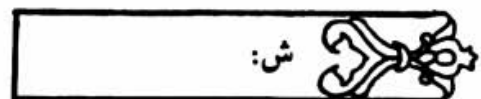


۱ - فخر الشریعه، حسن
ارزش وقت (ش ۴۲ ص ۹۳).
ترجمه سست و ناهنجار «ارشادالقلوب» (ش ۴۸ ص ۱۲۸).

نامه‌هایی از محدث نوری به میرحامد حسین (با ابوحسن رضوانشهری) (ش ۴۸ ص ۸۶).

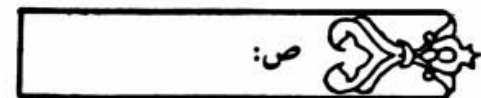


۱ - قرقانی، مهدی



۱ - شبیری، سید محمد جواد
ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید (۳) (ش ۳۷ ص ۱۴۶).

شیخ مفید و کتاب اختصاص (۱) و (۲) (ش ۴۰ ص ۶۰؛ ش ۴۲ ص ۱۵۰).
نجوم امت: تاریخ حیات شیخ مفید (ش ۴۵ ص ۵۶).
آثار شیخ مفید (ش ۴۵ ص ۱۰۱).



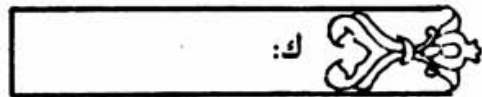
۱ - صابری، احمد (با پرویز اذکائی و علیرضا ذکاوتی قراگزلو)
آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی (ش ۴۶ ص ۵۶).

فهرست دوره چهارم مجله

نجوم امت: آیت الله آخوند ملا محمد کاشی
.....(ش ۴۸ ص ۵۲).

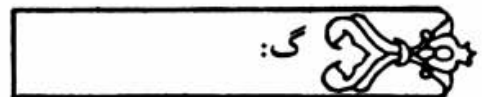
۲ - قضاوی، محمد رضا

نقدی بر اسلام شناسی درسهای دانشگاه
مشهد.....(ش ۳۹ ص ۱۶۳).



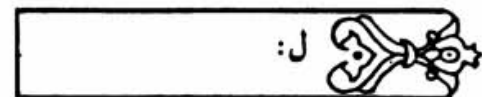
۱ - کریمی، کاظم

ترجمه یا تحریف؟! (نقد ترجمه عبدالمحمد
آیتی از قرآن).....(ش ۴۱ ص ۱۲۴).



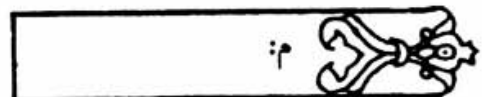
۱ - گلی زواره، غلامرضا

تأملی در باب تعزیه.....(ش ۴۶ ص ۱۴۷).



۱ - لامردی، سید موسی

کاسبی با کتاب مکاسب.....(ش ۴۲
ص ۱۷۴).



۱ - مدرسی یزدی، محمد رضا

پژوهشی در بنیانهای نظری و تجربی

اخلاق.....(ش ۴۰ ص ۸۲؛ ش ۴۱ ص ۹۱؛
ش ۴۲ ص ۱۱۰).

۲ - مصباحی، غلامرضا

بررسی اختلاف مواضع موجود در اقتصاد
جمهوری اسلامی ایران.....(ش ۴۲
ص ۱۳۱).

۳ - مطلبی، سید ابوالحسن

نجوم امت: آیت الله شیخ محمد حسین
غروی اصفهانی.....(ش ۴۰ ص ۳۸).
آیت الله العظمی حاج میرزا حبیب الله
رشتی.....(ش ۴۲ ص ۵۸).

آیت الله العظمی حاج میرزا محمد حسن
شیرازی.....(ش ۴۳ - ۴۴ ص ۶۴).

۴ - میرشریفی، سید علی

اخبار الطوال اثری کهن و معتبر
.....(ش ۳۸ ص ۱۵۴).

تاریخ المدينة المنورة اثری نفیس اما
ناشناخته.....(ش ۴۰ ص ۱۵۱).

نامه‌ها.....(ش ۴۱ ص ۱۷۶؛ ش ۴۲
ص ۱۸۰).

شیخ مفید و کتاب جمل او.....(ش ۴۵
ص ۱۷۸).

۵ - میر محمدی، سید ابوالفضل

اصطلاحات علوم قرآنی.....(ش ۴۶
ص ۱۳۱).

ن:

ی:

۱ - نجومی، سید مرتضی

۱ - یزدی، حسین

برترین بانو..... (ش ۳۸ ص ۸۰).

اعجاز قرآن..... (ش ۳۹ ص ۸).

بقیه از ص ۶

جلسه را همان مطالبی می‌بینیم که از زبان افرادی به گوش می‌رسد که می‌گویند روحانیون پستهای سیاسی را اشغال می‌کنند با اینکه صلاحیت آن را ندارند، نه درسش را خوانده‌اند و نه تجربه‌ای نسبت به آن آزموده‌اند و اینکه روحانیت، روحیه‌ای جزم‌گرایانه دارد و حاضر نیست حرف منطقی بشنود، استدلالهای منطقی را پذیرا نیست؛ زیرا آنان خط قرمزهایی دارند که بحث در ورای آن را جایز نمی‌دانند و حال آنکه در محیط دانشگاه، تمام مباحث، مورد مذاقۀ عقلی قرار می‌گیرد پس روحانیت از منطق عقل بیرون است.

آیا از فردی که در محضر علمای عظیم الشان حوزه حضور داشته و خود از نزدیک وضع حوزویان را مشاهده کرده و از کم و کیف آن بخوبی آگاه است، رواست که حقائق را اینگونه وارونه جلوه دهد، آن هم در حضور کسانی که اطلاع چندانی از حوزه ندارند! آیا رواست که خود را به عنوان سخنگوی دانشگاه و دانشگاهیان تلقی کرده و از چنین تهمت و تحریفی استفاده کند و این دو نهاد علمی و دو بال قدرتمند و مقدس انقلاب را رو در روی هم تصویر کند؟!!

نحوه اشتراک مجله نور علم:

علاقه‌مندان برای دریافت مرتب این نشریه می‌توانند وجه اشتراک را در سراسر کشور به حساب ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قسم (شماره ۱۲۳۹) واریز و رسید آن را به همراه فرم تکمیل شده ذیل (یا فتوکپی آن) به آدرس قم، صندوق پستی ۵۹۶-۳۷۱۸۵، مجله نور علم، امور مشترکین ارسال فرمایند.

• وجه اشتراک در داخل کشور برای ۱۲ شماره ۲۰۰۰ ریال می‌باشد و برای خارج از کشور هزینه پستی اضافه می‌گردد.

• در صورت عدم دسترسی به بانک، وجه اشتراک را فقط به صورت بیمه پستی ارسال فرمایید.

• ضمناً هر شش شماره - یک سال - به صورت مجلد زرکوب ارائه می‌گردد که هر مجلد ۲۵۰۰ ریال می‌باشد.

برگ درخواست اشتراک

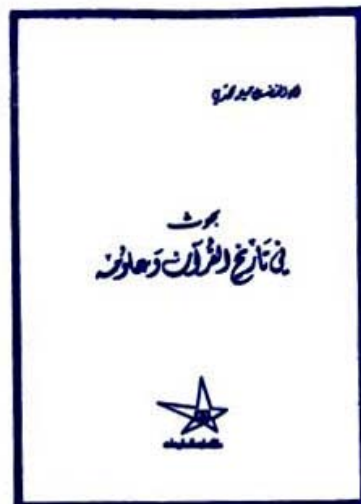
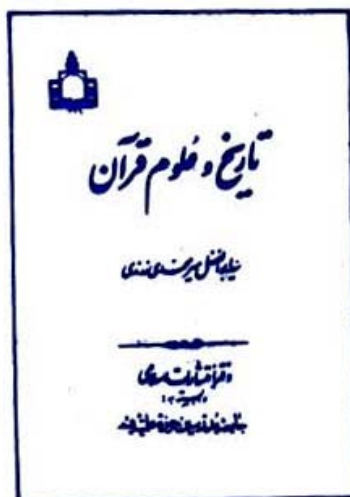
تاریخ درخواست اینجانب - نام	نام خانوادگی	علاقه‌مند به
دریافت مجله نور علم می‌باشم لطفاً از شماره	به آدرس ذیل ارسال نمایید.	
آدرس دقیق = استان:	شهرستان:	خیابان
کدپستی:	صندوق پستی:	تلفن:

زمینه فعالیت مجله: علمی (اسلامی)، اجتماعی، سیاسی

چاپ: بهمن

ترتیب انتشار: دو ماه یک بار

معرفی کتاب



دو کتاب فوق که یکی ترجمه دیگری است شامل مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی می‌باشد، که برخی مباحث آن عبارتند از: قرآن و کیفیت نزول آن، کاتبان وحی، آیا پیامبر(ص) به قرآن، قبل از نزولش عالم بود؟، چه کسی قرآن را جمع کرد؟، نقطه گذاری و اعراب قرآن، ناسخ و منسوخ قرآن، قرائت‌های هفتگانه، محکم و متشابه، سوره‌های مکی و مدنی، قرآن موجود بدون شك کلام خدا و حجت است، اعجاز قرآن. مؤلف ضمن نقل اقوال دانشمندان معروف شیعه و اهل سنت، نظر خود را مستدل ساخته است.

گفتنی است که «بحوث فی تاریخ القرآن و علومه» از منابع اصلی مقطع دکتری در «دانشکده‌های الهیات و معارف اسلامی» و «تاریخ و علوم قرآن» از منابع فرعی دوره لیسانس است.

قال النبي

إنَّ مِثْلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ
كَمِثْلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ



حضرت آیت الله آخوند ملا محمد کاشی

(رضوان الله علیه)